

المستوفى
المستوفى
المستوفى
المستوفى

بسم الله الرحمن الرحيم

در پس چرخ سحر و شکر گردش (بسم الله الرحمن الرحيم) باد خدای
 که در عالم غیب از این عالمی عارفان آگاه گشته و از این عالمی
 و این عالمی که در این جهان فرشته و ملک و عید کند اندازد و
 صانعی که این جهان را از ریاضت کمالیست که است معجز و عقول
 اندیش در شکارگاه تعریفش صیاد است که برایت غلام ملک و
 در جهان غلام قدرش مرغیست بی بال و پر ز کلاه سپهر و درجه
 حکمش صیاد است لا غوم مع مرصع بال و پر بر کلاه عشق و ازین
 صیاد و دل از زویند در شکارگاه صیاد است که در عالم
 صیاد است که در عالم مرغ و از این عالم توئی انداخته و ام که در
 توئی در صیاد که کون و مکان غیر تو نیست صیاد تو و ام توئی
 صیاد توئی در و دو سلام ز شکر و اگر ام بر نهی بلند هدی ای
 قایم تو بین او ادنی عند لیب صاحب ای جهان از این عالم
 طایفه گشتن از این عالم که رحمت عالمین یک یک فقه زین کشت
 نبیا و کائنات آدم بین این عالم و الطین خد خد بشارت آور
 مع رحمت الله را نند و خشیان عصاة از دام کلاه شکاری شکار
 معروف صیاد و غفار و حدت و ای طایر با هم قدر تو صد
 در دام تو مرغ دل در باب عشقین بازمی بود از قاف قدم و
 آموزد بهر بهایت تو بربان زمین و برآل و حدت و اولاد و

[illegible]

در اسطوره امری که این معجزه نشانه قدرت کبریا بود از آشوبش غرض
زیبایش باین طریقی که انشای بر تقدیر قبل از باب ال ابروی او
کعبه حاجات بر روی او نه خلعت قدر و قدره تضاد و ان طفره را
فرستید این سپهر گمان بشید سیرت مدرسان طراز خلعت اوستای
طوفانی مشور شاهنشاهی قدر و قدره بر شایسته و بهر منبع غرضه رای
انشای شایسته و جراح لطیفش عالم افزون بار امتض سعادت
شکار و سایه دولتش تمامی آثار کشتن اقبالش از سیم نفوذ حرم و
کلبش انشای رونق کار عالم از نهی نذر خست کشتن بهر حرم
حق عارضت رونق افزون عالم گفت غیرت انداز موسی عمران
بست کلمه امور عیسای میسر گمان ترانه آفران در زده سنان
نصرت فتح پرچم شکست زابو ان عدل و کسری برده گفت بجه
بود عالم گمان ترانه اگر باند بر روی و کلمه می گمان خود از پیش
ابو المنظر ایمن قطب شاه لانا اقطاب السماء السعاده و اقطاب
در اکثر اوقات بهر بهجت عظیم القدر بهر اطلال و نوحه منقود
چون این بنده و خالص العقیده صادق البیان حمید الحسنی الطیب
الحی طیب و لسان عنایت بصد جهان کمر خدایت بر میان جهان بسته
داشت و سر اطاعت بر سر افرازان در سواری طایر رکاب دولت
و در مجلس بر کشتی بساط سعادت جا آری و خدمت میفرمود و عمر دوش
می افزود و ملی دولت خدمت تو عمر ترا نمایه است آری از
عمر کرانمایه همین نمایه است فرمان قضا جریان بهمت صدور فرست
که رساله در باب شکار تحریر نماید و عهده تبیین و تفصیل مسایل آن
بر وجهی کشاید که از مذهب موافق و مخالفت دقیقه فرو گذار است
نمایند تا بهر چه خدا صفا و دوح ماکر و احوال مذهب امامیه را
نصب القیاس از دو طریق مخالفت اهل خلافت از وجه احتیاج از

و چون لطافت فرمان لازم بود و انشاء امر واجب و مقتضای جرم
 حسب المقدر و درین امر می و بجهتها و مبدول داشت و این بسیار
 مرتب گردانید بر مقدمه و در باب و خاتمه تحریر این ساله از کتاب فقه
 امامیه تحریر قواعد و ارشاد و شرایع و رافع و درود من و الله و شفیق
 و از کتاب فقه شافیه و حیر و عزیز و روضه و توفیق و تیسر الفقه
 و شرح مفاتیح و سیری و از کتاب فقه حنفیه خزانه و هدایه و کتبه و خلاصه
 و فتاوی سراج و حصول عمادی و از کتاب حنبلیه و سراسر المسائل در
 نظر داشت و این کتاب فقه مالک کتابی حاضر نبود و سبب آنکه از علما
 درین کتاب مذکوره از مالک صاحب راه نقل فرموده بود و ذکر کرده
 اگر کسی بخواهد این مسائل خواهد بکتاب مذکوره رجوع فرماید امید که
 صاحب معیاران و اراکین معالی نفوذ این تفسیر را بسیار قبول
 مسکن سازند و نظر تریس دقیقه شناس را بر غل و غشوی بنمایند
 که هر که سه مرتبه از فقه بعبیه کند و اندک استعان علیها
 در بیان تحقیق لفظ و معنی کلمه صید و اثبات جواز و اجابت
 آن این مقدمه مشتمل است بر دو فصل در تحقیق لفظ و معنی
 کلی صید صید صید صید است از باب ضرب و معنی او شکار
 کردن است و او را علمای برسته معنی اطلاق میکنند یکبار صید میگویند
 و از حیوان جمعی مشتق از آدمی که مالک می باشد باشد که اراده
 بنمایند و بکثرت صید میگویند و صید را هم مفعول است یعنی
 صید کرده شده و بصرف در آمده بخواهند و یکبار صید میگویند
 و مراد از آن اصابت صید است باینکه و این اصابت عبارتست
 از هر جراحتی که قصد بومی قتل گرفته باشد و حاصل شود بسبب آن
 جراحات موت در بیان دلایل اباحت جواز از اصطلاح

بد آنکه ایستد و جز از افعال و اعمال سبکی از سه طریق نیست
 مثل قول تعالی اهل که صید البحر و قول تعالی و اذا حملتم فاصطادوا و قول تعالی قل اصل نكاح الطيبات و اما علمت من الحج
 تكلمين و استعمل قول علیه السلام اصید لمن اهداه و قوله
 علیه السلام بعد من نام اذا ارسلت کلبک الملعون ذکره الله
 علیه فکل و اذا رنبت سبک ذکره اسم الله علیه فکل و مثل قول
 الصادق علیه السلام کل ما قتل الکلب انما سمیت
 و این ظاهر است و شیخ الاسلام هر است فرموده که اهل بیت
 اسلام اجماع اتفاق دارند بر آنکه اگر صید کردن بقصد عادت
 بر دشمن ظاهر سباحت و نشاء و خوردن از برای دفع غم و خستگی و
 کسب کردن وجه معاش باشد مباح است اما مکروه است که
 صید کردن برای خوردن و بازی و تفریح باشد یا این را پیش خنده
 خود سازد بلکه بدین سبب امامیه مکروه است صید کردن
 و خوش طپور در شگ و چنین مکروه است صید کردن ماهی و در
 جمه پیش از نماز و مکروه است گرفتن سخماهی جانوران از اشیاء
 ایشان و شیخ الاسلام هر است گفته که آنچه حضرت رسول الصلی
 فرموده اند از شکار در سبب محمول است بر سوی ادب
 در بیان شروط صیاد و ذابره و آنکه کسی مباح صید و ذبح نمود
 پیش امامیه که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان و پیش اهل سنت میباشد که
 صاحب ملت توحید باشد از روی اعتقاد مثل مسلمانان یا از روی
 دعوی مثل اهل کتاب و لازم نیست که مرد باشد و بالغ و عقل کامل
 داشته باشد بلکه صبی میسر که از مسلمان متولد شده باشد و عادت
 باشد معروف صید کردن و ذبح نمودن و تسبیح گفتن کافیست
 همچنین جایز است صید کردن و ذبح نمودن زن و نحصی و ختنه و

کسی که او را خسته نگرد و باشند و شکستند تا آنکه صد تحسین کنند و در
ماهد با نواز و فاسق و جنب و حایض و زوجه الزنا کشته ایشان حرام
است و حرامست صید کردن و کشتن شکاری و صید کسی که در
حج است خواه آن صید در حرم باشد یا بیرون حرم حرامست کشتن صید
حرم خواه کشته و احرام کشیده باشد یا نه و حرام است کشتن و صید
بیت پرست و کشتن بیت و آفتاب پرست و درید و سارک و غیر
اهل کتاب هر کس که در کشتن باشد و در کشته و صید اهل
کتاب مثل یهود و نصاری مثل آن است خواه آن کشته را اهل کتاب
و اندامند اند و مالک گفت که آنچه کتابی از این مذموم و حلال
صید اند کشتن مثل کوفته اند کشته حلال است و آنچه کتابی
مذموم و حرام میماند کشتن مثل کشته آن حرام است و بعضی
از فقهای امامیه نیز بر این گفته اند که کشته و صید یهودی
نصاری حلال است بشرط آنکه از ایشان شصت میوه بشوند اما
فتوی برین نیست و در پیش امامیه هیچ صید خارجی و ناصبی
علاوات حرام است بداند خارجی گیت که بر امام بحق بیرون
آمد و باشد و جنگ کرده مثلا اهل هند و آن و ناصبی گیت که اهل
عداوت نماید با اهل بیت علیهم السلام و بموالیان ایشان
از نجاست که متاع است ایشان میان و غلات غایبه را گویند
که حضرت امیرالمومنین علی با آنکه از ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین را خد اکرید و ذبیحه و صید دیوانه و افغان
غیر نمیز و مست در حالت مستی و معنی علیه در حالت پریشانی
و حنفیه حرام است اما فتوی در مذموم شافعی بر آنست که هیچ
کردن هر چند که تمیز داشته باشد و دیوانه و مست رواست

امامیه و کشته ایشان بر تیر انداختن مسلک و دوا اینست که حرام است
 پیش امامیه و اهل سنت و فوج کردن کور و استیلا و کشته شدن
 حلال اما در حدیث کردن او با خدا عز و جل و ارسال ملک علم اخلاص
 حین بر انداختن صید کردن کور و زانیست کشته او حرام است
 امامیه گفته اند اگر تیر انداختن او در ارسال ملک تصور باشد قصد
 حلال است صید او و اگر تصور نباشد قصد صید او حرام است بعضی
 از علماء امامیه گفته اند که بر تقدیر یک جایز داریم مگر در قدرت اعلی
 قصد صید و اجابت در محل ارسال ملک انداختن تیر کور بر صید
 پناهی حاضر باشد صید به باشد که ملک صید را گرفت بفرستد
 هزار تا صاحب حلال باشد و در مذمت بعضی ذبیحه شخصی که متولد شده
 باشد از کافر کتابی و غیر کتابی حلال است خوا و پدر او کتابی باشد
 و خوا و مادر او در کتابی در کتابی و غیر کتابی در
 قول است یکی که مطلقا ذبیحه او حرام است خوا و پدر او کتابی و
 خوا و مادر او و این اصل قول شافعی است و این قول مختار اهل
 است قول دوم آنکه اگر پدر او کتابی باشد و مادر محوسی و ذبیحه او حلال
 است و اگر مادر کتابی باشد و پدر محوسی ذبیحه او حرام است و این
 قول سار ماکت اصحاب است و اینست در بیان الت
 اصفیاء و در آنچه چون قبل ازین مذکور شد که اصطیاء و عیارت است
 از اصابت صید بآلت لابد است از گردان بر آنکه اگر آلت
 امیاء و فوج منحصر است در یک قسم است و اینست نیز که ملک
 حشمت کرده اند صید را و این آلت نیز این بود و لا دمی باشد مشن
 کار و شمشیر و غیره و بانک چهار و کنار و نیزه و تیر همچنان دارد و
 غیر اینها و از مس و فقره و طلا و ارز و زو جوی و آبی و آبکشی و
 و دستخوان و دندان و ناخن و غیر اینها نیز میباشد به آنکه پیش امامیه

آید و آب و آتش و غیره که در حد حرام است و جامی بود
تسمیه را بعضی علمای ترک داده اند و بعضی حکم ناسی داده اند و بعضی
اما میگویند که اگر کسی در وقت ار سال سکای انداختن نیز
بعد تسمیه ترک کند و محل گرفتگی سک و خوردن تیر بر صید تسمیه گوید باز
است بقول اقرین همچنین اگر اندک زمانی پیش از دست دادن سک
بر صید و انداختن تیر تسمیه بگوید جایز است و مستحب است تسمیه را
بدهد و شافعی و مالکی پس اگر تسمیه را بعد از صید یا سهوا و اشتباه
ترک کند بحدیست شافعی و مالکی پس اگر تسمیه را بعد از صید یا سهوا
و اشتباه ترک کند بحدیست شافعی و مالکی و غیره و صید او حرام نمی شود
و احمد و شافعی را درین مسئله روایات کثیره است و موافق شافعی
و مالکی است و یا علی است دیگر روایات که در انداختن تیر بر صید
تسمیه لازم نیست اما در ار سال سک یا بوز و باندک لازم است
در هیچ پیش او نیست که اگر تسمیه را پیش از دست گرفتن او حلال است
و اگر بقتله و عهد از ترک کرده در آن دو قول است یکی تحریم و یکی
حلیت و در حدیث آمده است که در وقت صید کردن در وقت
مردن یا در کردن نام خدا ایتعالی است یا تعظیم مثل بسم الله و الله
اکبر و آنچه درین معنی باشد و این بهترین کلمات است و تسمی المایمه
حلوای که از علماء حضرت حنیف است گفته اند که مستحب است که بگویند
بسم الله اکبر یا غیره و او را بگویند سبحان الله یا الحمد لله
مقصود از آن صید کردن ب نام خدا ایتعالی باشد حلال است اما اگر
عظمت زنده و الحمد لله گویند برای شکر این نعمت یا از امری قصد
نمایند و سبحان الله گویند صید و آنچه از حلال نیست و نام خدا ایتعالی
یا تعظیم بزرگواران که خواهند بگویند جایز است با وجود آنکه در بعضی
بزرگانی گفتند و بعضی علمای مایمه بغیر عربی تجویز کرده اند و این هر

شیخ شریف درین سلسله توقف است و هر چه از آن جمیع مذاهب و
 مذاهب که میاد و درین در محل صیغه و در هیچ غیر نام خدا تعالی بگوید یا
 کسی را یا خدا را یا یکی از پس اگر کسی گوید بسم محمد و ابی بسم الله
 اسم محمد بکسر الدال فی حقه او حرام باشد و همچنین اگر کسی گوید بسم الله
 و محمد رسول الله بضم حقه او حرام باشد اما اگر کسی بگوید بسم الله و محمد رسول
 الله بفتح ذیمه او حلال باشد و بعضی از اصحاب شافعی گفته اند که اگر
 مسلمانی بکشد که سفندی را بنام کعبه بنام رسول او حرام است
 او چنانکه اگر بگوید یا نصرتی بکشد که سفندی را بنام موسی و عیسی
 یا صلیب و ابوالحسن که از علمای شافعی است که اگر مسلمانی جوانی
 بنام کعبه یا بنام رسول بکشد حلال است از جهت آنکه مسلمان در حق
 رسول ان اتفاق دارند که نصاری در حق عیسی و ابراهیم در حق
 در تعلیقات خود گفته که حوالی را که در محل است قبلاً سلطان
 برای تقرب آدمی کند حرام است و را هم در غیر گفته که هیچ کس
 به نسبت از برای تعظیم مخصوص خدا تعالی که مستحق عبادت است پس
 برای غیر خدا تعالی از برای آدمی یا بنی یا موصی جوانی هیچ کند
 و تعظیم و عبادت حرام است و چنانست که از برای غیر خدا
 سجده کرده باشد از روی عبادت اما اگر کسی جوانی را از برای غیر
 خدا از روی وجه عبادت عبادت و سجده کند یا بنام کسی که کسی بکشد
 از برای تعظیم خدا از جهت آنکه پیغمبر خداست ظاهر است حلال باشد
 و منع نیست آن جایز باشد و ازین قبل است آنچه میگویند اهدی
 فلان لمحمد او الکعبه و در سجده کردن محل استقبال سلطان نیز ازین
 قبل است چرا که آن از برای استسار است بقدم بقدم و سلطان
 نماز از آنکه در سجده عقیقه از برای ولادت و مثل این موجب کفر نیست
 و این عمل عبادت از برای غیر خدا بر وجه بدلال و ضعیف موجب کفر نیست

از آنکه خداوند است
 یا از برای رسول

هیچ نیست هیچ کردن و کشتن حیوان و طیر غیر از آن پس در پود و در دست
 قدرت و اختیار و در حالت ضرورت بهر چیز که توان برید جایز است
 احصای مخصوصه بزرگترین موشی که گذشت و در ناخن و دندان
 که استخوان و در حالت ضرورت و وقولست بی طاعت و بی حرمت
 و اقوی پیش حال بدن شش مطهر طاعت خواهد ناخن و دندان
 متصل باشند و آنرا غسل و حقی بر آنست که اگر ناخن و دندان متصل
 حال است و اگر متصل است حرامست شش شافعی آنست که کعبه آنکه مذکور
 شده در جمیع می تواند غیر از ناخن و استخوان خواهد متصل باشد خواه
 متصل و بعضی از شافعیه در جمیع کردن با استخوان مانع از جمیع جایز نیست
 اند اما مفتی نیست و اگر بیکان تیر از دندان و استخوان مبارک و در
 جانور خورد و کشته شود حلال نیست بقول مشهور شافعیه و شافعی
 آنست که حلال است کوشش شکاری و صیدی که کشته شود و بهر آنی
 که تیر باشد بشر و طی که بعد ازین خواهد آمد مثل شمشیر و نیزه و
 تیر بیکان دارد و تیرگز تیر بیکان نه شمشیر باشد اما تیر باشد
 بشر اگر این هر دو کشته جانور را باره کند که اگر تیر و نیزه بیکان
 بر اینها جانور خورد و کشته شود حلال نیست بخلاف تیری که بیکان
 دارد که اگر بر عضو جانور خورد و کشته شود حلال است و درین شبهه
 اهل سنت تمام با امامیه موافق اند که در جمیع جوارح
 است از مباح مثل سگ و یوز و بلیک و از طایفه مانند بکری و گاو
 و جرج و باشد و احکام اینها بتفصیل که گوید خواهد شد
 منقلات یعنی چیزهایی که سبب ثقل و ثقل آن صید میرد و اگر
 صید را اجزاحت کند و باره سازد مثل علوه که آن کرده
 خواهد از کل باشد و خواهد از آن و تفک و ضرب این و سنگ و آن
 و چوب سستی و غیر اینها و هر حیوان از چرند و پرند که اینها

شکر و جمیع ذرات کشته اوجرام است که سرانجام او نیز خایسته در
 مذهب حق است که اگر غافل و جویش مستغرق اند تا نماند و گران
 نباشد هر شکاری و صیدی که بد آن کشته شود حلال است اگر آن
 باشد حرام است هر چند سر آن نیز باشد و پیش شافعی است که هر چه
 نیز باشد و به تیری خود شکار بر اجزای کشته و یا به سازه و بخت
 آن کشته همان باشد خواه غلوه که گران باشد خواه کشته جابر است
 صید کردن جمیع التي که پیشه بکوشند همچنین جزایست صید کردن ماهی
 و طوطی و بادام و باره که بر زمین فرو بند تا آن صید گرفتار نشود و غیر
 اینها اما می باید دانست که حیوان و طیور که اینها بکشتن و تیر کشیدن
 حلال میشود و اگر بمیرد و با کشته شود حرام است و اگر چه در اینجا
 از اسلحه تیر خراش کنند و مثل کار و شمشیر و نیزه و غیر اینها که
 باشد و با آن کشته شود پیش از این حرام است بابت مفسد صید
 اما صید یک بابت مفسد بکشتن و با کشته حلال است آن صید که
 صاید میشود از آن صاحب التبی بر صاید اجرت الت لازم نتواند
 باشد بعد از صید که بابت مفسد بکوشند به پیش شافعی حرام است
 بقول اصح و بعضی بر علیت آن نیز گفته اند شیخ الاسلام گفته که بگو
 شکار کردن بدو اینست با اتفاق علماء بسیاری از علماء شکار کردن پیشه
 و خرمن و گز و شمشیر بکوشند و نیز رواند داشته اند چه شیر آغوشه میکنند
 از بلند آغوشه و آن ویکدان از دوان آغوشه در دوان کشته و
 کیفیت کشتن و آن ذکر آنکه واجب است و واجب است در بنای صید
 است که بد آن کشته و صید بکشد اما به بعضی از فروع
 کردن حیوان و دوانیدن سگ و انداختن تیر بر صید و اگر کسی
 روی قصد کند آنرا کشته و کشته اوجرام است و اگر از روی
 سن و سیاه ترک کرده باشد حلال است اگر پیش از رسیدن حیوان

اوجرام است اما پیشتر از اصحاب حنفی و بعضی از اصحاب شافعی
 بر آنند که صید گشته و بیکسوم حلال است پس در گشته نوبت اولی
 بود و حرام است پس او هم در میان شرطی تعلیم باز و بحری
 و امثال آن وقتی معلوم شود که صید گشته و نشان حلال است
 که مرگه که ایشان را بر آنند که اندک صاحبان میبایند و اگر آهسته
 میرود و چون خداوند است با یک زنده بر تیر تر شود و مالک چهل
 بر آنند که طبع معلوم اگر از گوشه بخاری بخورد با گشته و صید گشته
 سال است اما شافعی و اورین و قولی است که اگر از گوشه
 خور گشته و حرام است و این قول را صاحب عزیز الطیر گفته و یکی آن
 که مال است که بعد از آنکه پیش از صید و گشته صید معلوم و بود
 معلوم و باز و بحری معلوم و باقی حیوانات و طبع که با آن صید میکنند
 بشرط آنکه معلوم باشند حلال است و از آن باقی حرام می صید کردن
 جایز است اما صید این را تا فرج نکند بشرطی که بعد ازین مذکور
 خواهد شد حلال میشود و از علمای امامیه حسن بن ابی عقیل و درین سلسله
 اهل سنت است و در احکام صید و گشته صید معلوم و صید
 بر آنکه پیش از آنکه گشته صید و گشته صید حلال است و اگر
 صید بمیرد و بسبب حاجتی که او را مرگ کرده باشد که اگر صید است او را
 بسیار دو انبیه باشد بمیرد یا زنده و غم بمیرد یا سبب آنکه مرگ
 او را خفه کرده باشد بمیرد حرام است و همچنین اگر صید را بخورج
 ساخت بعد از آن او را زنده دیگر گرفت و گشته یا آنکه از کوی
 بلندی افتاد و مرد حرام است که آنکه صید بسبب حاجت صید
 رسیده باشد و او را حیات مستقره بعد از آن نماند باشد از زمان
 است و تفصیل حیات مستقره بعد ازین خواهد آمد و درین
 صید است صید که اگر بی آنکه سنگ را فرستاده باشند خود برود و

بگیرد و بکشد گشته اوجرام دست ملائکه سک را محلی که دنیا را حلال
 میروند و خروج کند و سک بسیار شده و بعد و سک را نیز کند
 و بفرستد برود و صید را بگیرد و بکشد این شکر محال است
 آنست که ارسال سک از برای صید باشد که اگر سک در آن به باد
 و فرستاده از برای صید و در راه صیدی رسیده و او را بکشد
 حرام است زیرا که آنست که کسی که سک دنیا را صید میکند
 از اهل مذکبه باشد یعنی مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد و اگر
 در باب شروط بیاید و در آنج که شکر است که سک را بکشد
 سک شکاری و نفس آن در آنست که شکر است که سک را بکشد
 صید غایب شود از پیش میاید که سک برود و آینه در جانی که
 حیوة مستقره داشته باشد که اگر از غلصه غایب شده باشد
 او را یافت مرده باشد محال نیست خواه سک بر بالای او باشد
 باشد خواه باشد یا نه آنست که یا محلی که صید رسیده
 شکر باشد که اگر صید رسیده و صید حیوة مستقره داشته باشد
 واجبست هیچ کردن او اگر آنقدر زمان باشد که او را هیچ
 توان کرد اگر کسی گوید که با وجود دست تزلزل حیوة وجود آید
 نیست که زمان از هیچ کردن قاصر باشد چرا که بعد ازین میاید که
 مستقر حیوة تا مکان وجود و یک روز و نیم روز است جواب بگویم
 که هر دو امکان است و آنست که اگر در شبیه که بعضی نیاید
 که امر ممکن لازم نیست و اگر آنقدر زمان باشد در آن دو وقت
 یکی حلیت و یکی حرمت و اگر صید رسیده و صید حیوة مستقره
 و پیش نیاید آنست که نیست بعضی گفته اند که یکبار در سک ملائکه را
 بکشد و دوخته بخورد که حلال است و شیخ ابن اوس انکار این قول
 کرده است زیرا که آنست که صید است یعنی سر از زنده باشد خواه

وحشی باشد خواه انسان پس اگر طلب علم جوان غیر مستقر را بکشد حلال نیست
 و اگر حیوانات انسانی وحشی گردند و مسک ایشان را بکشد حلال است بشرط آنکه
 در کج کردن مقصد را باشد و اگر در تحقیق مباحث مستقره باشد اگر امامیه و اهل
 مستقره عبارتند از آنکه ممکن باشد زنده بودن حیوان بکشد زیرا بیشتر
 و بعضی گفته اند نیم روز و بعضی گفته اند اکثر روزی و این جزوه که از امامیه است
 گفته که ادلی مرتبه حیوة مستقره آنست که حیوان بنباید بایمان یا از هم
 زنده بماند یا حرکت نماید و این قول منقول است از شیعه نیست و بعضی
 شافعی و ثنونی و علامت حیوة مستقره دو است یکی شکسته شدن و بعد از
 قطع و یکی دویدن خون و بعضی گفته اند که یکی از این دو کافیست و از دیگری
 بیاض است که حرکت شدید کافیست و بعضی امامیه اسلام معلوم است که شکسته
 نیست بلکه اسلام هر سال یعنی فرستنده مسک شده است پس اگر مسکی را
 کاذبی تعلیم داده باشد مسلمان را و او را بصیدی فرستد و صید را بکشد
 حلال است اما اگر مسلمان مسک را تعلیم داده باشد و کافری دنبال صید
 فرستد و صید را بکشد حرام است و بعضی امامیه و شافعی مسک معلوم
 اگر نادر از کشته خود خورد قح را و او را باحت صید و کشته او نمک و زهر
 مسک اگر از خون صید بخورد باکی نیست با اتفاق جمیع علماء و اهل مذاهب است
 اگر مسک بکشد بصیدی بعد از آن صید بکشد او بطریق نه رت خورد
 یا نه بطریق عادت آن صید و کشته حلال است و او را همچنان میگویند
 و اگر مسک معلوم بخورد گوشت کشته خود را زهری و ادرت حرام بنوشد
 و او آن کشته را ظاهر شده باشد عادت او بر آن و آنچه بعد از آن با آن
 کشته و صیدی که قبل از آن که اعتد او ظاهر شده باشد از آن غرض
 در آن دو وقت است یکی حرمت و یکی طهیت و اقرب بنش شیخ جمال الدین
 حلی طهیت است و بعضی امامیه آنست که اگر دو مسلمان صیدی دیدند
 و هر دو مسلمان خود را بر صید دعوا نمایند اما بیک مسک از ایشان تسبیح گفته

این گفت و این یک شش گیت صید را گرفته شسته اند آن گشته حرام
اگر این سلمان ترک شصت بعد کرده باشد اگر از روی سهو و نسیان
شصت ترک کرده باشد حلال است همچنین اگر یک سلمان در وقت
بگذارد و یکی غیر معلوم و هر دو سنگ صید را با اتفاق گشته حرام است
مگر با قصد یا میانه گشته که با عتی و مسلمانان سنگها را بی علم و تقصیر
مکونید و صید دوم الله و بیا بند صید را گشته و ندانند که سنگ گرام
شخص صید را گشته حلال است اهل آن صید اگر اختلاف و سناخت
واقع شود میان صاحبان سنگها و همچنان صید اگر فوج باشد
بسیار از آن همه آنهاست و اگر بعضی از آنها بعد از گرفته
باشند و بعضی نه صید در آن صاحبان ممکن است که صید را گرفته
باشد و اگر سنگها همه صید را گشته باشند و او اصحاب و
براند یکس بر صید را با او دهد و اگر اسلامی سنگ معلوم خود را
شصت گفته و بنال صید نفرستد و سنگ صید را بگیرد و نگاهدارد
بعد از آن کافی سنگ گذارد و اگر صید فرستد و صید
بگیرد و بکشد آن گشته حرام است و کافی صید را ضامن است
عیش اما یہ انست که اگر صید شصت گفته سنگ بر صید
و در راه صیدی سنگ بگیرد حلال است و اگر دیگر صیدی فرستد
و سنگ از راه بر گشته صید دیگر گرفت حلال است و اگر سنگ بر
صیدی چند بزرگ دو این و آنهارا ریخته و از ایشان صیدی
کوچک ماند و سنگ آنرا گرفت و گفت حلال است بشرط آنکه اولی صاحب
ممتنع باشد و اگر صید ندید سنگ دو این و صید گرفت حرام است
و اگر کسی بی دید یا از روی شنبه و گمان کرده که آدمیست یا فکی
و سنگ درین دو ظاهر گشت که صیدی بود حلال نیست همچنین اگر
گمان کرد که کسی است یا حیوانی حلال نیست اما اگر گمان کرد که

حلال است و با این بیان احکام صید و کشتن شکار و بوز
 و باز و بوی و باقی حیوانات و طيور و معلى بدست شافى و انگشتر شافى
 کشتن حیوانات و طيور و معلى حلال است و اگر کشتن کوه و درخت
 کند یا بشود منکر الی نه و بکشد هر چند جراحت کند و اگر کشت
 که مسک از سر خود از پیش خود زنده باشد و از سر خود زنده باشد با وجود
 که صاحبش او را زجر کرده باشد کند و او مضر جز شود بعد از آن دنبال
 جانور و در کشته او حرام است شمشیر است اگر شکار در آنجا
 دارد و اخذ او بدست رسد و اگر کشت و شکسته و شکسته و زنده
 بدل و بکار شکاری بخورد و اما اگر خون شکاری بنیاید یا کشت
 آنست که صاحبش را منع کند از گرفتن شکاری و اگر بکشد شافى
 اگر مسک یا ز شکار بر اجاحت کنند بهرینه که بعد از آن نزدیک شود
 آنجا هر دو و از نظر غایت بعد از آن بیاید حلال باشد و اگر
 جواحت مسک یا ز غایت در آن رسیده باشد در غایت کرد و بعد از آن
 دور بیاید اگر بروی دیگر یا از ضرب زدن خیزی دیگر باشد حرام باشد
 با اتفاق و اگر بروی هیچ اثر دیگر نباشد درین دور و او نیست و اگر
 و بکس حرام است و بیشتر علماء او شافى بر آنند که حرام است و اگر
 احکام صید و کشتن حیوانات و طيور و معلى بدست حنفى و این صفت
 بر چند مسک شافى حنفى آنست که اگر مسک و باز و بوز و بوی
 و مانند اینها از هوا و بدست ببرد و زبانی در یک کند بعد از آن
 شکاری بکشد حلال باشد شمشیر حنفى آنست که اگر مسک و مرغ
 و باز و معلى را صاحبش نسیم اسد گفته و او ایند یا بر ایند و آن مسک
 جزع جانور بری را گرفت و اگر مسک و صاحبش شمشیر یا بپایان کرد
 زبانی زنده گانی ندارد از آنکه کشته را می باشد حلال است آنست
 و اجابت نیست که سرش بریده اگر زبانی زنده گانی دارد از آنکه کشته

می باشد حلال است آن گشته و حاجت نیست که همیش براند و اگر زیاده
 زنده می دارد و از آن گشته رای باشد اما آن مقدار نیست که او را بویست
 سر بریدن باشد بروایت مشهوره از ابو حنیفه حلال نیست آن بیشتر
 بسیاری از علماء و حنفیه قوی دادند باین که حلال است این عمل
 مذموب باشد است اما این داخل رخصت است و غرضت قوی آنکه
 حقیق مذهب اگر بخورد و اگر صید آنقدر حیه دارد که صیاد در رفتی
 که باور رسد او را سر نخورد برید و اجابت کرد و افوج کند و بکشد و اگر
 چنین کند حرام باشد هر چند که او حیله کرد و نیافتد باشد سر نه بریده
 باشد و پیش از آنست که صید و شکاری گاهی حلال می باشد
 که سگ یا یار یا زو بجری او را گشته باشد یا سگ یا سگ لرده باشد
 که گریه جرح گشته باشد حلال نیست و از علماء حنفی متفق اند بر آنکه
 اگر یوز زرد و دیدن آید و در کبش شود بعد از آن صید آنکار حلال
 به عادت شده باشد گشته و می حلال است که پیش حنفی سگ آموخته
 از شکاری اگر وقت گشته بر سینه او نشاندن در آن بعد از آن
 رفت و شکاری دیگر گرفته گشته شکاری دوم حرام است
 پیش از آنست که سگ اول سگ یوز و یار و بجری و امثال اینها
 دنبال صید شتر طست پس اگر سگ یوز و یار و بجری و غیر اینها
 بلکه زنده و جانور بکشد و بکشد حلال نیست اما بعد از آن که از صیاد
 گرفته دنبال صید غیر وند اگر صیاد ایشان را او بدو از جبار کرد یعنی با
 ایشان زد و آنها را نیز دیگر گردانید و تشمیه گفت و آنها نیز صیحه
 داد و از صیاد و طلب صید نیز و حریف گشته گشته ایشان حلال است
 و اگر بیکر گشته حرام است اگر جری یا یار یا بجری آموخته شکاری
 بگیرد و بکشد و یوز و یوز اما معلوم نباشد که خداوند پیش برانیده
 یا از وی که بخورد این صید حرام است بلکه مذهب حنفی اگر می دانست

و بنال شکاری فرستاد و بعد از آن مسک با یک زرد و لیر
 کرد و اندر بشکارد و تسبیح گفت و مسک از بانگ زدن او دلگیر و اندلید
 و طلب صید بر گشت و جریحی بند و صید را گرفت حلال نیست و بد
 خفی آنست که اگر کسی مسک آموخته خود بر صیدی فرستد و مسک صید و پای
 صید را شکست یا جراحت کرد یا بر تبه قمار بر کریمین نیست بعد از آن بخفی لیر
 مسک خود را و آید و آن مسک صید و پای دیگر صید را شکست یا جراحت
 کرد و صید مرد آن صید بلکه شخص اولست لیکن حرام است زدن او
 اما اگر مسک اول چنان جراحت کرده باشد که صید ضعیف شده باشد و از
 دویدن باز مانده باشد و مسک دوم رسیده و او را جراحت کرد و مسک
 از دویدن باز مانده ضعیف گشت بعد از آن مرد صید کند شخص دوم
 و حلال است خوردن او اگر جراحت و هیچ یک ازین دو کس چنان نیست
 که صید را ضعیف ساخته باشد چنانچه از دویدن باز مانده لیکن از هر دو
 بر آنست چنین شود و بعد از آنست و تمام است و حلال است و اگر مسک
 شخص اول بصید رسیده باشد که مسک شخص دوم رسیده و گرفت و مسک
 است سوار پیش خفی اگر یک شکاری از نظر صیاد غایب شود و بعد از
 جرن پیدا شود و صیاد بایشان رسیده و آنست باید در مسأله تفصیلی
 اگر صیاد از طلب صید نه ایستاده و بر دانه جراحتی دیگر نیست مسک
 پیش صید است حلال است اگر صیاد از طلب ایستاده باشد و بعد از
 بطلب رفته با شکاری رسیده و از جراحت دیگر بریافت یا مسک باز
 گشته و در پیش شکاری نباشد حرام است و برین تفصیل است جرح و باز
 و کوی چون با شکاری از نظر صیاد غایب شود بعد از شکاری گشته
 پیدا شوند سوار پیش خفی آنست که اگر شخصی تسمیه گوید و مسک را بر طره
 آید و داند و مسک در آن دویدن تمام کرد و آنست حلال است پسند
 همچنین اگر تسمیه گفت و مسک را بر اهوی معین و آید و مسک اهوی

گرفت یاد و آمو گرفت حلال باشد و کشتن هم در احکام صید دانسته و
 حیوانات و طیور عام به سبب جنسی است پیش جنبی حرام است کشته و
 سگ سیاه و کرک و اگر چه معلوم و آموخته باشد سبب جنسی است پس جنسی است اگر
 میاد تشبیه گفت و سگ معلوم را بر صیدی فرستاد و بعد از پیش سگ معلوم
 بروانفت و سگ کافی ایست که میفهمد رسید و صید را بجانب سگ معلوم
 آورد و سگ معلوم صید را کشت حلال است اگر کشته این سگ موافق
 شافعیست و ابو حنیفه را نیست که حرامست و به سبب جنسی است که اگر
 سگ صید از نظر صیاد غایب شود و صیاد صید را کشته یا بد و سگ
 بد او باشد حلال است پس جنسی است که اگر صیاد بدید رسید
 صید را محروم یا ت چنانکه غلام او پاره شد و رود می او پاره شده
 اما نه یکی در دو و اجابت نه پنج کردن او و ابو حنیفه را نیست که
 صباح است که کشت او بغیر پنج کردن و کشتن جنسی است
 که اگر سگ خود دنبال صید گرفته باشد بعد از آن صاحبش در وقت
 سگ خود دنبال صید می رود و بر و بانگ زد و او را تیر کرد بر صید و او را
 بانگ صاحبش می شنید بر گرفتن جانور و سرگردان و جانور را گرفت
 و کشته است و حلال است و این قول موافق حنفی است
 در ذکر صید کردن به تیر و شمشیر و نیزه و باقی آلات به جراحت
 و این بابت مثل بر سه فصل است فصل اول در بیان سیاه صید
 به تیر و نیزه سبب انامید بدانکه در مذاهب عامیه حلال است که سگ صید
 شکاری که کشته شود به تیر یا نیزه است تیر سیاه که بجان
 آمو بولد داشته باشد و خوب باشد انجمن تیر باشد که محروم
 سازد جانور را از شکار و در آنست که صیاد قصد رسیدن تیر کند
 به شکاری که اگر تیر از جانش بپاشد و بی آنکه او قصد کرده باشد
 به شکاری خود را و بمیرد حرام است اما اگر وقتی که قصد شکاری کرده

و سبب آنست که از دجله کمانش باره شود و تیر بر شکاری خورده و کشته شود
 حلال است که از آن تیر که نقد صید کند اگر نقد صید کند
 حلال نیست چنانکه اگر نقد خوبی کند و تیر انداخت و تیر بر آهو خورده و حرام
 است و نقد و بخت که نقد صید کند پس برین نقد یا اگر نقد صیدی که
 و تیر بر آن صید بخورد و بر صیدی دیگر بر آن خورده حلال است
 کشتن بسم الله و الحمد که است وقت انداختن تیر و حکم آنست که
 بعد از سهوا بشته گذشته و شرط است که شمشیری گوید که تیری اندازد
 که اگر کسی صید گوید دیگر اندازد آن گشته حرام است و اگر دو کتاب
 صیدی تیری انداخته باشند یکی شمشیر و یکی کفایت بعد از صید هر یک
 بر هر دو باز خیم تیر انگشت شمشیر بعد کفایت هر دو حرام است
 آنست که کسی تیری اندازد میباید که اهل مذکر یا نر یعنی از اهلیت
 کردن باشد و هیچ کردن کسی است که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
 و تفصیل آن در باب میاد و ذابح گذشته است و آنست که
 شکاری گذشته شود بسبب جراحتی که او را از تیر رسیده که بغیر آن
 جراحت میرسد یا بسبب آن جراحت و سبب دیگر میرسد حلال نیست
 آنست که شکاری بعد از آنکه زخم خورده باشد و حیوان مستقر
 داشته باشد از پیش نظر صای و غایب شود باین صفت که گفته و میباید
 مرده یا بد حرام است و اگر جبهه یا او باشد و همچنین حرام است شکاری
 و صید که زخمی شده و خود را از لوله انداخته و خود را در آب انداخته
 و مرده بعضی از علماء و امامیه گفته اند که شکاری که اگر زخم خورده و خود را
 در آب انداخته و سر او از آب بیرون بیاید و مرده گوشت او حلال است
 آنست که محلی که صید رسیده و او را بدید که حیوان
 مستقر دارد و واجبست که در پیج کند و همچنین صاید که محلی که در آید
 تا تیر انداخت بر شکاری بشتاب و سرعت دنبال شکاری برود و در راه

توقف کنند و یا شکار بر زننده در ایام ذبح کند و اگر با سبطی باشد
و بصید رسید و بصید را مرده یافت حلال است ~~و اگر با سبطی باشد~~
ممنوع باشد از آدمی یعنی سر یا زننده باشد از فرمان و اگر به از
حیوانات انسی باشد مثل گاو و گوسفند که از صاحبان بخورند و کذا
شده باشد و نتوان ایستاد اگر وقت شد و به آنکه پیش امامیه میباشد که
بیت بر حیوانی ممنوع و غیر ممنوع زنند حلالی است ممنوع و حرام است ممنوع
و اگر پیش امامیه شرط نیست که یکس تیر یا شکاری زنند و اگر زنند
یا حلال باشد بلکه اگر جماعتی با اتفاق شکار بر زنند و بکشتن حلال
و شکاری اند از آنها است ~~که اگر با آنکه در مذهب امامیه آنست که~~
تیر به هر یک بر تیر باشد و او را با حرکت دهد و باقی سبب بر شکاری
در کشته شود حلال است ~~و در مذهب امامیه اگر شکاری زنند~~
بزنند و به آنکه هر دو نیمه حلال است خواه هر دو نیمه حرکت کند و خواه
حرکت نکند یا یک نیمه حرکت کند و یک نیمه حرکت نکند مگر آنکه آن نیمه که
حرکت میکند حیوة مستوره داشته باشد پس آن زن آن را با تیر باید کرد تا
حلال شود و هرگاه چنین باشد آن نیمه دیگر حرام میشود و هیچ ذوق نیست
میان آنکه این دو نیمه برابر باشد یا نباشد و بعضی از مجتهدین شیعیان
گفته اند و گفته اند که اگر هر دو نیمه مساوی و برابر باشد حلال است اگر
یکی کوچک باشد و یکی بزرگ آن نصف که سرد اخلی اوست حلال است
اگر چه بزرگتر باشد و بعضی گفته اند که حلال است آن نصف که حرکت میکند
باقی حرام است ~~و اگر با آنکه در مذهب امامیه با هر چه گوشت که از شکاری~~
جبهه شود حرام است ~~که اگر با آنکه در مذهب امامیه اگر دو س با اتفاق بر~~
به شکار بر شکاری انداخته یکی قصد شکاری کرده بود و یکی قصد کرده
بود تیر بردن و به شکاری خود و مرد حرام است اما اگر شکاری بزم
آن کسی که قصد کرده بود و ببرد حلال است ~~و در مذهب امامیه هر چه از~~

ما کول الیہ اگر تک معلوم گشت کوشته این حیوان حلال است بشرطی که کشت
 اما در بعضی که آن موضعی را که سگ کزید یا یک شومین جانچه مقرر است
 و در میان سایل صید کردن به تیر و شمشیر و نیزه و چنانچه در آن
 صید شخصی از صید هفتد و همان برد که آن صید است و غیر کباب است
 و به صیدی جز و کشته شد و سگ تفصیلی است اگر انجم او از صید آن
 بر تیر او شیند و کمان کرد که صید است و طاهر کشت که طاهر بود و کشت
 و از صید و از صید جانوران بوده از او حاجت ببرد کردن و تیر بر وی
 بر صیدی دیگر خرده حلال است و اگر طاهر شد آنچه او کمان کرده که صید
 غلط بوده و آن صید صید نموده بلکه آدمی بوده یا کافر یا کافر مستفی
 یا مرغی یا کالی یا آهویی دست آموز یا آهویی که از او کشته شده و بسته
 نگاه داشته اند یا چیزی است که او را حاجت ببرد کردن نیست مثل
 حلال نیست آنچه تیر و خرده کشته شده هر چند که سگ از او زده باشد
 و کشته شده یا نه تفصیلی اگر سنی برد و معلوم نباشد که حیوان است یا آموخته
 در خانه و شمشیری تیر کباب او اندازد و تیر بر شکری خرده حلال نباشد
 و به صید حنفی اگر تیر کباب ماهی و یا مرغ اندازد و تیر بر وی چیزی
 حلال است و به صید حنفی کشت که اگر شخصی تیری بر شکری زد و
 آن شکری از نظر غایتش و بعد از آن برداشته کشته شده اگر بر شکری
 جراحی دیگر بوده غیر زخم تیر حرام است و اگر غیر از آن جراحی دیگر باشد
 حلال است بشرط آنکه خداوند تیر از طلب بایستاده باشد و در صید
 حنفی اگر شخصی تیر بر مرغ زد و آغز در آب افتاد و مراد و سگ تفصیلی
 اگر جراحی آغز جان باشد که در سینه او ممکن نباشد حلال است
 اگر او چنین باشد که اگر آغز از مرغان آبی باشد و جراحی او بابت نفی
 باشد حلال است و اگر از مرغان آبی نیست و حرام است خواه جراحی
 بابت زور زده باشد و خواه زور زده باشد و بعضی از علما گفته اند که جراحی از مرغان

همان بنابر این

چنان نباشد که مردن مسائده باشد و مرغ در آب سلف و میر حرام
خواه از رمضان آبی باشد و خواه نباشد و چه جراح است و چه نه
زرقه باشد و چه سبب غنی افست که اگر تیر بر مرغی زردند و او بر
زمین افتاد و مرد حلال است و در زمین غنی افست که اگر
بر مرغ سید و او بر پای افتاد یا بر کوهی یا بر بنای بلندی یا
بر درختی یا بر نی یا بر بنیزه و از آنجا بر زمین افتاد و مرغ حرام
بشرط آنکه آن جراح است تیر او را بمشابه مرغ کشته شده انداخته
و اگر مرغی از آنجا بر زمین رسد در همانجا میر حرام است و اگر
از آنجا بر زمین برود و ده باشد کشته شده باشد تیره و بی و شک
که او مانده اند و اگر کشته شده باشد حلال است و بعضی از علما گفته اند
که اگر مرغ بعد از آنکه تیر بر او خورد و بر میزی خورد و هم یکجا میر حرام
و اگر یکجا بر زمین خورد و شکم او شکافته شود و رام است اگر شکم او
شکافته نشده حلال است اگر صیاد صید را بعضا یا چون دیگر
حرام است مگر آنکه عصا آهنی تیز داشته باشد که آن محل مبتلا
نیزه میشود و کشته او حلال است و سبب غنی اگر شکم او را
بشیر و کار و دتیری که صیاد او بزند و بکشد حلال است و اگر تیر
آهنی بر وی شمشیر و کار و دتیری او بزند و جراح آن که اگر تیر
و شمشیر یا دتیر داشته آن بزند و بکشد حرام است و اگر تیر
آهنی یا صید را بزند و پارچه از او جدا شود حلال است صید و اگر
آن پارچه که از او جدا شده باشد سبب غنی آنست که اگر شکم
بر مرغی زرد و او را جرح ساخت و آن مرغ پیش از آنکه در جرح
بر زمین افتاد بعد از آن مرد و او را جرح مرغ بمشابه است که اگر
خواهند پیداری بود برمی توانست که کج کند و بکشد حرام است
آن مرغ سبب غنی اگر صیاد شمشیری بر شکمی زرد و دتیری

یا هر دست بای یا که از نیمه سر او جدا کرد و آن شکا مرد حلال است
 اما اگر از عضوهای او جدا شده حرام است و همچنین جرم است که اگر
 بریده شود و جدا نگردد و پوست آن عضو را بر روی چسبیده و محکم باشد
 و لیکن ممکن باشد که با هم بوند و اگر ممکن باشد که با هم بوند و آن
 عضو حلال است اگر شکا بر او بند و نیم کند حلال است
 اگر سه یک دور از جانب پایین دوم او برود و بچسبیده و جدا شده
 حرام است و باقی حلال است هر سه سبب حتی آنست که اگر کسی بر جرح
 معنی انداخته با و تیر را حرکت داده و از زاره بطرف راست
 یا راست بردارد بعد از آن بر او تیر را خورده و کشته شده است
 مگر آنکه با و تیر را اندک حرکت داده باشد بطرف راست یا
 چپ نکرده باشد آنکه حلال باشد مگر آنکه بجهت چپ حرکت کرده باشد
 صید بسبب جراحت باشد ملاحظه باید کرد که خون از جرح است و آن
 یا نه اگر خون از جراحت روان شود حلال است اگر گشته باقی مانده و اگر
 خون روان نشود غیر حلال است نزد بعضی از متأخرین فقره ای ضعیف
 و بعضی تفریقه کردند میان جراحت بزرگ و کوچک گفته اند اگر آن
 جراحت صید بزرگ است حلال است نزد روان اولی آنکه خون و اگر
 و اگر جراحت کوچک است خوردن صید حلال نیست مگر آنکه خون از آن
 گردد و در بیان ما بیل صید کردن به تیر و نیزه و نیزه و کمان
 و جز آن نه سبب خاصی در صید شایع آنست که اگر مسلمان
 و کافری با هم تیر کمانب صید اندازند اگر تیر مسلمان بر تیر کافری
 و یا تیر کافری بر تیر مسلمان حرام است و در نه سبب شایع
 آنست که اگر صیاد تیر کمانب صیدی را انداخته و تیر کافری بر تیر مسلمان
 صیاد بصیدی رسید و او را از زنده دید اگر صید حیوانی است و اگر
 و صید حلال است و اگر حیوان مستقره در رد و آب است نجس کردن

پس اگر در آنچه مذکور است شرط افکند حرام است بشرط آنکه اگر هیچ کردن ممکن باشد
و شکار نباشد و اگر شکار باشد هیچ کردن آن محل حلال است
پس شکار فنی نیست که اگر سیاه و صید پر آب شکار زند و بدو هم
کما صلاست هر دو نیم او اگر شکار غیر زند و یک عدد چون در دست نیاید
دری صید سازد آن هم حلال است بشرط آنکه جراحی که صید
کرده جراحی نمی باشد که او را از دست بکشد که اگر جراحی او چنین باشد
و صید را زند و دریا بد بعد از آن بکشد یا جراحی دیگر کند حلال است
بدون آن عضو حرام است و فتوی بر اینست اما بعضی از علما گفته
اند اگر عروق و اعضاء حلال است پس شکار فنی حرام است صیدی
صا زنده بکشد و حلال است یعنی که بر هوا بر دو تیر برود و
در زمین افتد و میرد و یا با شکار فنی است که اگر کاروی یا
شمشیری که در دست باشد باشد و از دست اولی اختیار رود
بغیر و بر صیدی غور و کشته شود حرام است اما جلد و پشم فنی
آنچه که اگر حیوان تیر بجانب صید انداخت و تیر او جان بود که
میرسد و یا در آید و تیر او بر صید رسد و صید زنده شود حلال
است جلد و پشم فنی است که اگر حیوان تیر بر آلمان کرد که سگلی
تیر بجانب آن انداخت و تیر بر صید غور و کشته شد حلالی است
چون بر آلمان کرد که آدمی است یا خوک یا چواری غیره قول اللحم و تیر
بجانب او انداخت و آن صیدی بود که کشته شد حلال است بر آماج
اقوال شافعی در جلد و پشم فنیست که اگر کسی کاروی یا شمشیری
یا چوبی شمشیری در زمین بقیه کند و صیدی بر آن غور و کشته شد
حرام است اگر کسی تیری بر جانب صیدی انداخت و تیر او بر
صید افتد و یا بر آماج خورده و از آنجا کشته بر صیدی غور و اصح
اقوال فقهی آنست که حلال است که اگر کسی تیری بر هوای اندازد

یا هر چه فی الذل و صدمتی رسید و تیر بر خورد و کشته شد بر قول
 شافعی حرام است اگر چه با کله آهوی دید و تیر انداخت و یکی از آن
 شور و حال است و اگر اندان کله آهوی را معین ساخت و تیر
 بجایب او انداخت و تیر بر آن آهوی معین نخورد و بر آهوی دیگر خورد
 و برین مثله چند قول است اصح اقول شافعی است حلال
 اگر صیاد کله آهوی دید و تیر انداخت یکی از آنها خورد و حلال است
 از آن کله آهوی که آهوی را معین است و تیر بجایب او انداخت و تیر
 بر آن آهوی معین نخورد و بر آهوی دیگر خورد و برین مثله چند قول است
 اصح قول شافعی آنست که مطلقا حلال است و قول دیگر آنکه حرام است
 و قول سیوم آنست که در حالت انداختن تیر بر آن آهوی معین
 آن آهوی را تیر بر خورد و دیده حلال است و اگر نه دید حرام است
 چهارم آنست که اگر این آهوی از آن کله آهوی است که او دید
 حلال است و اگر از آن کله نیست حرام است و در حدیث آمده است
 که اگر مرغی را در روی آب تیر زد و باها نجامید و حلال است به چه مرغی
 را آب بمشاید زمین است و اگر مرغی بیرون آب باشد و او را به تیر
 بزند بعد از آن در آب افتد و بر درین مسئله و قول است
 حامی نقل کرده یکی آنکه حرام است و یکی آنکه حلال است و اگر مرغی
 بالای دریا بر هوا باشد و او را کسی به تیر بزند و در آب افتد و بر
 حلال است بشرط آنکه او را تیر زده در شقی باشد و حرام است اگر کسی
 او را تیر زده در خشکی باشد بشرط آنکه تیر او را میان جراحات کرده
 باشد که بمردن نزاع نیست و باشد و زندگی او ممکن نباشد جراح
 تیر او را جفا کرده باشد که زندگی او ممکن نباشد حلال است به هر طریق
 بمردن و به بیهوشی شافعی آنست که اگر مرغی را در هوا تیر زد
 او بکشد و جراحات نشود و بر زمین افتد و بمیرد حرام است اگر جراحات

تنده باشد و از هوا بر زمین خورده و میرد یا بر درخت باشد که تیر برود
 خورده و مخرج شود و از اینجا بر زمین افتد و میرد حلال است
 و در میان صید کردن تیر و تیر و شمشیر و حرمان نه است
 آنست که اگر کسی شب او از جد و شنیعه و کما کند که آدمی است
 و اندک تیر و تیر بچای او انداخته گشت بعد از آن ظاهر شد که
 صیدی بود حرام است نه بدست جنلی آنست که اگر صیاد
 قصد صیدی معین کرد و تیر او بر صیدی دیگر خورد حلال است
 حرام است نه بدست جنلی آنست که هرگاه صید از تقریباً
 خایب نه و صیاد او را گشته یافت و تیر صیاد در صید است
 اگر بگوید صید من غلق و بقول دیگر جنلی آنست که حرام است
 که اگر تیر کشنده باشد و قول میگویم آنست که حلال است بنظر
 صیاد و زغال صید نه و دستاده باشد و توقف کرده باشد
 پیش منشی آنست که اگر صیاد بصید رسیده و صید را زنده یافت
 اما قادیست بر دیک کردن او و صید مرد حلال است پیش جنلی
 که اگر صید رسیده را یافته و بر جراحت موت موجب موت فلان
 شکم او یا رفته و روزه بیرون آمده است واجبست پنج
 روز آن او اگر ممکن است که یک روز زنده بماند پیش جنلی
 که اگر شمشیر بر صیدی انداخته و عضوی از وی جدا کرد و صید بهمان
 زخم در حال بیدار آن عضو باقی بدن حلال است یعنی اگر جنلی
 رفتند که آن عضو ام و باقی حلال است پیش جنلی آنست که اگر
 یا شتری اهل و شش شود و سه از فرمان باز زند و او را به تیر بیهوش
 است حلال است و همچنین حلال است شتری یا گاو که در چاهی افتد
 او را متغذی داشت یا تیر یا نیزه یا شمشیر بکشد یا با
 در دگر صیدهای و طریق تذکیر آن را آنکه ام جنس از امی حرام است

و کذا ام حلال
و انما بشتعل
بروز است

و کذا ام حلال است
بندوب اما میوه بد آنکه ریج نمودن ماهی عبارت از بیرون آوردن
او از آب زنده و در وقت بیرون آوردن ماهی از آب سیم است
کفنی شرط نیست بلکه ماهی گرفته کافر هم جایز است خواه کافری باشد
باشد خواه غیر کسبی از هر جنس از آنکه اگر کافر باشد لیکن در ماهی که کافر
میگیرد و پیش اما میوه شرط است که مسلمان در حالت برضی
آب بیرون آوردن او را زنده باشد حلال باشد که اگر کافری
ماهی گرفت و از آب بیرون آورد و مسلمان او را زنده ببرد
هر دو حرام است و اگر کافری ماهی گرفت و مسلمان او را زنده ببرد
هنوز از کافر گرفته و در دست کافر مرده است حرام است
مذهب امامیه از جنس ماهی آنچه فلووس دارد حلال است
فلووس نزدی را می شود مثل کتبت و کتبت از ماهی حرام است
از جنس ماهی آنچه فلووس ندارد و در ماهی بزرگ و در ماهی کوچک
انقدر است که حرام است و بعضی گفته اند که مکروه است و بعضی
گفته اند حلال است ماهی از میان دریا یا از اهل نه دریا
دریا میگویند و در آن دو دریا میگویند و همچنین گفته اند
نهر و طبرانی و انعامی حلال است مذهب امامیه حرام است
کشتن و خشک کردن و خشک کردن ماهی و آدمی و آدمی
و باقی حیوانات که در آب می باشند تمام حرام اند و اگر چه از جنس
این ان آنچه در خشکی باشد حلال باشد بشرط کافری و غیره و کتبت
بندوب اما میوه حرام است هر ماهی که در آب مرده باشد و در
آب میگرد و خواه آنکه آن ماهی سیسی مرده باشد مثل کرمی آبانی
مثل مذهب امامیه آنست که اگر ماهی مرده در دست مسلمان باشد
حلال است خواه آن مسلمان عادل باشد خواه فاسق باشد

بندوب

امامیه آنست که اگر کسی می گرفت و او را در دام یا غیر آن زندگان
داشت و آن ماهی بعد از آن بازگشت و باب رفت و در آب مرد
میام است بلکه اگر صیاد دمی نماید و ماهی بسیار در آن دام افتد
و بعضی در آب مردند و بعضی بیرون آب و نمیتوان امتیاز کرد که کدام
در آب مرد و کدام بیرون آب در مذهب امامیه درین دو قول
یکی است از امامی ها چنانکه در کتاب متفق که از تصنیفات
علمای امامیه آنست گفته که طریقی امتیاز ایشان آنست که آنها را
بر روی آب بیندازند هر ماهی که در روی آب بر پشت افتاد و
شکل باله که در آن است و آنجا بر روی افتاد و پشت باله در حلال است
و در مذهب امامیه آنست که هر ماهی را که در روی یا کنار آن افتد
یا آنکه از آب بیرون برسد یا آب دریا و حوض و چشمه کم شود و در
آنجا افتد اگر آنها را به دست یا با تکی بگیرد و ببرد حلال است
و اگر بفکری گیرد یا بشنود یا بمیرد اما بدست و انگشت او را که ببرد
و دو قول است یکی حلیت و یکی حرمت و بیشتر از علمای جرحیه حلال
نموده و مذهب امامیه آنست که اگر صیاد ماهی را از آب بیرون
آورد و از روی یا بر روی آن یا بر چوب حلال است خواه آنها را ببرد
و خواه نمیرد و باز کرد و با تکی او و حیوة مستقره ام و مشت
باشد پیش از آنکه ماهی زنده خورد و فرو بردن جایز است
و فتوی بر اینست که در مذهب امامیه جایز است ببردن
بجزئی نجس مثل خوراک یا کشتن در روی ماهی را که با آن نمیکند
میرام نمیشود که در مذهب امامیه آنست که اگر شکم ماهی را بشکند
و از آن ماهی فلووس در آورند آید حلال است و شیخ ادیس
گفته حلال است بشرط آنکه وقت گرفتن زنده بوده باشد و اگر
ماهی بپزد و در آن ماهی فلووس در نباشد بعضی از فقها

گفته اند حلاست بشرط آنکه فله مسل و بر حال خود باشد و از او را
 نشده باشد و شیخ این ادیس گفته که گاهی در حال است که زنده است
 خواه فلوپا و بجا باشد و خواه نباشد و بجا باشد یا میسر است
 بر مایه که سر کین آدم بخورد و هرگاه او را یک شب تار و زور است
 بیدار زنده و در آن آب چیزی که حلال است خورد و حلال است
 و اگر چه تخم ماهی تابع مایه است و هر مایه که حلال است تخم
 و اگر حرام است تخم او حرام است و اگر چه تخم ماهی حلال حرام
 یکی جمع شود و اینها را نموده اند که در آب بپزند آنچه بپزد او در شده
 باشد حلال است و آنچه بپزد او حرام باشد حرام است
 بیا اینها را میسر کردن مایه و حلاست آن مایه اهل سنت
 بپزند شافعی و مالک و حنابل تمام آنچه در آب و در مایه باشد حلال
 بهرون آید عیش و شیان مانند عیش مرغ سریده و ماهی حلال است
 به صورت و شکل که باشد و خواه در شکل آدمی و خوک و گاو باشد و خواه
 بشکل کاه و واسطه غیر آن و بپزند یا به شافعی آنکه بصورت آدمی
 حرام است اما فتوی آنست که آن نیز حلال است و بپزند و بپزند
 و خوک حرام است و عو که پیش شافعی حرام است بپزند حلال است
 و آب بپزند مایه مرغالی حلال است و باقی تمام حرام است و هر چه شکل
 جانور اند که در خشکی میباشند و حرامند مثل خوک آبی و سگ آبی و
 آدم آبی و غیر ذلک بغير از ماهی و غنک پیش شافعی آن حلال است
 و بپزند به آنکه بپزند اهل سنت نیز بپزند او گفتن و در کفرش باقی بشرط
 نیست و همچنین اسلام مایه که نیز شرط نیست و در مذاهب حرام است
 هر مایه که میسر دنی افتی و بر روی آب افتد حرام است و اگر
 بهرون آب میبرد حلال است و اگر یاره از مایه در آب باشد
 یاره بهرون آب و مرد باشد درین شکل تفصیلی است یا شکل

ما یقود

حیضه آنست که اگر سرد آب باشد حرام است و اگر سرد بر روی آن
باشد و دم در آن حلال است و یک روایت دیگر آنست که اگر نیمه از
مایه یا کمتر از نیمه بر زمین باشد حرام است و اگر نیمه بیشتر بر زمین باشد
حلال است و در مذہب ابو حنیفہ حلال است بر مایه‌ای که باقی بمیرد
و تا آنکه بر خالی او را بکشند تا آنکه او را شخصی از آب بیرون آید
و بمیرد و اگر در روی پوشی دهن و سر و پا در دام بمیرد یا
در غلاب بمیرد یا آنجا که بچ بزند و در میان بچ بمیرد یا او را در
طرفی تنگ مثل سبوحی یا کوزه یا دیگ یا جملگی کند و از تنگی درخت یا
و از تنگی از گری و سردی آب بمیرد و درین دو روایت است اما
فتویٰ بر آنست که مال سگ در مذہب ابو حنیفہ آنست که اگر کسی
در آب یا بر شیم یا بر میان سگ و حکم شده خرید و تصدق
نموده بعد از آن سر شیم و بر سگ از اجناس که از خزید داده
و اخفت که این مایه را برای من نگاهدار پس در آن حالت مایه بپزد
و این مایه را فرو برد و این مایه دوم از آن آنکس است که مایه را
فرو برد و شکر این مایه را باید شست و آن مایه را بیرون آورده
یا آنکه خرید و بود و ادویه اگر آن مایه حکم شده که آن شخص خرید و بود
مایه دیگر را فرو برد و در آن حالت که در دست فرو شده است و دو
مایه از آن آنکس است که مایه را خرید و در مذہب ابو حنیفہ
حلال است هر مایه را در شکر جاف و ری یا مایه بیابند اگر چه مرده باشد
شد و در مذہب شافعی مایه را در سلاست هر طریق که باشد و مایه را
سرمه بریدن ندارد بلکه مکروه است و یک روایت از شافعی آنست
که اگر مایه بسیار بزرگ باشد و بسیار وقت نهد و میماند و حکم
او را فسخ کنند و یک روایت دیگر آنست که اگر چند مایه بزرگ باشد
و در جرون آب بمیرد و یک از آنها بمیرد و فسخ نکنند و در مذہب

شخصی حلال خوردن ماهی کو چاک زند و در روغن بیان کردن
هم ماهی زند و در حلال بیان اما اینکار کردن در صبر شد اول مکرده
و این در بیان آنکه صید و شکاری بچوب طبع ملک میاد میلرود و در بیان
و فصل است که در بیان مذهب امامیه بدانکه صید و شکاری
ملک شخصی میگرد که از ابد است دام و تک و شست و باقی الا آنکه که
شکار بیان و صیادان بران جاری شده که بان مذهب است
و اگر شخصی صید را به تیر یا نیزه یا شمشیر بچوب سازد و بچوبه که بر جانی
باشد و نتراند رفت آن صید ملک شخصی میگردد اگر چه هنوز او را نگرفته
باشد یا گرفته باشد از او بگیرد و اگر او را کسی دیگر بگیرد آن صید
و همچنین اگر کسی علم شخصی صیدی را چنان بچوب سازد که بر جانی
باشد آن صید ملک صاحب ملک میشود و اگر کسی دیگر او را بگیرد
هر چند صاحب ملک صید را نگرفته باشد یا گرفته و از او بگیرد یا بخانه
در مذهب امامیه آنست که اگر صید و شکاری در زمین شخصی رود و در آن
زمین کل وانی داشته باشد چنانکه شکار در آن باشد و از آن زمین
بیرون نماند رفت ملک صاحب زمین میشود و همچنین اگر کسی در
کشتی کسی جهاد ملک صاحب کشتی نمیشود اگر مرغی در خانه کسی بنشیند
نهاده یا صیدی بجای شخصی رود ملک صاحب خانه نمیشود ولی آنکه او را بگیرد
لیکن آن صید و شکاری در تصور تمام صاحب کشتی و خانه او نیست
و اگر بچوبه جان یا کشتی او در آید و آن صید را بگیرد صید ملک او است
اما فعلی را می آورده و اینهمه بر تقدیر است که صاحب زمین و خانه
وقت صید گرفتن باین انواع مکرده باشد که اگر صاحب زمین بر کسی
به نیت و قصد آنکه شکاری و صید بگیرد کل دلائی ساخته باشد یا خانه
برای آن بنا کرده باشد که صید را در جیب کند یا مرغی در آن بنشیند
نهاده یا کشتی به قصد و نیت آن ترتیب داده باشد که ماهی که در آن صید

۳۵

که در این دو قول است یکی آنکه آن شکاری ملک او نمیکرد و زیرا که
 عادت برین جاری نیست که باینها شکار کنند و قوی دیگر از شست که
 ملک شخصی نمیکرد و وجه ترتیب و ساختن او باین عادت عادت دارد
 و شیخ نه باین قول را قوی گفته که بحدیث امیر است که اگر شخصی
 غیر صید یزد یا صید را چنان ساخت که بر جای خود باز ماند
 و بخواهد رفت پس آن صید بجا کسی بر عادت صاحب خانه از آن رفت
 صید ملک صاحب خانه است پس آنکه او را گرفته اند باین سبب که
 بجا نماند و رفته اند و بدست امیر است که اگر شخصی غیر بر مرغی
 یا صیقل زد و او را بخر و بچ ساخت اما بر جای خود نماند و میرود
 و آنکه اگر صیاد بر عادت و بشتاب تمام از دنبال او رود و بدست
 بر آید آن صید ملک او نمیشود و اگر کسی دیگر بگیرد و بر ملکیت
 شخصی باشد مثل آنکه در گردن او قلابه باشد یا در گوش او مثل آنکه
 باشد یا بر پای او زنجیری بسته آن شکاری ملک آن شخص نمیشود و اگر
 گرفته و اگر چه آن صیاد یا مرغ از حیوانات و طایفه شکار است
 نه حاکمی است در نه سبب امیر است که اگر کبوتری از برج خانه
 کسی بر ج خانه دیگری رود ملک او نمیشود و بدست امیر است
 است که اگر کسی شکار بر گرفت و در دست او خلاص شد از
 ملکیت بیرون نمیرود و اگر کسی او را ملک او نمیشود و اگر صیاد
 نیست بر گردن صید کرد و او را بر پا کرد و قطع خط از ملک او کرد
 و اگر او را دیگری بگیرد ملک او نمیشود و باین سبب دو قول است
 بعضی بر این گفته اند که شکار صیاح است بر آن کسی که او را گرفته
 و از ملکیت شخصی که او را بر پا کرد بیرون نمیرود و بعضی دیگر
 بر آنند که از ملکیت بیرون نمیرود و اگر کسی دیگر او را بگیرد
 ملک او نمیشود و این اقوال امیر است علی بن ابی طالب

امامیه اگر شخصی صید را از خیم زد و جان بخرای ماند و مردن در آن
 بعد از آن دیگری او را کشت صید تعلق به شخص اول دارد و بر دوم
 هیچ چیز لازم نمیشود مگر که گوشت آن صید یا چیزی از او فاسد گردد
 که در این صورت از شخص لازم میشود و اگر شخصی صید را از خیم زد و
 او را چنان نکرد که بر جای ماند و مردن رسید بعد از آن
 صید را شخصی دیگر از خیم زد و گوشت صید تعلق به شخص دوم دارد و
 شخص اول را درین حق نیست پس در مذهب امامیه اگر شخصی صید را
 بدست و شمشیر و جز آن زد چنان باخت که بر جای ماند بعد از آن صید را
 دیگری زد و گوشت درین مثل تفصیلی است اگر از خیم شخص دوم صید را
 کشته بر جای نماند و کشت کردن رسیده صید حلال است تعلق به شخص دوم
 و بر شخص دوم از شش لازم نمیشود و اگر از خیم شخص دوم بر غیر محل کشت
 رسیده حرام است صید بر ذمه شخص دوم قیمت صید لازم نمیشود
 و اگر مرده صید را قیمت نیست از شش لازم نمیشود و اگر شخصی را
 از جان باخت که بر جای ماند بعد از آن دیگری نیز او را از خیم زد
 اما نکست درین مثل تفصیلی است اگر صید را زنده یافتند و هیچ گوشت
 حلالست و تعلق به شخص اول دارد اگر صید را زنده نیافتند و هیچ گوشت
 مرد حرام است از جهت آنکه صید تلف شده از دو فعل که یکی لازم است
 و یکی حرام است بعد از آنکه صید تلف شده اگر دو کس با اتفاق صید را
 بزنند و او را بگیرند حلالست و ملک هر دو میشود خواه از خیم هر دو
 مساوی باشد خواه نباشد درین مثل شافعی نیز موافق امامیه است
 بلکه بدینکه اگر صید و شکاری از حیواناتی باشد که ممنوع است با هم
 بعضی ببال شکار کنند و در آن وقت مرغی که هم می برد و می دوند
 اگر کسی بای او را بشکند و دیگری ببال او را بشکند درین مثل و درین
 بعضی از علمای امامیه گفته اند که صید از آن هر دو شخص است میانه

این نشان برابر

ایشان را بر این قسم کند و بعضی گفته اند صید تمام قتلش بر شخص دوم و در
 بعضی دیگر در مذهب امامیه گفته اند که اگر کبوتران نهاده دو کس را و کبوتران
 شوند مرتبه آنکه میانه آن کبوتران مشکل باشد این نیست که هیچ
 از ایشان از آن کبوتران صیدی فرو نهند و اگر یکی از ایشان
 کبوتران خود را بآن دیگری فرو نهد جایز است اگر صاحب کبوتران
 بر دو اتفاق کند بفرزخ جمع کبوتران هم فرو نهد بآن جایز است
 فروختن مثلاً آنکه هر یک یک کبوتران خود را بآن اتفاق کند بفرزخ
 معین و با کمال است مبادی ایشان را اگر چنین کند فروختن جایز نیست
 و درین مثل قول شافعی نیز موافق امامیه است و در بیان
 آن باید بگویند که میشود مذهب اهل سنت را بداند که در دین
 صید ملک صیاد میباشد بکس فروختن آنند نمودن و گرفتن بر دو
 نوع است اول گرفتن حقیقی و آن ظاهر است دوم گرفتن حکمی و آن قتل
 میشود یا استخوان آن را یا بخشی که از برای صید کردن وضع کرده
 خواهد بان الت قصد کرده باشند صید کردن و خواه قصد نکرده
 باشند مثلاً شخصی در هوا درم نهاد و شکاری در روی افشاد و حکم
 شد آن شکار ملک صاحب دام است هر چند آن دام را از برای
 شکار کردن نهاده باشد اما اگر در وقت دام نهادن قصد غیر
 شکار کرده باشد مثل خشک شدن و صیدی در آن محکم شود ملک
 صاحب دام میباشد و همچنین گرفتن حکمی میشود یا استخوان آن را که
 وضع از برای شکار کرده باشند هرگاه که بان آلات شکار
 کردن کنند مثلاً شخصی خیمه زد و در آن خیمه آهویی محکم شد آن آهو
 ملک آن شخص میشود و اگر در وقت خیمه زدن قصد شکار کرده باشد
 و اگر قصد شکار نکرده باشد ملک آن میشود و هر کس بکشد آن آهو را
 ملک همان شخص میشود که گرفته و همچنین اگر شخصی چاهی بکند و قصد

کردن بکنده هر صید و شکاری که در آن افتد ملک صاحب ماه باشد
 در وقت کندن جای قصد و شکار کردن نکرد باشد هر کس که بخواهد
 بگیرد ملک و پیش دیگران آن شخص خود زود و جاه کند و نزدیک باشد
 چنانچه اگر دست دراز کند میتوان که بگیرد و آن شکار بر آن محل
 کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر کسی دیگری ببرد صاحب ندهد و جاه را ببرد
 که از بگیرد و هر چند در وقت زدن خیمه و کندن جای قصد و نیت
 نکرده باشد همچنین اگر شخصی دایم باشد و شکاری در وی حکم شود
 اضطراب کرد و دایم را باره ساخت خلاص شد اگر صاحب نام زد
 است چنانکه شکار بر میتوان گرفت تعلق با و دارد و اگر شکار تمام
 و در است هر کس که بگیرد از دست اما اگر شخصی شست و رنگ داشت
 و ماهی حکم شد و اضطراب کرده خلاص شد هر کس که از وی خود
 هر چالی که باشد و اگر شکاری در خانه شخصی نکرده باشد یا آنچه زانند یا
 پای او در آنجا شکست اگر صاحب خانه چنانچه بگوید است که دست
 و باز کند میتواند گرفت آن مضه و بجه و شکاری با فکست تعلق
 دارد و کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر صاحب خانه دور باشد
 بگیرد از وی باشد شکار ببرد چنانچه است که اگر شخصی جای آماد
 ساخت و در زمین خود جهت ماهی گرفتن در سراز آید و این آب
 در آید یا ماهی بسیار بعد از آن آب تمام رفت ماهی نماند و اگر
 تمام رفت اما کم شد بترسد اگر فته ماهی احتیاج بدام و میلندارد
 انماهی ملک صاحب زمین است و کسی دیگر از آن نمیتواند گرفت
 اگر کسی ماهی از آن بگیرد ضیامنست و اگر در آن موضع آب بسیار
 بر تپه که ممکن نیست گرفتن انماهی که در آن موضع است بفر دایم و حیل
 هر کس خواهد بگیرد که از دست صاحب زمین را در آن و ضلعت
 در مذهب چنانچه است که اگر شخصی یک مظم خود را بقصد صید

و سبکی روی دوام بد و آن شکاری رفت و در زمین یا صرای کسی در راه
 آن شکاری از خرد او ندانست باشد و همچنین اگر شخصی فریاد کند و شکار بر او
 از سر برانج و جای بیرون کند و بد و اند و آن شکاری بر او تامل کند
 و زمین شخصی در آید آن شکار ملک شخصی اول است که فریاد کرده و او را اند
 می رسد و بیرون آورده و در نزد صاحب او می بخشد اگر صیاد در بانج و
 خانه شخصی مرغی گرفت اگر صاحب خانه هیچ تلفتی مرغ تعلق بصیاد
 دارد و اگر صاحب خانه مصایقه کرده و اختلاف واقع شد یا در پیش
 اگر صاحب مرغ دود بود اگر قهقهه باشد تعلق بصیاد دارد و اگر از درخت
 و در هوا که نشسته تعلق بصاحب خانه دارد و اگر در نزد صاحب او حین
 که اگر دوسر صید بر تیر زده اند اگر تیر یکی از ایشان بیشتر از تیر دیگر
 بر صید نور و صید را چنان ساخت که اشتیاق نمیتواند کرد و بعد از آن
 تیر آن که رسید صید تعلق با انگس دارد که اول تیر زده و اگر تیر هر
 یاهم رسید صید آن بهر دو دارد و اگر در نزد صاحب شخصی صید را کسی
 میگرداند باید که او را به دست بگیرد و ضبط کند و حاجت نیست بقصد صید
 کردن گرفته باشد که اگر صید را بجا ببرد و بد آن گرفته باشد ملک او میشود
 یا آنکه او را بجا ببرد احتیاج آن را حق که ببرد و در سحانه یا آنکه او را
 چنان کند که بر جای بماند یا آنکه مال مرغ بر نذر بکشد یا پای مرغ
 کنی بر دو صید و مثل شتر مرغ بشکند یا آنکه در دام افتد که از جهت
 شکار کردن نهاده باشد یا آنکه او را ملجا کرد اند و در جای تنگ
 که با در نماند بر خا می و رستن از آنجا میسر نمیدانند و صاحب شتر مرغ
 که اگر کسی او را نهاده باشد و شخصی دیگر صید بر او اند و نوعی کند که در دام
 دام افتد صید تعلق با انگس دارد که دام نهاده و اگر صاحب بی دام
 یا به سبزه و غلاف شود و ملک صاحب است چنانکه هر کسی ببرد و
 باید داد و فتوی بر اینست و بعضی از علمای مشافیه گفته اند که اگر شکاری

دام و باره سازد و هر کس شکار بر آبگیر و ملک او میشود و اگر کسی دوم را
 باره سازد شکاری از صاحب دوم است و اگر شکاری دام یا اموال
 تمام دام صید رود و حیوانی را دام میدوید هر کس و اگر آبگیر و ملک کسی
 که گرفته باشد که گرفته شده پیش شافع است چنانکه هر کس که صیدی گرفته
 ملک است همیشه و اگر آن صید را هاند و کسی دیگر و اگر گرفته میباشد
 بصاحبش داد خواه آن صید در مندریکشته باشد و خواه طوطی شده و پخته
 بود و شش یا نه شسته در میان مسایل هیچ و غیر کردن حیوانات و طيور
 و اینها بمشتمل است بر دو فصل و چند مسئله و ضابطه مسایل و اینهاست
 امامیه هر آنکه بر مذهب امامیه و فقه کردن یا زده شد و است
 آنست که حیوان و طيور را که فوج میکنند میباید از جنس حیوانات طيور
 باشد که گوشت و پوست آنها بحدی کردن پاک شود و خواه که گوشت
 آنها خورد و خواه نخورند و فایده فوج نمودن حیواناتی که گوشت آنها
 میخورند مثل کوسه و کاه و کشته بکلی و علال زدن گوشت است و طهارت
 پوست و در حیواناتی که گوشت آنها میخورند مثل شیر و بلیک و کرک
 باقی مسایل طهارت و پاک کردن گوشت پوست آنهاست و بعضی از علما
 گفته اند که پوست سباع بحدی فوج کردن پاک شود و در استعمال آن
 احتیاجی را باعث کردن ندارد و بعضی گفته اند پوست سباع بمشتمل
 محتاج است به لغت کردن و علای امامیه اختلاف کرده اند و آنکه
 گوشت پر پوست و محتویات مثل خا و غیره میباید بحدی کردن
 پاک شود یا نه سید مرتضی علیه السلام فرموده اند که پاک میشود
 و این قول شیخ جمال الدین و اکثر فقهاء و قوی گفته اند و بعضی
 که پاک نمیشود و همچنین در طهارت و پاک کردن گوشت پوست حشرات مثل
 موش و سوسمار و غیره اختلاف است کرده اند که آیا بحدی کردن پاک
 میشود یا نه قوی آنست که پاک نمیشود و اجماع و اتفاق کرده اند علما

امامیه

امت شیعه و سنی بر آنکه گوشت و پوست آدمی خواه مسلمان باشد خواه
 کافر هیچ کردن پاک نیست و همچنین اتفاق کرده اند بر آنکه گوشت
 و پوست نجس العین نیز مثل خوک هیچ کردن پاک نیست و در حکم مسلمان
 آنست که کسی ذبح و کشته کرده چنانچه که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
 کشته روح الهی شود و تفصیل آن در باب صیاد و ذبح گذشته
 است و آنست که حیای که در حالت قدرت و اختیار حیوان
 باطن و بالذبح کند و اگر در حالت اضطرار و ترس آنکه حیوان
 مردار شود و غیر آن بالذبح دیگری ذبح کند حلال است و تفصیل
 آنکه ذبح پیش از کشته شدن حیوان است بریدن چهار عضو
 است از حیوانات طووری که او را ذبح کنند و یکی از چهار عضو
 مضموم است یعنی آنی که کذا و کذا و نفلس و یکی مرست و نفیم
 و کبر او آن را که در طعام و شراب است و در عضو دیگر دو پا
 یعنی دو ک که از دو جانب کردن میباشد و کذا و کذا و خون است
 و از آن باری که باید که اینها را بریده شود
 و بعضی بریده نشود و حلال میشود آن کشته و این قول مشهور است
 و بعضی علماء گفته اند که هرگاه حلقوم بریده شود و خون روان
 باشد و کافیت اما در مذاب امامیه فتوی درین نیست
 آنست که شتر را بکشد و باقی حیوانات او ذبح و شتر عبارتست
 از آنکه حرب یعنی نیزه و کوبک یا سخی آنست سر نیزه یا چوبه یا شمشیر
 مثل خنجر بر لبه بفتح لام و باین که می که زیر کردن شتر و بالذبح
 آدمی باشد بزند و او را بکشد و ذبح عبارتست از بریدن چهار
 عضو که در حلق تحت العین می باشد چنانکه گذشت پس اگر در حالت
 اختیار حیوانی را که بخورد ذبح کند یا از آن ذبح باید کرد و اگر
 گوشت او حرام است اگر بان ذبح کردن و شتر کردن و بعضی

که اگر هنوز زنده باشد آنرا که ذبح باید کرد ذبح کنند آنرا که بخوابد
 نخواهند که حلال است و درین قول اشکالی نیست بجهت استقرار حیوان
 در وقت استقبال قبله است ذبوح را یعنی آنچه او را میکشند ذبح
 یعنی آنکه کشند است و شرط استقبال قبله در ذبح آنست که حیوانی که
 باشد که موضوع ذبح مستقبل قبله باشد و بعضی گفته اند حیوانی که قیاد و هدایت
 ذبح بجانب قبله باشد و از آنجمله است که ذبح او و بعضی گفته اند حیوانی
 که جمیع بدن مستقبل قبله باشد و صحیح قول اول است و اگر بعد استقبال
 قبله را تا کسی که گوشت آن کشته حرام است اگر از روی سهوی یا
 اضطرار یا اگر جهت قبله را نیت داشته باشد ترک کند گوشت آن کشته
 حرام است و اگر از روی سهوی یا اضطرار یا اگر جهت قبله را نیت داشته
 باشد ترک کند حلال است گوشت آن کشته حرام است و بعضی گفته اند
 در وقت ذبح و نحو و تفصیل آن در باب سجد کشت است که گوشت
 ذبح است یعنی سالی که در آن و مراد ازین آنست که این چهار عضو را
 بیفصل از بی یکدیگر ببرند و شخ شخند و موه که اگر بعضی از اعضا
 مخصوصه باینچ نم ببرند و بعضی را بکذا برند و بعد از آن ببرند و این
 دو وجه است اگر در حیوان حیات مستمره باشد و اندک زمانی
 از بریدن عضو اول گذشته باشد و طالت گوشت است و اگر در
 حیوان حیات متفرقه نباشد و زمانی ممتد از بریدن اول گذشته
 باشد اقرب آنست که گوشت او حرام است و آنست که
 موت حیوان بسبب ذبح کردن باشد بسببی دیگر پس اگر کسی در کشتن
 حیوانی شروع کرد و دیگری در آن حال که او حیوان را سر می بریدیم
 آن حیوان را دریده روده بیرون آورد آن کشته مرد را راست
 و گوشت او حرام است و آنست که حیوان بعد از کشتن
 حرکت کند تا آنکه خون معتدل بیرون آید از محل مجروح و نحو خون

متعلق و اگر حیوانی که کشته نمیشود بعد از خروج بیا خون معتدل است
 نباید حرمت گوشت او و بعضی گفته اند از علل دیگر حرکت بیرون
 آمدن خون معتدل هر بابمه شرط است و بعضی گفته اند که حرکت تنها
 کافیت و شیخ جمال الدین فرموده اند که یکی از این دو پس است
 و در فیهای امیه است که اگر شخصی حیوانی را برید و دانست
 که شامی حیات او بعد از خروج عداست گوشت آن کشته و اگر
 دانست موت آن کشته قبل از خروج حرام است گوشت آن و اگر
 مشبه است بر و حال آن کشته مثل حیوانی که مشبه است بموت
 یا حیوانی که از بندگی افتاده یا حیوانی که زخم سنگ و حیات فته
 یا حیوانی که از حیوان دیگر شاخ زده و بخروج ساخته یا
 حیوانی یا حیوانی که یارک از روی خورده در حلیت کوشن
 کشته می آید و امر معتبر است اولی آنکه خونی که از وی بیرون آید
 بطریقی معتدل بیرون آید یعنی در بیرون آمدن فی الجمله قوتی
 در غیبه باشد نه که چون خون مرده بیرون آید دوم آنکه بعد از
 کشتن حرکتی کند که در این بر حیوان معتبر و در شسته بان هر کدام
 از این دو امر که حاصل شود حلال است اگر هیچ یک از اینها نباشد
 حرام است و از این قضا که گوشت که اگر کار از دست
 کسی میفتد و اعضای مخصوصه بنده حیوانی بریده باشد حرام است
 گوشت آن حیوانی که در فیهای امیه است که اگر حیوانی را
 بطریقی که مذکور شد کج کرده و هنوز روح از بدن او خارج
 نکرده آن حیوانی در آب افتاده و مرد عداست گوشت او
 حلال است و حیوانی که دم کار در او در زیر حلقوم ریزد
 و سیر بلا حلقوم را برید و بعضی گفته این عمل مکروه است و بعضی
 بدین باب امیه است که گوشتی را که میکشند و در دست میگیرند

اورا بجهت مذ و یکبار را بکند و بعد از آن ذبح کند و بعد از ذبح
 سوی او و یا چشم او را بگیرد و بکشد و یا آن گشته سرد شود
 کا و را چهار دست پا ببنده و دم را بکند و شتر را هر دو دست
 بر بغل بنده و دم دو پا بکند و سینه است که مرغ را بعد از آنکه
 سر بریده را بکند سینه پیش امامیه نیست حیالی که دن در ذبح دین
 کردن کار دشوار در مذبح امامیه مکر و ه است در ذبح کردن
 مکر در حالت ضرورت و در ذبح پیش از نماز هم ذبح کردن کراهت
 و مکر و ه است که حیوانی را میکشند و دیگری میدهد باشد مکر
 که حرام مکر که در میان استخوان کردن حیوان حیث باشد محل ذبح
 بریده شود و بعضی گفته اند حرام است و همچنین مکر و ه است
 که مسغذ را پیش از آنکه سرد شود پوست کنند و بعضی گفته اند حرام
 است پیش از آنکه پوست که هر حیوانی که متعذر باشد ذبح و غیره واجب
 آنکه عاصی متعذر باشد یا در جائی باشد که متعذر باشد ذبح کردن
 خوف مردن باشد جایز است که او را بشمار تیر و نیزه جراحت
 کنند و بکشند و اگر جراحت بر محل ذبح بخورد مسکوت است و حلال
 باشد بعد از آنکه امامیه است که اگر کردن حیوانی را بر نذر پیشانی
 مانند اعضای مخصوصه بکشد اگر در حیوان حیات مستقره است و یا
 ذبح کند که گوشت او پاک است و حلال و اگر حیات مستقره ندارد
 گوشت حرام است و پیش امامیه است که آنچه از گوشت است
 حیوانی که حلال با کشت در بارز مسلمانان خوردن حلال است
 و حاجت تفحص ندارد سینه پیش امامیه است که اگر حیوانی در
 محل ذبح کردن را باشد پیش از آنکه ذبح کردن او تمام شده
 باشد و متعذر باشد گرفتن او جایز است که او را به تیر و بان یا
 برنده و بکشند و حلال است گوشت او و در احکام مجید که در شکم

حیوان میباشند بلکه مذمت انعامیه آنست که بجهت دشمنی مادر است
 از دو حال بیرون نیست یکی آنکه خلقت او تمام شده و نطفه باقی
 خلقت آنست که موی و پشم برآورده باشد و دیگر آنکه خلقت او
 هنوز تمام نشده حرام است و آنکه خلقت او تمام شده نیز از دو
 حال بیرون نیست یکی آنکه روح در بدن او درآمده و دیگری آنکه
 هنوز روح در بدن او در نیامده آنکه آنکه تمام خلقت شده و هنوز
 روح در بدن او در نیامده و کثرت او همان کثرت مادرش است هرگاه
 که مادر او را کشند او هم حلال میشود و اگر روح در بدن او در آمده
 و اجابت کرده و او را فریاد کند از زنده ماندنش مادرش را که زنده از
 شکم بیرون نیاید حلال است و فریاد او همان فریاد مادرش است
 و بعضی گفته اند که هر گاه که از شکم مادرش بیرون آید آنقدر زمان
 ماند که او را فریاد توان کرد و میرد حلال است و اگر آنقدر زمان
 که او را فریاد نتوان کرد و زنده ماند و او را فریاد نکردند و میرد حرام
 است خواه او را بعد از او را فریاد نکرده اند سبب آن باشد که او را
 نبوده یا بسبب دیگری و در بیان طریق فریاد کردن و نماندن
 بعد از اهل سنت بدانند که در مذمت ابوحنیفه شستن بر دو نوع
 است اختیاری و اضطراری و اختیاری آنست که عبارتست از شستن
 اختیاری و اضطراری آنست که هر حیوان و هر پیرا که در حالت
 قدرت و اختیار فریاد میکند میباید که سه بر نماند آنکه مخلوق
 که کذرگاه نفس است و مری که کذرگاه طعام و شراب است
 و شهوت که کذرگاه خونسخت بریده شود و اگر از این چهار عضو
 سه عضو بریده شود و یکی باقی ماند بسته است بقول ابوحنیفه
 هر که ام عضو که ماند و ابولوسف گفته که کذرگاه نفس و کذرگاه
 طعام و شراب و یک رک از کذرگاه خون میباید که بریده

شد و محمد گفته میباید که بیشتر از کذرگاه نفس و کذرگاه طعم و غیره
 و کذرگاه خون بریده و ملو و و شافی بر آنست که بریدن کذرگاه
 نفس و کذرگاه خون بریده شود و شافی بر آنست که بریدن کذرگاه
 نفس و کذرگاه طعم و شراب کافیت و بریدن دوشه کابل
 شافی شرط نیست اما مستحب است و اگر یکی از حلقوم و مری یا
 بعضی از اینها و بریده شود حرام است بحدیث شافی بر مذهب
 بریدن پاره از اینها و حیوان بمردن رسید و بعد از آن تمام
 را ببرند پیش مالک بر مری و هر چهار عضو شرط است و احمد بن
 درین مسأله دور اینست یکی موائین شعیبه و مالک یکی موائین
 و این قول آخر محتمل حریفیت از علای جانکه در این
 اگر در حالت ضرورت باشد یعنی در حالتی که قدرت و اختیارند
 بر سر بریدن حیوان و طعم و جانچه کشته رواست در نجس
 ابو حنیفه که حیوان و طعم را در محل ضرورت زخم زدن بر هر
 که باشد از بدن او و بکشد خواه آن طعم و حیوان مسدی
 شکاری یا خائنی و ایلی باشد که وحشی گردیده باشد چنانکه گفته
 و کشتن او واجبست بعید کردن دارنده باشد پس اگر مرغ غنایی
 کسی وحشی گردد رواست که او را بکشد بهر نوع که باشد و کشت
 او حلال است پس چنین اگر شتر یا گاو شخصی شتی گردد چنانچه خدا
 خداوند تعالی امداد و معاونت جماعتی از کوفتن و کشتن او واجب
 باشد بهر نوع که او را بکشند بهر نوع و غیره و غیره خواه حقیق
 او بریده گردیده خواه نکرده حلالست هر چند این را کشته و بکشد
 اما اگر کوفتن شخصی در شهر و وحشی گردد و کشتن او با سیرتین روا
 نباشد و واجب باشد که او را بطریق که در وقت قدرت و اختیار
 میکشد بکشند اگر کوفتن در صحرای وحشی گردد و بطریق که بکشند

چنانچه منبج او حکم میدهد و شکاری در دو کا و دشت اگر قصد
کشتن بعضی است این را به طریق که بکشند جایز است و همچنین اگر
کامری و یا شتری در چاهی افتد و قدری نذارد بر سر و پا آوردن
تا بچ کردن او چنانکه گذشت جایز است که او را بکشند هر
طریقی که تواند و گوشت او حلال است و پیش حنفی آنست
که اگر عقده و کره نای کلوی بچ کردن بطرف سینه مانده
بالا ترا زوی بریده شود حرام است گوشت آن کشته لیکن
بسیاری از علمای حنفی فتوی داده اند که حلال است بر عقده
بطرف سینه مانده یا بطرف سر مانده پیش منی سست است
که سفید و کاه را بچ کنند و شتر را بخورند بچ کنند از آنکه
بخور باید کرد و بخور کنند از آن بچ باید کرد جایز است لیکن ترک
حسن کرده باشند و مکره باشد سست پیش منی مکره است
بچ کردن و بریدن بر تبه که نخاع رسد یعنی تا ستخوان کردن
و صاحب خزانه طعام را چنین تفسیر کرده و بعضی گفته اند که نخاع
مجا رشت از رکی سینه که حیاط استخوان کردن میباشد و تا
و دم کشیده است و این اصح اقوالست این در صورتیست که
حیوان از اجانب حلقوم بکشند که اگر از پس کردن سر برند
درین مسئله پیش خفه تفصیل است اگر از پس کردن او را چنان
که پیشتر از حلقوم و موی و هر دو شترک برید و یا تا
حلقوم و مری و دو شترک بریده شود یا سه عضو از چهار برتر
شود پیش از آنکه این چهار عضو یا سه یا پیشتر از این چهار عضو برید
شود بید گوشت او حرام است و پیش حنفی آنست که اگر کسی
چهار پائی را بچ کرد و آن چهار پا حرکت کرد بعد از بچ و بر
آند از خون مسفوح حلال است گوشت او و اگر مسفوح بیرون نیاید

و حرکت کند با حرکت کند و خون مسفوح بیرون نیاید حلال است
 آنکه علامت حیات یکی ازین دو امر است و اگر حرکت نکند و خون
 مسفوح بیرون نیاید حرام است و اینهم بر تقدیر نیست که عالم باشد
 بحیات حیوان پیش از ذبح که اگر عالم باشد بحیات او پیش از ذبح حلال است
 ذبح کند حلال است اگر چه حرکت نکند و خون مسفوح بیرون نیاید
 پیش از ذبح حلال است که اگر کسی که مفذی در لیس داشت و هیچ چیز او
 بعد از ذبح حرکت نکرد و مردمان او اگر دهن بر هم نهادند حلال است
 و اگر کشود حرام است و همچنین اگر چشم را بیدار بر هم نهاد حلال است
 و اگر چشم را کشود حرام است و اگر با را بجوید کشیده و حلال است
 و اگر موی او بر خاست و راست شد حلال است و اگر موی او صید
 حرام است و این نیز بر تقدیر نیست که عالم زندگی او پیش از کشتن باشد
 که اگر عالم بحیات او است پیش از کشتن حلال است بهر حال
 پیش از کشتن است که اگر چهار پای دشواری زاید شخصی دست اندازد
 کند و بجه که در شکم او است بکشد حلال باشد بهر طریق که او را شسته
 باشد خون قادر بر ذبح نباشد و پیش از ذبح حلال است و حلال است
 ذبح حیوانات سنت اول آنکه کار را بتر باشد و دوم آنکه
 کار را برزود و قوت بر گردن حیوان براند و بهر علت ذبح کند
 سوم آنکه آنکس که ذبح میکند رو بقبله کند چهارم توجیه ذبح
 بقبله و در میان کیفیت توجیه ذبح بقبله سه وجه گفته اند یکی آنکه
 مواضع مخصوصه ذبح را بطرف قبله کند نه روی حیوان را و
 این وجه را طه گفته اند و دیگر آنکه جمیع بدن حیوان را بطرف
 قبله کنند نه روی حیوان را و این وجه را طه گفته اند و دیگر آنکه
 جمیع بدن حیوان را بطرف قبله کنند و قول سیم آنکه دست بای او را
 بچایب قبله کنند و چهارم آنکه تمییز است و تفصیل آن گذشت ششم

که در این کتاب

که با شتر است و بچ کردن باقی حیوانات و مرغی در حالین
 یعنی بچ و بزرگ برید و حلقوم و مزیت و اگر بکشد شتر را
 و بکشد گوشت و طایر اسلان است و مکرر گوشت است که گوشت
 و اگر بکشد شتر و طایر از دیگر شایع است که مکرر گوشت
 و اگر بکشد برین رفته که اگر شتر را بکشد و گوشت را بکشد
 حلال است و در کما و حلیت نیز و بچ هر دو حاصل میشود و حقیقت
 است که کما و گوشت را بر پهلوی چپ بخورند و پای راست
 او را بکشد و در دست و پای چپ او را بکشد و شتر
 بخورند ایستاده بر سه پا و در الوی آویخته باشند یا او را
 بدو و از پنج پا بکشد شتر است که علی که چهار پا را بکشد شتر
 از آنکه روح از بدن مفارقت نکند او را پوست نکند
 و کوهان او را بشکند و سر و هیچ عضو دیگر از اعضای او جدا
 نکند و او را حرکت ندهند و از جای بجای نکند و بریده باز
 نکند مرتبه که بنیاد و معنی بخورند شتر است که شتر
 شافعی است که اگر کما حیوانی از شتر کوهان سر بر بطریق
 بریدن شتر شود و بجای او و مری ملاحظه کند اگر حرکت حیوان
 مثل حرکت مذبوح است محلی که بریدن حلقوم و مری رسیده است
 گوشت آن حیوان مردار است و بریدن حلقوم و مری بعد از
 پفایده و اگر حیوان حیوان مستفزه است بر بدن حلقوم و مری
 را که حلال است گوشت آن حیوان حرام است و اگر بکشد شتر
 بعد از آن او را بچ کند و مالک آن حلقوم بریده است که
 حلال نیست گوشت آن حیوان از جهت عدول از ذبح کردن
 لمورد در شریعت است شافعی است که اگر بالائزجه
 نامی حلقوم بریده شود و او یا این ماند و نام است گوشت آن

در پیش شافعی آنست که اگر دو شتر یابد و کلا در جای آنست یکی را
 قتل کند و کسی بزند نیزه حیوان را که بالاست و بکشد حیوانی را که
 در زیر پوست هم بمیرد بسبب کربانی و فعل که از آن حیوان با
 باور رسیده و حلال است حیوان بالائی که زخم نیزه مرده و روح است
 حیوان زیرین که بسبب فعل و کربانی مرده و اگر زخم نیزه حیوان
 که در بالاست بگذرد و حیوان زیرین برسد و هر دو جان زخم میبرد
 حلال است گوشت هر دو و اگر شک واقع شود که آیا حیوان زنده
 بسبب زخم مرده است یا بسبب قتل و کران اگر دانند که زخم زده
 پیش از مفارقت روح باور رسیده حلال است گوشت او و اگر ندانند
 که زخم نیزه پیش از مفارقت روح رسیده یا بعد از مفارقت
 صاحب تمذیب در فتاوی گفته که محتملست وجهین علت و درست
 بذهب ابو حنیفه آنست که اگر مرغی خالکی پیش از خرق
 محکم گردد بر وجهی که صاحبش او را نتواند گرفت و حیوان بدد
 که پاک میشود یا میکشد او را و تاثیر نیزه و هر چه از طلائی
 نمراند زنده و بکشد که حلال است و در بیان احکام حسین
 بچکه در شکم مادر ریاست و مادر او را بکشد زنده و حلال بیرون است
 یا خلقت و ترکیب او تمام شده باشد یا نشده اگر خلقت نکرده
 او تمام نشده و بقول اصح و جامع نه اینست حرام است
 آنچه خلقت او تمام شده آیا موی و چشم بر آید و یا دو چشم آورد
 اگر بعد از زشتن مادرش مرده یا سرف بر صورت از شکم مادرش برآید
 آید حلال است گوشت او بذهب مالک و محمد که از اصحاب ابو حنیفه
 است و هیچ او حلال و هیچ مادرش است و هنوز از شکم مادرش
 بر نیامده حلال است بذهب شافعی و احمد و ابو حنیفه
 که از اصحاب ابو حنیفه است هیچ او حلال و هیچ مادرش است

در پیش رو خیزد و فرمود این زیاده حرام است هر چه که در
 شکم باشد پیش رو آن را بخواه حلقه او تمام باشد یا نباشد
 خواه بود بر آورده باشد خواه بر نیاورده باشد هر چه که از شکم
 مادرش زنده بیرون آید خواه ممتد شود از رانج نماید رود
 یا تفارق و شیخ ابو محمد صاحب کتاب کل فرق که از عظامی شامی
 گفته که هر حیوان را که بعد از شکم آید او را کشند از شکم
 بعد از کشیدن مادر در شکم ساکن شد و حرکت نکرد حلال است
 و اگر بعد از زنج مادر که در شکم حرکت کرد و از شکم بیرون
 بعد از آن که در شکم حرکت کرد حرام است و اگر بعد از شکم
 بیرون آید و حرکت آید در شکم مذبح داشت باشد حلال است
 گوشت ابلی انکه او را زنج کنند بعد از شکم و اگر بعد از زنج
 کردن مادر در شکم از شکم بیرون آید و در جفت است مقدر
 باشد قاضی حسین و تندیب از قاضی شافعی اند گفته اند که حلال
 نمیشود مگر بلع کردن از جفت اند مقدر علیه است قاضی گفته
 که حلال است بغیر از زنج کردن بدلیل آنکه خروج بعضی از زنده
 از شکم حکم عدم خروج او دارد و در حدیث غیر ما و نوادی قول
 قاضی صاحب گفتار است که اگر کوسفند یا بکشد و یک است او
 شل باشد یا نباشد بگردن اندست شل حلال بلع و یا یک است
 و در شافعی را درین دو قول است صحیح گفت که حلال میشود
 و متعلق به طریقی که گفته آن مذبح است
 و اهل سنت بدانکه بلع به جمیع مذاهب حلال است و او را زنج
 کردن حاجت نیست و اگر فرق از زنج گوشت جمیع مذاهب در
 گرفتن او شکی نیست بشرط نیست و همچنین اسلام که بلع میکند
 و در مایه که گفت اما پیش امامیه شرط است که حلال

محل گرفتن میوه و یا بشو و شامی و خفی و حنبل میمانند که هر نوع
 که میرود خورده آب بی چنانکه در ماهی گذشت و خوا و بغیر سبزی بجز
 بیه و حلال است و ما گفت که طبع کاهی حلال شود و جایز است
 او که سرش از تن جدا کنند و بریان کنند و پیش اما میانت که اگر طبع
 بزرگ خود در حوایا در آب بمیرد حرام است و همچنین اگر طبع ناپیش
 از یکدیگر بکشد بسوزند حرام است و حلال است خوردن طبع یا چیزی
 که در شکم اوست زنده خوردن او هم حلال است اما یک نفر از مکی
 که فی ردود بریدنی استقل است و در بافتن دال و با حرام است
 و معنی گفته اند که دو عبارت است از طبع کوچک که مستقل نیست
 در بریدن و بعضی گفته اند که و یا نیز نیست که مثل همانند
 بیان طبیعت و حرمت حیوانات و طیور و این کتاب شامل است بر
 فصل و چند مسئله در بیان آنچه حلال است و حرام و
 طریقه از حیوانات و طیور و نه سبزی و قسم آنچه بجزی و ببری و
 احکام حیوانات بجزی در صیدهای که شسته و حیوانات ببری بر
 چهار انواع اند بهایم و طیور و سباع و حشرات نوع اول در
 بیان احکام بهایم یعنی چهار پایان در آن بر دو قسم اند انسانی
 و وحشی از بهایم انسانی حلال است کوسفند و کاه و شتر و گاو میش و
 مکرده است شتر و خرو که اهیت در استر زیاده است ز خر
 و که اهیت در خر زیاده است از است بعضی از علما گفته اند که اگر
 خراز استر زیاده است و جلی که شتر و گاو میش مکرده است و از
 بهایم وحشی حلال است گاو و گوی و بز گوی و گاو میش و خفی و
 آهو و کور و میو و میو و نوعیست از حیوانات وحشی که دو شاخ
 بلند بطریق دوازده دارد و اگر در کنار آبش خورد و جنگلی
 باشد خنای خود را را پاک میکند و میش میرود و هر یک از اینها

اندازد و آن نوعیت زجیان و این ادب را پس از علایم از کفایت
 که گوید کرده است و باقی چهار بابان غیر مذکور حرام است و شست
 ایشان نوع دوم در بیان احکام میور بعد از آنکه از هر خان
 آنچه طوائف دارد خلاص است مثل قمری و مسجود و کبک و دراج و
 تیهو و بنگ کبوتر و مرغ و مرغ خاکی و جواشی و جکوت و کلک
 و ناز سیاه که با و فقا را و مرغ است و ناز غامض تر رنگ و بط
 و قمار و سرخ آب بختک تمام حلالند و مکرده است حد هم در
 ستور و خاخنه و خرچال و قنبره و کرا است میور و شوقاق و
 صوام از اینها زیاده است و حرام است کباب پیشه کباب پیشه
 کلافیت سفید و سیاه دم در آنکه از ابعوانی مقصود میگویند
 و در خراسان بعد مشهور است بعضی او را شش دم میگویند
 اما کباب سیاه و خاکستری که در محموره بسیار است و آنرا
 بعلی خدا میگویند و بعضی گفته اند که حلال است شش علی و شش
 که لوط سیاه که در کوهها میباشند و مردار میخورند و
 طاق و شش بره نیز حرامند همچنین است هر جانوری که سنگدان
 و جینه دان و خا رس با چنانچه دراج و خر و مس بسیار باشد
 داشته باشد بداند که حلال است بذهب امامیه هر جانور
 برنده که سنگدان و جینه دان و خا رس با چنانچه داشته باشد
 مگر آنکه در شش و حکم صحیح بحکم آن وارد شده باشد و لازم
 نیست که این هر سه را داشته باشد بلکه یکی از این سه چنانچه
 باشد کافیت و همچنین حلال است هر پرند که در محل پریدن
 بال خود را حرکت دهد و آنچه در محل پریدن گاهی بال خود را حرکت
 میدهد گاهی نه اگر حرکت دادن باشد زیاد است حرکت
 با بال و پر است حلال است و اگر حرکت دادن کمتر باشد حرکت

حلال است غیر هر حیوانی که گوشت او حلال است و بکره است
شیر و جبه گوشت را و مکرده است و حرام است شیر هر حیوانی که گوشت
او حرام است و در مکره گوشت را با کما و بکره و با شیر اختلاط است
بعضی از امامیه بر آنند که حرام است و نجس و بعضی بر آنند که حلال است
و با کما و با شیر را و اجماع احوال گفته اند شیر در مکره است با کما
تخم جرج مرغان تا ج گوشت را نه اند هر چه گوشت آن حلال است
تخم آن نیز حلال است و هر چه گوشت آن مکره است و استخسار
که یوه است و گوشت او حرام است تخم او نیز حرام است و اگر
سسته شود تخم حلال و حرام و فرق ندارد اگر در طریق تمیزش است
که به پیشه آید هر دو طرف او متفق است یعنی هر دو سر او میگویند
است حرام است و آنچه هر دو طرف میگویند است و گوشت آن حلال
است و بعضی و تخم که در شکم مرغ مرده باشد و پوست بالای آن
حکم شده باشد پاکست و حلال با وجود گوشت او حرام است
و تخم او پاکست و سر کین می و ج و حیوانات و طیور را کول اللحم
و غیره کول اللحم کذب است حرام است کرباشش شتر که کذب است
و استن جو زعفران آن کرده اند ایشان و سر کین جو اما رسته
گوشت ایشان حلال است پاکست اما جو اما تیک گوشت ایشان حرام
نخاست و از حیواناتی که گوشت ایشان مکره است و با کما و با شیر
سر کین از نام مکره است و با کما و با شیر اگر شخصی با رجه گوشت
یافت و میداند که از ارج کرده اند باید بعضی است آنکه از آن
اجتناب نمایند و بعضی گفته اند بالای آنش اند از آنکه از آن
در رویداشد بدانند که پاکست و حلال و اگر انبساطی پیدا کرد
میت است و حرام است در مکره امامیه حرام است از حیوانی
که او را هیچ نمیکند یا زنده چهر او خون سفوف و مراد از این خون

خونیست که بیرون آید وقت بریدن عروق نه غلیظی که بعد از این
 در گوشت باشد که آن بعد از شش و حال است که است حرام حران
 غیر منقطع از حیوانی که گوشت آن حیوان حرام است همچون بوز و موی
 و در جفت است دوم فرشت یعنی سرکین که در شکم نبات و در گوشت
 میرا در فرشت جفت که در شکم نبات و در فرشت غلیظ و در
 سوم طحال یعنی سبزه چهارم قند سبزی در جفت است نباتات یعنی دو
 غایب سبزه مثلاً یعنی موضع شش و غده و در جفت است نباتات یعنی دو
 و آن جفت است که در وید باشد هم فرشت و در جفت است نباتات یعنی دو
 حرام است و بعضی گوشت اند غرض از بطن فرشت و در جفت است نباتات یعنی دو
 حرام مغزیان و در جفت است نباتات یعنی دو فرشت که از ریه در شکم
 نادم در و از درم ذات الامشاج و مراد از این اصول اصل است
 که متصل شود و بطاهر است سبزه و در جفت است نباتات یعنی دو
 فرشت الدماغ و آن جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 که آن است حلال غد و در ذات الامشاج و در جفت است نباتات یعنی دو
 و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 خرده یا دیگر که تر از این در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 یا میسده که در و در گوشت و در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 آنچه حلال است گوشت او حرام میگردد و بعد از آن گوشت که
 هر حیوانی که شتر غوک میوز و نموده که از آن گوشت او حرام شده
 حرام است گوشت او و گوشت و در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 اما این هر چه که گوشت نمیسده و باقی کرده است گوشت و در شکم

حیوانی که در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 گوشت و در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو
 و در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو در شکم و در جفت است نباتات یعنی دو

[illegible]

از مسک و خوشک که از خواه زنده و خواه مرد در همه این هر یک حلال است
 و در بیان آنچه حلال است و حرام است از حیوانات بطور
 بمذاهب ابو حنیفه بدانکه مذاهب حنفی هر حیوان که بداند آن جراحت کند
 و صید نماید حرام است مانند شیه و کرک و مسک و خوشک و خرس و بوز
 و کفت و میمون و شغال و کرک و خالکی و کرک و چنگلی و فیل و همچنین حرام است
 مرغی که بکجک خود جراحت کند و صید یا بکجک خود و باز و باشد و
 شاهین و عقاب و موشکیر و شتر اقی و کرکس مانند اینها همچنین
 از مرغان آنچه مرد از بخورند و همچنین حرام است آنچه ساکن در زمین
 در زمین مثل سوسمار و سنبل و خارش و در و باد و موش و کبک
 و دشتی و در اسود و دلق و سمور و شهاب و مار و کرم و چلچله
 و شپش و نیز حرام است هر جانوری که نفس سایه ندارد مثل زنبور
 و مکس و پشه و کبک و مکر و مکر و مکر و مکر که ایشان نفس سایه ندارند
 بحسب مذاهب طالند و غراب بر سه نوع است یکی نوعی که در
 از مرداری بخورد و آنرا کلاغ بسمه میگویند حرام است و یکی نوعی
 است که هم دانه بخورد و هم مردار است این نیز حرام است و یکی نوعی
 اما پیش ابو یوسف حرام است و کله و کله و کله و کله و کله و کله
 و طوطی و هر دو بوم پیش ابو حنیفه حلال است و محمد گفته که اگر کله
 مرداری خورد گوشت او بخورند حرام است گوشت خر پیش حنفی
 و همچنین گوشت اسب نیز حرام است پیش ابو حنیفه اما پیش اصحاب
 محمد و ابو یوسف حلال است و فتوی بر اینست و گوشت استر نیز
 ابو حنیفه حرام است و نزد محمد و ابو یوسف در این مسئله تفصیلی
 گفته اند که اگر پدر استر اسب باشد و مادر گوشت او مکروه
 و اگر پدر استر باشد و مادر اسب درین دو قول است یکی آنکه
 مکروه است یکی آنکه مکروه نیست و حلال است بنی استر و حرام است

جلد پنجم

این که در وقت کوفتن و سفت کردن و شستن و از وی عسل و عسل زکای
 و عسل کوی و امثال اینها و خرگوش و گوسفند و بید و جگر و کبد و
 خور و کوبش حیوانی که در داری خورد و حایضه اثر آن را
 او بدهد باشد و یا شکم می بد که گفته باشند و اگر چنین نباشد مکروه
 و بعضی میگویند حنفی اگر برآه را بشیر و کبوتر و مرغ و پرنده گوشت
 در سبک است میتوان خورد و حنفیه را در بابی و حنفیه ای حلال
 یعنی حیوان خوار و قوالت یکی شتر یک عسل مردار خورده باشد
 پس در چهار روز بربندند و دانه و علف پاک بدهند پاک
 میشود و کاه و آب است روزی که سفت را ده روز و مرغ
 شتر روزی یک روایت دیگر است که همه اینها را سه روز
 نگاه دارند و دانه و علف پاک بدهند که بسنده است اما
 فتوی بر آنست که حیوان بربندند و دانه و علف پاک بدهند
 که بوی بد از گوشت و فی برود و شتر و حنفیه در که سفت است
 حیوانات که خوردن آن غلام گفته اند مکروه است و در بعضی
 اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که راهیت معنی حرام است
 و بعضی گفته مراد از آن که است ترک اولیست نه حرام و آن مفتاح
 نه حرام و آن مفتاح جز اینست ذکر و خستین و فوج و غنچه
 و مثانه و زهره و خون که از گوشت یا جگر یا سپر برود آن
 اما خونی که ریخته شود و روانست حرام است با اتفاق علماء و در
 بعضی روایت آمده است مازده یعنی مزارع مغز مکروه است
 اما فتوی بر آنست که مکروه نیست و بخور الدین عمر نسبی در
 تفسیر خود آورده که بر و استخوان مرغ میتوان خورد پس
 بر این روایت آنچه مذکور شد که استخوان کبوتری که بخور
 نباید خورد و لا بدند عسل ابو حنیفه شانس و سرش و عسل حیوان

نجس است و حرام و شفاش در از کوشش مذاب حقیقی پلید است همچنین
 از اسب نیز و بر قول محمد از اسب پاک است و همچنین شفاش حیوانی
 که گوشت از حلال باشد پاک است و عمل مردم بر این رواست و معتبر است
 بعضی او حقیقه سرکین پس افکنده هر طریقه که گوشت آن حلال است است
 مگر از مرغ خانگی و بطور و قاز که سرکین اینها نجس است و گوشت آن
 حقی سرکین سبع و طیور مثل بحری و باز و جریغ و امثال اینها پاک است
 و فتوی برایست و محمد گفته پلید است فصل پنجم در بیان نجس است
 و حرام از حیوانات و طیور و بذر و شفاش و فصل ششم در بیان نجس است
 شافعی و حنبل حرام است هر جانوری که در بدن او گوشت و شکار میکنند
 سید میگیر و مثل شیر و بلبلک سگ و خوک و خرس و میمون و نیل و
 یوز و ببر و مانند اینها و همچنین هر مرغ که بچکل خود میدید و شکار اینها
 حرام است چون باز و جری و جریغ و امثال اینها و همچنین هر صی
 حضرت سالت بنامی علیه الصلوٰه و السلام از کوشش آن منع و فرمود
 اند چون مورچه و زنبور و عسل و فرشتوک و هر چه در شکر است نجس است
 است سیاه کوشش را در غار است و بیخ و صنوع و حیوانی و
 بوم و در لکک و طاعون و عکله خلافت غزالی گفته که اگر طاهر است
 که کلک حلال است و شیخ الاسلام گفته که فتوی برایست که هر چه
 حرامند و حلال است زاع سیاه و خاکستر نمک و طلا و کلاه سیاه
 اختلاف کرده اند فتوی برایست که حرام است و پیش شافعی که نه نجس
 و در کربه و حشی شافعی را در و قول است امیر است که حرام است
 و حلال است شافعی و حنبل و مالک شکر و طوطو و کوسف و حشی و
 و اسب و کاه و حشی و انسی و کاه و کور و کور و کور و کور و کور و کور
 کهنه و سوسمار و سنجاب و قاتر و فک و خراسانی و دو و قاتر و سوسمار
 است که اینها نیز حلال است و همچنین حلال است فاخته و کبوتر و مورخ

[illegible]

تبع حیوانات تابع آن حیوانات در باکی و کز است و نجاست
هر حیوانی که پاکست مثل گوسفند و گاو و شتر و عرق او پاکست
حیوانی که نجاست مثل سگ و خوک و سور و عرق او نجاست
و هر مکرده است مثل خر و استر و سور و عرق او مکرده است
مکرده است سور حیوان سر کین هزار و جانور مردار و خوار و نجاست
در این ایشان نجاست پاک باشد چه اگر در این ایشان نجاست
سور ایشان نجاست خواهد بود و مکرده است سور مرغ خاکی و قریب
و هر حیوانی که گوشت آن بخورد بر قول نجاست و همچنین بر گوشت
قول او قرب سور و موش و مار و کز دم و سام ابرص و روبا و
خر و کوش و جمیع موشحات و تحقیق موشحات بیشتر که نجاست
و پاکست عرق بیشتر سر کین خوار و بعضی گفته اند که نجاست
نجد است اما پیه از آدمی آنچه مسلمان است پاکست سور و عرق او
و درین حکم زن و مرد و خصی و عنتی و کسی که جنابت باشد و کسی که جنس
یا استحاضه یا نفاس داشته باشد مسأله است و بعضی از علمای امامیه
گفته اند عرق جنب نجاست و بعضی گفته اند پاکست و فتوی
بر اینست بلی است سور و عرق کافر و ناصبی و خارجی و غلات و
انهاشی که خدا را جهم میگویند و کسانی که منکر ضروریات دین باشند
و مکرده است پس نامه ولد الزنا و زنیکه حیض داشته باشد و
و از نجاست است احترار نکند و در بیان سور و عرق
بند است و در مذمت نجاست و بعضی پاکست پس نجاست طعام و شراب
آدمی مسلمان و کافر بزرگ کوچک زن و مرد خصی و عنتی و
حایض حلال زاده و حرام زاده و همچنین پاکست سور و عرق هر
پرنده و چرند که گوشت ایشان حلال باشد بغیر از کاه و سر کین
و مرغ خاکی که سر داده باشد و نجاست خورده باشد کبک و

و نه در دو کمر و نه در بخش است پس مانده و نه در دو کمر و نه در دو کمر
و باقی سباع بهایم که که شش ایشان حرام است و نه در دو کمر و نه در دو کمر
سباع و طیور مثل باز و جوی و جوی و باشد و ایشان را اینها و از غیر
بر اندک کرب مانده اینها مکروه است و این قول را از صاحب کفر اند
به ایشان بهیچ شک محذور است و آب میزند و لعاب ایشان با آن
نمی شود و پس مانده که کرب و مایه و کزدم و کزنا شک با کس است
ما مکره و است باید است نه خرمی یعنی آنکه اولی و احتیاط اینست
در تر از کشیدن از آن و علمای حنفیه در سورا سپید شکاف کرده اند
چنانکه در کشیدن و فتوی بر آنست که سورا سپید پاکست و پس با آن
خوردن نیز پاکست و فتوی بر آنست که کس که از آن خورده و خورده
و طعام خورند و درین دور و اینست بیکروایت حرام است یا خود
پاک و فتوی بر اینست پیشین حق عرق و لعاب هر جنبه حکم اینست
او دار و در دست در نه پیشانی آب دهی و آب چشم و آب بینی
و عرق و پس مانده شراب و طعام جمیع حیوانات حکم آن حیوانی در آن
در نه است و چهار است و نه است پیش شافعی جمیع حیوانات پاکست
مگر سگ و خوک و آنچه متولد کرد و از هر دو و پس جمیع اینها که شستند
جمیع حیوانات پیش شافعی پاک باشد و خون و شمش و سر کین و قی دم
و تمامی حیوانات نجس است پیش شافعی هر چند گوشت ایشان حلال باشد
و الا حنفیه صراطی و رویایی از شافعی و مالک و حنبل بر آنند که
شمش سر کین چهار پایان پاکست و نه است پیش بی پس مانده سباع
بهایم مثل شیر و کرک و بلبل و مانده اینها نجس است و پس مانده که
شش منبلی کرده نیست و همچنین پیش حنبل بی پس مانده خرو و شتر نجس است
و در این پیش و دیگر است که شکوک فیه است یعنی پس مانده که سبب خور
و نه در آن حاجت اما نیم نیز باید کرد تا نماز صحیح باشد و این قول واقعی

دوران مدت بیش از یک ماه بنیاد و شتر را کینه بسیار میباشند و شتر
 بسیار بیای علی اصلوه و السلام و موده از که بدست
 که شتر آفریده شده از شیا طین و اگر ما شتر را بجز و میبند
 حور دنا زهر مار و رو تا شیر نکند و چون بنجو شود و یک لحظه
 حور و صحت یابد و شتر و میباید و با بسیار میباشند که گوشت
 و شیر شتر غذا نیست بکلی بخورند الا خطایید که ایشان گوشت
 شتر را حرام میدانند و اهل سنت در شکست و میخورند
 گوشت می خورند و میگویند که در گذشته شتر را اندک و ضومی شکند اما
 چنانچه بر آنست که وضومی شکند و نوادی که از بزرگان است
 شایسته است موافق حنبلیت و شافعی خود او را برین بوده اما
 آنرا رجوع کرده است بدانکه شتر زهره ندارد و بر روی جل
 او چوبیست مانند زهره در روی اعنایت اگر در چشم کشند
 غلبه گوری دور کند و چون چشم شتر را بسوزند و بر زخم بزنند
 خون بایستد و چون سوی او را بر روی چوب بزنند سلسل الکول
 را باز دهند اگر شتر از بخندنی از بیند ما به شتر اعرابی پیش میروند
 با آب نیم گرم بیا شامند قوت باه را باده تر از همه او و بهار زاده
 ترمانی بدیده شتر هر جانند ما را بکند و چربی کوهان او بکند
 را مفید بود و در اینها کسی شیر گویند و بهر شکی را بر سلاطین
 و بزرگانی و اینها پاک و او جانوری بر قوت صیبه صاحب شوکت
 و لیاقت و او را در میان جانوران بنزدیک باد شاه میدانند
 چون صید کند و لشق قدری از باقی اعضایش بخورد و باقی را
 بگذارد بر سر نیم خورده خود زود باز ماند و چ جانور بخورد
 و بر کرسکی و شکی بسیار دارد و هر جانوری که با او در مقام
 فروشی باشد شتر نفس نکند و زانم حایضه السیدینا و در راه

غیور باشد در بطوی حکیم گفت بکنی و از شیر دیدم روی و مانند روی
 آدمی دیدم او بسیار سرخ رنگ دلباه مثل دلب کرم و موی
 دیگر شکلی که بود و شاخه ای که از پله دست داشت و اینجاست
 و میان مردان بسیار است چنانکه است بزرگ رنگ او زردی سبزی
 مایل و از سر منی او ناسد از پیش خطی سیاه کشیده و چون بزکشی
 بر شان پیش موینای سیاه بدن پیدا شود و مشهور است که شیر یک
 بچه پیش نمیزاند و بچه وی در اول تابعدا است حرکت دارد و
 جنبش بعد از آنکه پیدا شود در شش و شش و نه میبارد و بعد
 از آن بدش می آید و با وی در روی میدمد با هر حرکت صورت
 و شکل شیر پیدا میکند و عمر در آن دارد و علامت سبزی او داشت
 و دندانهای وی می افتد و از زبان او بوی بدی آید و از خردی
 سفید و طاس می ترسد و از او از کرب و وجوب زدن پشت
 متدبم میگردد و از آنکه ششها را سفت میبوسد و دارد و از بیم بزرگ
 در رنگ زرد کریم و اگر نمود در میان بچه شش رود و از آن خلاص
 نتواند شد و در مجمل التواریخ گفته شیر را در دم تو بوسه بده و بهر
 در ولایت خطای پرستند و هر کس از تجار که شیردان ولایت
 برد او را زور بسیار میدهند و از حضرت رسالت نباهی صلوات الله
 علیه مرویست که دعای شیر اینست اللهم لا تظنی علی لیکن
 اهل المعروف خدایا مرا مسلط مگردان بر یکی از اهل معروف
 یعنی بر تابعان شریعت مصطفوی و اهل البیت علیهم السلام و از حضرت
 امیر المومنین علیه السلام الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام که
 مرویست هر که شیر را بنهد و از او ترسد بگوید اعدا بر اینان
 و بالحبس نشر الاصله از مضرة او ایمن گردد و معنی این کلمات
 اینست که بنده بکیرم بر اینان و نجات از شر میروم و کلمات

بادشاهی عالم حضرت وانیال را در جاهای انداخت با شیران گشته
 تا او را بچون زند حق تعالی روز را از شران شیران در آنجا بکشد
 و بعضی گفته اند که منجمان با دوشاه زمانه گفته بودند که در میان آن
 بود و آید که سبب شیطانی که در آن بادشاه حکم کرد که بزرگوار
 در تیسال متولد شود او را آنگشته آنها را در آنسال حضرت وانیال
 متولد شد مادرش از انظار آمد و ترس آن بادشاه او را در خانه
 شیران انداخت خدا تعالی شیران را بر و مهران کرد و ایند تا او را
 پرورش میدهد و اند از آنجمله حضرت وانیال در کمین جم و حیثیت
 ظاهر بود و شیر که او را می رسید از نقش فرموده بودند تا همیشه
 حق تعالی در نظردی باشد که گوشت شیر را مست پیش آید
 و بعد از علمای اهل سنت پیش مالک کرده است که هر که
 پیش شیر در خورد و مالده جانور را در برنده از روی بگریزند و از این
 ضرری بوی نرسد و درین زهره افش آدمی را شجاع و دلیر کرد
 و صریح و دایم شجاعی را کند و اگر در جنگ شوند غوغا از شمشیر
 و اگر بر خنجر بر طلا کنند دفع کند گوشت و پیه او و آماج و دست خا
 معید است و خوش طاعت بر طائران ایل کند بر پوستش چسبیدن
 شب ریح را معید بود اگر پاره از پوست وی در صندوق
 باشد در آن پاره از آسب خورده آید شود و اگر پاره از پوست او
 بر کوهان مضرع بزند خلاص گردد و اگر پوست شیر را بر ایل
 بزند از آواز شر امیان مخالفت بر مندا و سبب بقا می
 خرد که شش گویند و به نگی طاق و شقان و بد کنی او را سینه میکند
 کیسالی داده و کیسالی زیبا باشد اما این اصلی ندارد و او را گفته
 زهره و شیر می باشد و خنجر زیبا باشد و جان چسبش باز باشد
 چون بگویند و بی زهر و شفا یا نام حلال است گوشتش

بند است و در مذنب اما بهر خاست که در خون خروش
در پای بند بر دووب میگویند جنی از وی میگریزد و هرگز در مانع
برایان رده بخور و اندرشته که سبب حسگی باشد خلاص باید اگر کسی
خروش با کفین گرم کرده در وقت کار بر قضیب بآید و اگر خود
محبوب است اگر سرش را بسوزاند و خاکستری در دندان برآید
فرزدالت سفید شود و نیز مایه خروش را اگر زن بعد از جفت خود
مشک بخورد و بگیرد بر آستنی ماری دهد و اگر بعد از ظهر یا شام
روزی منع آستنی کند و اگر با حلی در بیت بر محلی بماند که غاری یا بی
رخی باشد بیرون آورد و چون با سر که لادک بیاض باشد
نافع باشد و گویند چون یک قطره از بیه مایه وی باشد آنکه آخته
بیاض باشد نافع و در حته گردنی مار و عقرب و مجموع زنده گان و اگر
زن آستنی بیه مایه خروش بر یا خصیه وی یا با آب ممزوج شود
فرزدالت سفید آورد و بیه مایه ماده فرزدالت ده آورد و چون بیه
بایب و بر مینی بون منع خون رفتن اندر هر اثنی عشر و کوبند و با
آورد و چنانکه با سر که خورمش بماند بیدار شود و اگر خورش زنگ
برگیرد و بر آستنی نشاند و کوشش قوی و مفصل و نفوس برود
کعبش با خود آستنی دفع چشم بد کند بای او را اگر زنی بزند
مادام که با وی باشد آستنی شود و خون وی اگر بر میان آستنی نماند
چشم مردم جلای چشم دهد و بفرسی مار را بگویند که با ریکان
وزراع چشم و سر و دنب با ریکان باشد و اگر شش ماده بود و او
بدترین مار است بدترین انواع اغنی است که حال میاه سفید
در دو مار را ترکان پهلان گویند و دکنیان سنان بهر یک است
او را ابوحنی میگویند و آنکه میگویند هزار سال میماند و آنکه
میگرد و میرود و چشم خود را بر درخت بلبلان میمالد و درخت

بشد و دوی و کوری درخت با و یا زاید امیسا زد و
هر چه میان او درخت با و یا این مسافت بعد از او
و حوالی او افتد که چشم او را اگر بکشد بعد از سه روزی آید
که تمام است که گشت او با حق اهل سنت امامیه
کوفت او در مرض استقامت بود و بعد از آنکه یکی چشم
ببرد و بماند شویوت کند و دفع زهر لغوی باشد چون بار و عن
زیت بر آن موی مروید و بستن دار الشیاب امیده
خوش روشت چشم زیاد کند که دل و بر اخشد کند و روزه
بندد و کاه کند و اگر دندان او را عورتی بندد حاکم شود
رسمه او هر قانع است که هیچ علاج ندارد و را باغاری
کوین و کاکو که کوین ترکان نرمش را صفع و ماده اشش
ما و الی گویند که این او را جیش خوانند تا دو سال شاخ بر
نیار و بعد از آن دو شاخ بر آید است بر آن و چون سه ساله شود
از شاخهای وی شاخها مانند شاخ درخت بیرون آید و اگر
میکرد و تا شش سال بعد از آن هر سال یکبار می افتد و باز
بر می آید یک عقده از سال که شش زیاد و سه سالش از عقده
نمایی شش خوش میداند و میان شاخ وی بسته و محکم است و از
غریب باج الی آنست که بشنیدان سر و میل دارد و مرتبه
که او را بر سر و کفن مشغول میسازند و از عقبت آمده میکنند
و بدین ماهی نیز میل تمام دارد و ماهی نیز بدین ماهی است
و یکبار در ریاضه و آن را می آید از نخست صیادان است
و می پوشید و ماهی که فتن میروند بخوردن ماهی است و
در تپه هر که مار را دید و ببال میکند چنانچه اگر در زخم بزد
زند پروا میکند و مار را نمیکند و از زبال او باز نمیکند و کشتان

افنی بخور و حرارت بر بدنش غلبه میکند بطلب آب می رود و در کنار رود
 خانه می ایستد و قانع می شود به نسیم و بادی که از روی آب می آید و آب
 می خورد و معتقد است که هر افنی از اندرون می برود از چنین بگیند
 و بعضی گفته اند که دفع بعضی افنی از جنک خراطین می خورد و چون
 افنی بخورد و گاه باشد که اشکی میزد در لوی که نزد یکس چشم او است
 جمع شود و مانند موم بسته گردد و آن بهترین تریاق است جهت
 و خوب ترین نرود است و حال است که پشت می کشند و جمع می کنند
 میغزش فلج را میفید است اگر شاح وی را کشند نهاده شود
 کتف جمع کند با بکرینا و اگر شاح سوخته وی مسواک کنند زردی
 دندان در دانه او ور کند و هر کس وی چیزی بر خورند بند
 در خواب نشود و آتش میدان خون وی سنگ میزند و او را اندر
 خاکستر شلخ او را اگر بار و مرغی ضم کرده بر شقاق طلا کنند زایل
 شود و اگر باغی سی شغال بویید و به ترکی میال و بدانی کوله
 جافوری میخورد است و خراب کنند و انگوشت کرم حرام است
 گوشت او نمیدانند و حنفی و شافعی را دو قول است دفع
 کنند که حرام است و نمیدانند با کتف طلا کنند که اگر زبان
 در خانه بیاورند در میان لاهل آن خانه خصوصیت فراخ افتد
 زهره و شش را نیم درم در آب حل کرده سه روز متواتر بخورند در
 سپهر زایل کند و گوشت او در زحمت دیوانگی و صرع که در آخر
 ماه پیدا شود سودمند بود گویند اگر چشم راست او را بر چیزی بند
 چشم زخم زسد بکرمش بکفایت برود برود و اگر بر سر را بکافی
 را سود موش خردا بویند و به ترکی خرماسیانی خوانند و بدکنی نول
 و نمش مار و موش و نمش است و مار و موش را بعد از این
 بیرون آورد و بخورد و نمش که اوقات بسبب این که در دهن

وارود هر کس بوده دارد و تا از هوا آن ابله با صلاح آید مرغان
 در دهن او رفته که ما که در دهن او ست پیوسته ای بر دهن او
 نرسد و پیش و دو بختش خورد و خورد و خورد و خورد و خورد و خورد
 هلاک گرداند خلافتش است او به پیشانی و ما که پیشانی
 نه از حب حرام است چنانکه اگر اندر دهن وی بگشاید ما که پیشانی
 کند و دهنش بود به گزندگی با نورانی که هر دار و آرد داغ
 یا گوشتش وی بر که بخورند صحرار رسو و دهنش و اگر گوشتش
 به افغانی بپزند و در دهنش اند و اگر گوشتش و آب و اند و
 مسین و خاکستر آن با سر که بر نفس طاعتش بود و دهنش و اگر
 چشم وی خشک گردد و بصرش دهنش بپزند با شد که وی بر
 آرد محلی که زنده باشد و بر زبان بپزند آبش شود و گوشتش
 زنده از اوقات دید و ما عیش اگر آن حال کند تا بر کج چشم
 رازی گوید هر طعمانی که زهر دارد و این عرصه به بپزند و نابد
 کند و مویشای وی را ست آبست و به یکباره بپزند و تشنه بود او
 برای همه زده را بفارسی بپزند و به ترکی اگر دهنش
 به تنی که از زنده دوست دارد و در آخر ماه بپزند و زنده
 در وقتیکه ماده بر سر تخم نشیند از ساعتی از وی دور نشود بسیار
 که است زیاده از زده بپزند در زیر گیر و در کم از بیست روز
 به آن دو آ ماده بضرر سی از تخم برخیزد ز آنرا ایا سبانی کند
 تا ماده بپاید که خلافت گوشت او به جمع نهادن است اگر
 دماغ او را بآب از زایه با شست بخورند و اسید و اوجاع رحم
 به روز با نش قطع فطیر بول کند مغزش صواع بپزند و روغن پیش
 سفاق بار و داء الشهاب هر دو رنگ رخ تازه کند گوشتش
 به نرسد و آرد از صافی گردان و قورت بپزند و نوش مالک با ش

بیاثمانند در دستان بنشاند خاکستر استخوانش در جمجمه نکال با صلیح آن
بال حبش بر دست است بند بند بر دود و اعضا و شش و شش
باه بیغزاید و سعال نماید کند گویند در اندرون وی سنگ است چون
بماند و در شربت بیاثمانند در زخم است که نفع رساند
بیاثمان را بیاثمانی و دانه ای باز گویند و به ترکی که قاحقایی و جوی
شکاری تعلیم پذیر خوش صورت و سنگبر در اجاست ماده او از نزد
بزرگتر و گیرنده درست او را باز گویند و نریش را جوده باز بهتر
اصناف باز سفید سر بر گشت که چشمهای او بسیار سرخ باشد و گرد
در از و سطرین و در شش باشد و در انهای سفید و گشت بزرگ
و موی خور و بر و بسیار جایش زد باشد باز سفید و در و لایب نک
و در رساله باز نامه گفته که بهترین باز از این باز را در قیمت و علات
او آنست که چشمش سیاه یا از رزق باشد و پشت او سیاه شده و از
که باز مقید آن نیست که بصف خود جنت شود بلکه بیاثمانی و زعفران
جرح جز آن خفوی خورد از جنت اشکال باز مفاد است گفته اند که او
زیاده از دیت سال نباشد بجهت آنکه عالم و طامع نیست از کس چون
قانع و کم از ارادت نریش در نزد باشد چون بخور شود و بختل خور
صحت یابد و اگر موشش خورد بر بپزند و اول کسی که سکار را از کرده
ملوک روم بوده اند که است آورده اند که مار و در اسفند باز
سفید داشت و زنی او را پراپند باز در دما غایت شد
که از آمدن او قومید گشتند بعد از در نک بسیار پداش ماهی
در چنگل داشت حرام است گوشت او و جمیع مذاهب که در
مالک مکروه است از هر که باز را اگر در چشم کشند و زول
آب کنند اما اثر نزول ظاهر نشود و نتوان کشید که بضر است
را بیاثمانی و اگر کسی باشد که بپزند و به ترکی که قاحقایی و جوی

شکل
مجموعه

تعلیم بدین روش بود و در سیرت یا از نزدیکی و بعضی اوقات
از مسافت با هم میفرمودند و باز در ولایت دکن و بحر است و تبار
و حال گرفت اما باشد بسیار است و باشد که در شکار و غارت و
کامیاب بود دیگر و از مشغله و راج که گفت در خوار این غیر
و غیر از اینست که تا صدر گرفته اما آنچه خود دیده بودم و گوشت
و از بسیار با شکار درین اطراف میشود باشد که در حوالی حوض
و در سیمین آن که بواسطه کامیاب بای طیل سجائی همایون اعظم
قطب است و خدا میداند که چنانکه در این است و اگر بتولیا
آن چرخ و در یکی آن که در آن رساله عیسی و باید نوشتن
چهارصد و بیست و یک باب است که از هر حد و در
است و سوار را عمو و کز و بی و غدا است و تمام سال از خیر
چون از خجین که بسیار بود و از آب حوض ده و ربع علم میشود و
ساریر قیام فرماید که در است که گوشت او بکلی مذاهب
بند و باب مالک کرده است کسی که حقیق است و سودانی
باشد اگر یکدیگر و نیم زهره باشد را بکمال است و مفید است
و در افشارسی و در آن و کنی همین یک نام است و با نوزی
شکاری تعلیم پذیر است و در جسد اندکی از بار گوشت دارد
بسیار و زود لیری بسیار از بار زیاده است بلکه نسبت
بباز در این صراط است از غایت شجاعت و تنوری و در
مردم شجاع و دلیری و با و نسبت میکنند بحری بحری با نوزی و
خلق بی تکبر است و با آدمی زود انگیز میکند و کسی استخوان او را
ندیده و در ولایت دکن و ملکانه و سیانکه آخر بر شکل از طرف
دریا بازمی آید و در حقیقت با و بسیار باز نزدیک و در
که اندک به کچک شدن بدریا باز میرود و میگویند در میان

نوزاد یک هفته در بطنی که معموری ندارد و کم میزند بچه بر می آید
 ماده را و از نوزاد که است و دلیر تر و کینه تراهل و کم بر او
 بجای بچه بر می آید و ماده اش را بجای او و با نوزاد مختلف است
 بهترین رنگی را است که بسیار باطل باشد و سینه کث و
 در سینه باشد و دم او اطری دم نکر باشد و این صفت را اصطلاح
 قوشچیان و کن بجای سیاه و گداز میگویند و گداز سیاه
 کینه که در در کن می باشد و در خراسان نیست که بجای باران
 یا زده یا دوزده پرتی باشد و در کن بجای جدا افت و پرتی او
 سینه ده بر چهار ده پرتی باشد اگر کن بجای کنی بان رنگ کف
 پیدا شد از بان بجای پرتی بر تو و دلیر تر باشد و بجای جانای
 بزرگ که بجهت ده برابر او باشد یک و مثل دست و بنار کف
 و خجالی این خمر خود در ولایت تلک دیدم که بجای کف سر
 که از سر بال راست و تا سر بال چپ هفت درج بود و از سر
 تا سر و بنش ز و ربع و ربع و بنار سر تلک سار نیز ابقه میشود
 و این سه جانور مخصوص ولایت تلک است از خراسان و عراق
 و ماوراءالنهر بطریق شیریناده و از یارانی که در آن ولایت
 تخلص نمودیم ایشان نیز گفته این سه جانور اینجا نیست در حله این
 این سه جانور نیست بنار سر جانوری نیز بجای حرام زاده است
 مگر فرصت یافته و بجای ابقه دو وصله کرده چهار زو برابر
 تلک کلکار است که دست و نیم بلکه تا دو دست تمام می باشد و
 که بر هر جانور سوراخ میکند بسیار در حوا اطفال دو ساله و گدازه
 ساله را تنها دیده بنقار تلک ش سوراخ کرده این خمر از بجای
 او غریب بسیار دیده ام که در آن موجب طولی میشود یکی از آن
 درین ساله ذکر کردم بجهت غرامت که چون شایان جلد باز

طبع پادشاه حجاب سکندریا و خلافت بنا به عالی نهاد ترکمان برادر
 ملک سلطنت و جهان داری مرکز در ریزه سخاوت و سخاوت و سخاوت و سخاوت
 ملک و سلطان و افاض علی العالمین بر و واحسانه که باعث تحریک
 ایر به ساله است بعد از اتمام امور دین و دولت بهار و عیال
 خاندان سپاهی و رعیت کثرت و اوقات میل صید و شکار و تماشای محراب
 و مرغ و مرغ و از او از بر و از بگری و اوقات انداز جانوران
 شکاری غبار ملایم و رنگ که در وقت از اینکته خاطر صفا کیش
 اندیش میزد و در این سبب در شکار خانه معموره ایشان به
 سالان تا صد و پنجاه جری بلکه زیاده بود و از جنین باز و باشت و شایان
 قدر منی و عقاب شکوه و بانی جانوران شکاری انقدر می بود
 که حد آن ممکن نیست اما چون جری در شجاعت و تهور از اکثر آن
 جانوران زیاده بود و توجه خاطر دریا نقاط و آب شکار و بیشتر بود
 و نفس نفیس خود و توجه ترتیب و تعلیم جری کیشند و در خوشنما
 نواب کلیم و چند جری اینجا نماند و همه گیر گشته بودند که
 سلاطین و ملوک اطراف و جانب در آرزوی دیدن جریها
 نماند و از تماشای شکار آنها بودند از جمله آن جریها نماند
 یکی سحر و نام داشت و او جری بود با غایت دیده و هیچ
 پندیده و لری و شجاعت و تیز روی او ندیده بود و کوشش
 شونده و صفت اینطور جانور استغفیه او را نواب کلیم
 انطور تعلیم داده بودند که در مقامی که هزار جانور بزرگ
 کوچک می بودند از او میگذشتند آن جری مرغان کوچک
 که از شسته آن از ایشان بزرگتر نبود و آنرا میگردید و از
 که از تیز زبان جری دیده آنست که روزی باستان محل جری
 که آفتاب گرم شده بود شش می گذشت نواب کلیم خبر آورد

که در حوالی شهر در سلطنت کلکده جنگلیست و در میان آن جنگل
 حوضیست که در آن حوض بنارسی آمده شسته است و کلکده است
 و یکولو و سرخا به جانوران دیگر نیز بسیار چون بقراس جانور
 بزرگ و دوی دارکم یا بست همان صنعت نواب کامیار بابی
 دولت در رکاب سعادت آورده بشانی تمام متوجه شکار است
 کنند این صحرایان اکثر اوقات مانند فتح و نصرت و لازم رکاب
 انساب آن عالم را بودم من نیز همراه رفتم در راهی از قوچیان
 که در فن خود از نادریهای روزگار بود بموقف عرض رسانید
 بنارسی جانوری بیل بزرگ تیر بر عذار است و در میان جانوران
 که جنگل شسته است و جنگل حوض را بنایا خود ساخته و هوا نیز زنده
 و وقت پراستان بجای گذشته اگر افرجه غطاء شرف افراشته
 بنده رفته در آن جنگل امروز نکاهایی آن جانور کنیم و هر طرف
 مردمان فرستیم تا او را ببندند کجا فرو می آید بعد و صبح یکدیگر
 و او را بکم ذابک میبند توقف نموده متوجه جانب بنده میزند
 و فرمودند این شخصی چه میگوید بنده را چون اعتماد تمام بر جانب
 سرخ زد و بود و دیگر ردیری و دعوی داری او را اسباب کرده بودم
 بعضی رسانیدم که بجای سرخ را و همراه است یا نه نواب فرمودند که
 است بنده بعضی رسانیدم که پس ملاحظه بصیت نواب را بخوش آید
 فرمودند است یکلوئی باز متوجه شدند در آن حال قوچیان که سرخ
 روی بکوه میباشند پیش آمده بعضی رسانید که ساعتی پیش ازین
 سرخ و کلکلی گرفته و او را سیه کرده ام و هنوز طعمه در سینه دارد
 بر جمع قوچیان و اهل شکار که لازم رکاب بنارسی است
 بعضی رسانید که حال او را چنانکه شکار بصباح اندازند و نواب
 فرمودند این بکر را ما تعلیم فرموده ایم و اعتماد بر جانور داریم

نکاه

و اینقدر میدانیم نظریه ییخ رو بر جانوری که افتاد و او را خواهر گذاشت
 خواهر بسیار باشد و خواهر گرسنه و خواهر هواسر و باشد و خواهر هواسر
 باشد و خواهر کرم الغرض که بعد از ساعتی موضع مذکور رسیدیم بسیار
 در همان جوی که گفته بودند نشستند و در میان جانوران بسیار
 خارج شرف آنها یافتیم که یکی از شکار بیان برود و بنارس را به براند
 بعد از آنکه این شخص بنارس را برسانید و بسیار کامیاب بگریست و
 را کلاه انداخت و به پیش رو با او میزدند و او را کلاه انداخته آن
 بگریست و به میان بنارس گرفته و اسلحه خود را باقی جانوران
 کشید و او را بد و حمله زد و یک بجای که نواب کامیاب بنام
 بودند و او را گرفته از آن بالا جان بر زمین زد و که بنارس
 ساعتی از بجای بنسید و بوجو و شل و سبب مضرت نرسید مردمانی که از
 اطراف و جوانه به سوار و پیاده ایستاده بودند و بهشت هر چه فایده
 خود را بسیار شدند و بنارس را گرفت و خورم و شادمان شدند
 و خود را نصیر نقل کردند و یک شکار که در میان بگری سرخ و سب که در
 دیگر تعول شوم و حیات کلان کردند و این بگری وقت تحریر سال
 سال و بهر بود که در شکار خانه نواب کامیاب بود و بهر سال
 بنسیر بنارس و دسی و کلنگ سار و خرمال و حیات کلان بنام
 خارج جانوران دیگر مثل کلنگ کلنگ و کلنگ و سبب باقی جانوران
 و سبب است و فرخی که از شکار او در بنسیرت نواب کامیاب
 دست داده و خلقی که در موط و بهر دست داشته اند و فیصل و آن
 گرفته اند و کوشش و تو جمع مذکور است و در بهر سبب که
 در بهر سبب که در بهر سبب که در بهر سبب که در بهر سبب که
 طوطی گویند و بد کنی و در آن وقت بنسیرت و سبب که
 در بهر سبب که در بهر سبب که در بهر سبب که در بهر سبب که

بعضی از ببال او حسرت بعضی نذر دوسر و مفار و با سر خود نگاه
است که متفا در د و مسباه نیز میباشد و این قسم را نوری میگویند
و این در زیر بار می باشد و طوطی سفید و زرد و دیگر می باشد و یک صفت
دیگر از طوطی است که سفید است مفار و بای او می باشد یا مدح و
است که بر سر تاج مستقی یا سفید دارد و این صفت که دور بر
طوطی سبز بلکه زیاده می باشد و این را در یک کلاه میباید و او نیز
در زیر بار میباشد و جمیع اقسام طوطی را میباید اگر این را از اقلیم
کنند زبان طوطی بطریق زبان آدمی است و این صفت که دور بر
گفت و این فقیه این صفت طوطی را زرد و آبی و سبز که در کتاب
شاید بعضی را از رنگینان تعلیم کرده بودند و یکی میگفتند بعضی
هنه وی و بعضیها را زرد و آبی که سوز بای کلام الله تعلیم کردند و
مثلاً کتاب قل هو الله احد و بعضی کتب در این اقسام
طوطی است بخورد و اگر آن خورد می میرد و این صفت و بعضی
طوطی آب بخورد و این طوطی سرخ را که از زیر بار می آورد و جمیع
قوافل را گرفته در آب می کشند و ساقی میکند و بعد از آن آب
است را در ظرفی کرده و پس او می نشاند و خود را در آن آب می اندازد
و غوطه چند بخورد اگر بر چند روز چنین کنند جانور را می جوید و میان
بر او پدید آید و او را از زیر بار میسازند و او را در آب میسازند
حرامست و در نزد ایشان دور و است یکی اگر مرغی را داخل در منقش
است و فتوی بر اینست و یکی آنکه حرام است و یکی خوردن آن حرام است
او صحت او دور و شنی چشم زیاده کند و خوردن آن هر دو صحت
زبان او در خوش را که خط کشد و در میان دو دندان پشند با هم
و شنی در زنده است و اینها یکی یک و سه تری بوده و گوشت و دیگری
نور و اینها جانوری است که یک جنس می کنند و است از خاچ

و در هر صفت طوطی است

میشود بعد از آنکه خصوصاً در جاهای تاریک مناکات در میان او
 پیدا میشود بعد از آنکه بداند زیاد بسیار حجت میکرد و وحکم
 بیکدیگر میفرمود و پیش از آنکه در میان او بسیار حجت میکرد و وحکم
 و تشویش بسیار رساند چنانچه ازین بیت معلوم میشود که یک
 گفتش یکبار در شلوار بهتر از شلوار است و از مشهور است که چون
 وی در حرم میشنود بمیرد علم جهان وی اگر در بدن و جامه باشد
 بآن مانعی توان که از جمیع ذرات حاجت مستحقند در خواه
 بسیار باشد خواه اندک آنکه بعضی گفته اند اگر بسیار باشد بآنست
 مفتوح نیست مگر چنانکه گفته اند در خانه که یکبار بسیار باشد اگر
 گوید و دو گفته اند بزرگتر از هفتین سیاه دانه چو شایده آب
 نشانند یا پوست ناسخ را بسوزانند یکبار برود و شایده از
 حضرت رسالت نبای علی الصلوٰۃ والسلام مرزیت که برین
 هفت بار بر قدی آب خواند این بر آید و مال آن لا اله الا الله
 و قد و اما سبک و لغیر علی ما اذین و اعلی السد فایتو کل
 المؤمنون بعد از آن بگوید فان کنتم موثنین فلفوا شرم و اذا
 که عا بعد از آن بگوید ان آیت بر طوافهای جامه خواستار
 یکبار این شود و با باری نیشه و به ترکی سبک و بد کنی نموده
 خواند و بقیست بزرگ کوچک بزرگ را عرب بن گویند
 و کوچک را بعضی خردترین بزرگ کانت بشکل هیات
 بزرگترین حیوانات که فیال است مخلوق شده و بد و پر و فیال آید
 چنانچه با و خرطوم دارد و بینه هر ارباب و خرطوم و د و پر دارد
 و گفته اند قدرت خالق بر المذنبین بنی فایس باید کرد که با لوری
 که بخت بخواند و در دماغ و قوت فکر کردن و قوت دیدن و شنیدن
 و طاعت و سوره را می که از آنجا غرض خود و سوره را می دیگر

هیچ
 یکبار

از انجا بیرون و خلق کرده و در شب همان استخوان نیست از خرم
بد و نفس زده و خرم و دیگر بدان نازکی و باریکی این طور قوی
داده که پوست فیصل و گاو و اشالی آنها بدان سطرپی فرو میرود و
حیض است بر یکدن خون و گاه است که چندان منجر و گشته میشود
و از پیدان عاجز نمیکرد و تا هلاک نشود و گاه هست که چهار بای
چندان میکزد که او را میکشد و هر چهار بای دیگر که گشت انجا
خود و میرد و حرام است بذهب اما میاید اهل سنت بکند و هلاک
که مکره است و خون او اگر ببدن و جامه رسد عفو است حاجت بین
نماید و جمیع مذاهب که اگر چه پیشه را با قدری صحیح عربی سه روز
بصاحب تب ربع دهند تب برزد و چون بر شرب با اندام بر روی مالند
زخم پیشه نمیشود و در افقاسی است و به ترکی قاتل و برکنی
نیز است که بیدار او از آب و خرم شود و از غبته هر عضوی از وی
مشابه دارد و در و همچنین در اخلاق جز به بزرگی و ذکای است
و به بعضی بلاد خرم میانه است و انچه بدیش با بدیش است
از آنکه مادرش خرم باشد و در و خاص فرسی بیشتر از عاریت و در کل
مادر مانده تر بوده و انچه از اسپه کو خرم شود بهتر بود اما
نا در است استر در از عمر برین حیوانات اهل بیت از سبقت
جماع چنانکه جنشک کو تا عمر برین طیور است از جهت که فرج جماع و میکند
استر از زمان فریدون پیداشد و بعضی گفت اند اول کسی که استر
پیدا کرد قارون بود اما قتل اول صحیح است مشهور است که استر
برای که یکبار رفت دیگر جهان راه میروید و غلط نمیکند و استر را چه
معنی باشد و از حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام مرویت
که و تنگه غرود آتش می افروخت از جهت سوختن با و هم و استر
شمار کنند ترین حیوانات استر بود و در محل میزد برون از جهت قتل

سلسلوی برآمد احتضرت خاتمی علیه الصلوة و السلام بنشوار
 شده اند و حق تعالی استر ازینت خوانده و بدو منت بخلق نهاده
 و بدو مشهور که حضرت امیر المومنین علی در جنگه ابرار بود و در
 استری بوده که حضرت رسالت پیام علیه السلام با آن حضرت
 هر گشت و گزیده است مذهب امامیه و حرمت نهیست از جنگ
 و دفعی دایمست و ابو یوسف درین مسئله تفصیلی است چنانچه در فصل
 مثال او حرمت گشته و پیش مالک و عقیله و بعضی از اصحاب مالک
 نیز بر حرمت آن گفته اند و در دل استر هر زن که بخورد و استن
 نشد اگر هم استر بسوزند و بار و عن مو بر جانی که موی نرود
 بباله موی بر آید و او را و الشطب و در کند و اگر شرم موی و سر که استر
 را در خانه و و کند موشش بگریزد و اگر بی در شکم عورت مرده باشد
 و بیرون نیاید مشافرت استر بخوراند بچه بکشد و بیست استر اگر زن حامله
 همراه بر دارد و بچاش زبان رود و اگر حامله نباشد با او گیرد و اگر
 حرکت مثل استر صاف سازند و زن بخورد و اگر آب بن خورد اگر شرم
 است با خون می در رستانه خانه و دفن کنند در آنجا موشش کم کرد
 و از غریب او آنگاه شخصی که کلام در پیش باشد سر کین استر را و بی
 وقت بر آن اندازد و در راه بیکند هر کس بر آن راه گذرد و او را
 و کام شود و آن شخص اول خلاص گردد و در راه فارسی کا و دراز
 و بنال گویند و به ترکی منفر و بد کنی پیل و او با او ان مختلف میباشد
 جانوری بر قوت بسیار نفست و در آبادانی جهان بر و است
 اند و ستان بیشتر از همه جای باشد از غریب احوال است و او را
 او بصلابت تراست از او اندر زنده حلال است بجمع مذاهب
 حضرت رسالت بناهی علیه الصلوة و السلام فرموده اند و عن
 کا بنفست و گوشت او است یعنی پاری بد آنکه در شیر و آن

بند چری می باشد بطریق زرده تخم مرغ بخت و از اجزاء الباقی و جاده
 و کاه و زهره گویند بقایت گرم بود و آن مانند باز هر بود در عمل
 و در مادی طایفه کردن خوردن سودمند بود و چون سخن گفته شد
 و بیشتر آب برشته و بر مومنی که سفید بود مالند بوی سیاه بر آید و اگر
 سبب آن داء الثعلب و بر می باشد اما سفید سیاه کند که گاه است شاخ
 کاه و آب زایل کند و قوت باه و سفید آید و اگر در پیغی و مندر و عروق باز
 دارد اگر سبب کاه و از باز پنج سرخ و در موضع دود کنند که زنده مانده از آن
 موضع بگریزند اگر سبب کاه و از باز کوزه مالند و در زمین گریزند هر یک که
 در اینجا نه باشد بر آن جمع شود زهره کاه و اگر آب کنند با بوی
 طلا کنند باغ بود زهره کاه و اگر بر درخت مالند گرم در موه آن
 نیفتد بر آید در فارسی خرم کوبند و به تنی سار و در شش مبدی
 گو گو مرغیت که در شب خواب نمیکند و مشکا و مشک سید
 بسیار شوکت و قوت دارد در شب بر اکثر جانوران غالب است
 و در تنهایی ایشان می رود و بکجه ایشان بخورد و چون رو شده
 پنهان میگردد و بیکال آنکه او را چشم زخم زسد و اگر بر و زهره
 آید جانوران غنای او کنند و او را از بسیار رمانند شخصی
 کلای و بعضی شکار بیان او را میگیرند و در روز در پس دام میگردد
 کلافان و دیگر جانوران می آیند که قصد او کنند و در دام می افتند و
 بوم انواع می باشد که حرامست گوشت انواع او مذہب اما میوه
 و در مذہب حنفیه مالک حلال است و بیکر و ایه شافعی نیز حلال است
 اما فخری بر آن نیست که چون بوم را بکشند یک چشم او کشند
 میماند و یک چشم بوشیده آن چشم کشاده را هر کس بخورد در دوزخ
 نشود و بعضی گفته اند یک چشم گرم که بآب فرو رود و از آن اطلاق
 خوانند چوبی آورد و یک چشم که بآب فرو رود و جواب آن خوانند

او تا یکی شش دور کند و این صاحب قوت و قوه کوز و شقایق را که حقیق
 او را امثال غلط کرده کسی نگارد و در چشم مردم شیرین نماید
 زهره اش اگر با خاکستری خوب مخلوط خلط کرده و جوز بد سنگ مثانه
 خود کرده بدون آورد و جگرش نه فایده است کسی که بخورد
 قوتی پیدا کند که دو اندر بر ناسخ مغزین برود و غن خلط کرده و در
 ماله غصه او و تا یکی شش دور کند و در چشم او رفته که کسی که
 فرموده بدترین مریض شکار کن و بدترین مریضی که با آب
 و صدترین شخصی ده آن شخصی بومی گرفت و همیشه تلخی لبها ببرد
 بعالمی داد که قصد مال سالاران با حق مبارک و لطفیت
 و نام جانور است برنده بزرگ محمل ماهی غار منقار و سر و گردن
 و هر دو سر بال و دم و نیمه پشت او سیاه است و پائینای سرخ
 و باقی اعضا سفید این جانور در ولایت تنگ بسیار است و جایز
 شکاری غیر مجری او را نمی تواند گرفت و هر مجری که بجای او شکار کند
 در میان کوهها استیاری تمام دارد و در باب حلیت و حرمت
 بنارس قولی صریح بنظر نیامده و خوردن آن شایع هم نیست اما
 بنابر نشان و علاماتی که فقها در باب حلیت و حرمت طهور گفته
 میاید که حال باشد چنانکه آن و پینه و آن دارد و در محمل برید
 و قیقلش ضعیف تر از آن است و مرد را هم نمی خورد و کوشش شکار
 نمیکند و الله تعالی اعلم بالصواب و در این باب هیچ افغانی
 تذکر و تبری قراول خوانند در دکن نیست مرغی نیکو صورت
 خوش قوایست کوششی خوش طبع در نهایت دارد و گوشت در وقت
 خوشی هو او زردن باد جذب لایع میکند و در وقت زردن یک
 ساعت بیشتر هیچ میشود و فریاد کند بعد از آن زردن است
 علامت است که شست او جمع مذاهب است اگر آب بر او در

پنی چکانند و سوسن را نافع بود و گوشت او خرم را زیاده میکند
 و قوت جمیع را تضعیف را افقاری نمک که پند بملغولی ساقشون
 و بد کنی که جالوزی که به منظر است دهنی فراخ دارد و سری دراز
 و در میان آب بسیار در ولایت لکن در حوضها و رودخانهها
 بسیار می باشد و بسیار بزرگ میشود و پوستی محکم دارد و فرساید
 او بسیار بزرگست و بر سینه او چسبیده حرکت نمیکند و سینه بالایی
 دهن او حرکت میکند بخلاف جمیع حیوانات پشت نمک پشت
 سنگ پشت نماید و چهار پایی دارد و دنب دراز و کاه بدراز
 ده که پندانی شود و در شبها دو گز و آدمی و کاه و کاه و پیش گوشت
 و هر چه از حیوانات در میان آب بدستش افتد بکشد از غولهای
 ندارد این فقیر خود دیده ام که نمک را کشیده اند و از شکم او طلا
 آلات که مردان و عورتان می پوشند بیرون آمد که مردم را حوز
 آورده است و در حضور فقیر مکرار می و کاه و کاه گرفته و هلاک کرده
 و نمک سوراخی که از آن فضلات بیرون آید نیست اما ترش
 نو که و ماده شش فرج دارد و چون شکم وی بر میگردد بیرون آید
 از آب و در آن باز میکند مرغی خورده که آنرا عصافیر القساج
 خوانند می آید و بدان می میرود و آنچه بدان می آید می خورد
 و آن مرغی که بر سر خاری دارد و چون نمک دهن به هم تنگ
 خار بر دهن او میزند تا بدان یکشاید و نمک در یابی نیل مصر
 میباشد و هر وقت که میخواهد با ماده جنت شود از آب بیرون
 می آید و ماده را ریش می اندازد و جنت میکرد و تخم در شکم
 مینهد از بچکان او آنچه در آب می روند نمک میشوند و آنچه در شکم
 میماند سقشور و قشور خاصه مصر است در اردوستان میشود
 و در شهر مصر چون نمک بسیار است که طلسمی است که نمک را

بک از

کسی ناز بر ما ننهد و او در یک فرسنگ از شیب بالائی مصر مسجی
 مذکور اندر ساینده مستورا است که او را نمیتوان زد که مگر در زیر
 فعل چرا که پوست شش حکم است و آهن بر دکا رنگد و این
 فعیز بر مشا به نموده ام که نوا یک میا بسایهانی طلسم جانی
 بمشاید این اعظم قطبشاه خلد اسد ملک و سحانه نمک را که چهار کرد
 در اندر بود و شمشیر انطور بر میان شش زده اند که او را در
 نیمه ساختند و نمک را زد که شفته در زمین نشسته است از بخا
 قیاس فرمایند ضربت آن عالم پناه را اکثر اکابر در کربان را
 مشا به نموده اند نمک با سبب عداوت کلی است درسی
 خواب نمک از آب بیرون آید و سبکی را برود و در کنار آب
 به بندد و او را بزند تا فریاد کند نمک بجان صاحب آب چون
 آید جسته گرفت یک کج گوشت نمک صلاست بدین صفت
 و مالک در نه شش نفعی دو قول است اصح آنست که حرام است
 و حرام است بدین نامیه و جنبل و جیشیل را اگر کسی چشمت
 کند بند نفع رساید بشرط آنکه پنجم آدمی که درو کند همان
 چشم نمک ابرو بندد راست را راست و چپ را چپ اگر
 چه او را با موم فسیله سازند و روشت کرده در آب اندازند
 و نوع فریاد بزند در آن آب مادام که آن او صحت بود و آب
 زهره او در چشم کشند بیاض برود و اگر در زیر میون بخور کند
 جنون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست
 باشد بکشد و بر بازوی راست بزند مجامعت اقوة دهد و محلی
 تمام بود با جوده او اگر به وی در پیشانی کوفتند جنکی مالند که
 که در ابروی راست بکشد و در باغی و ترکی همین نام است
 جانوری نکاری توایم پذیرد که چک است ماده از نر بزرگتر است

ماده او را دکنیان ترمیمی خوانند و بنا بر او از قریب تمام جاها
دلیله تراست و او را بر جانوری که فرستادند تا او را نمیکند یعنی
کندارد و قاعده چنین است که جوره او را در بالای جانور میزنند
و قویچیان اول جانوری که جسد سلطانین می آورند می زنند
است و او بوی تیار و بکوله و باقی جانوران که چکس میگیرند و طهار
او بسیار شیرین است که گوشتش را جمیع غذاها حرام است بر همه
مالک که مگر به است که نه بیره اش اگر در چشم نهند بر تاریکی افت
بود که از آن بوی تیار را بیاورد و باه و بر ترکی شای بد کنی نمودی
گویند جانوری مجبل بسیار دانست غرب در حله مردم را با او
تشبیه کرده گویند از دوعین غلب چون یک رو غلبه کند و
را بکنار آب میرسانند و اندک اندک در آب میرود و چنانچه همه
کیکها را کرد و دبان او جمع می شود چون کیکها بر کرد دبان او
جمع شدند فی الحال غوطه میخورد و بهمه از قشایش کیک غذا
می یابد و دیگر آنکه شکم خود را بر باد کرده در شیف می چسبند ایما
در هوا می کنند چنانکه جانوران کمان میکنند که مرده است
نزدیک او میروند بر خاسته ایشان را میگیرند و حرام است
و بی بدیهه نامیه و حنفی حلال است بدیهه شافعی و حنبلی یک
که سر و پر او در کبوتر خانه بندند و کبوتر این بکر نیز میزنند
او در مرض فالج و لقوه مفید است بیوی چون در مهن کند و زود
دندان زایل کند و اگر با پوست شکم فرغ شود و خسته دانه و غلبه
ناضی بود و چون آنرا بر تازان یا جوی طلا کنند و در خانه بنهند
جمیع کیکان بر آن جمع شود پوست فی نهایت کرم بود و در آن
چوبستین سازند چوبستین آن بر آن مردم سرد و فالج و زدن
چوبستین مناسب است و مردم مجروری مزاج باید که از پوشیدن

آن کرم

و از تیزی او لعل کرده اند که کسی او را در بصره می رسد و خود را شکم
او را شکافت در اندر او را وی سیاه و اندک از آن در بلاد دیگر
می باشد یافت و او در طلب دانه بسیار حید می نماید با اینها که
که اگر مشکلی می بود مثل است در میان مردم که افکند و وی الت
چنگ و نیست بعد هرگاه چرخ دیگری را بر و انداخته و از یک شک
او را بگیرد و پنجالی خود چنان بر جانور میزد که از پدید آن میان
او خلاص می شود و این خیر کمر را به جگت در شکار از او مشتاق
بحری بسیار تیزی بر دیر برهنی باید که خزان را بگیرد بحری سرخ و
که بیشتر شده از دیر تیزی و تیزی او که شسته و از حضورین تیزی و
کشفه کی صبح و یکی محل عصر هم حلاست که شست او بجمع مذاق بسیار
منهیب اما میگویند است و در حدیث آمده که حفظ اینها است
پناه علیه الصلوة والسلام گوشت قدری خورد و اندک
اگر کسی را که خوب بیا کند دل می بر و بندد خواب کمتر کند و اگر
بوی او را درون سنگد آن او خشک کند و بسایند و با آنکه اگر
در چشم کشند در ابتدا ای نزول آب هیچ دو و بهتر از این بود و میخند
چشم دور کند و در سنگد آن وی سنگی باشد چون کسی بنزد که
رعاف داشته باشد در ساعت به بندد و تا آن با خود در چشم
عود نکند و اگر زحمت اسهال داشته باشد کم شود و چشمش خضار
بهترین ادویه است را با قارسی و دکنی یک کوند و بر کوی
مرغی زربا صورت خوش خرام شیرین صفی است بزرگ و کوچک
بزرگش را یک در می و کوچک را یک کوی خوانند و عرب یک
نزد را یعقوب خوانند کوند کاه باشد که یک کاه مجروح شد
یک کاه نر تخم بندد و کاه باشد که بر خاکی که یک نر کشته بغلطه آن
خاک بر پایهای خود پاشید تخم نهد و او دو آن می سازد و تخم

در و موش غنای در آنجا یافت نماید و یکی ماده آنی را حفظ
 نماید که آن را باشد و آنچه ماده را حفظ نماید که آن ماده باشد
 و عمرش هر سال میرسد بخت بسیار دارد و جنگل خوب میکند
 حکم طلال است گوشت وی هیچ مزه اهیست اگر بکار من
 بر یا بگذرد بگوید که در آن صرع این شود گوشتش دفع است
 ماده او باه کند زهره اسل که در چشم کشند ناف بود اگر
 نه هرگز برادر منی نکند و چون را نیز کند و حافظه اوقات
 جدا و جدا بجا رختی موشکی و غلیو از وزغ و خا و خوانند
 ترکان او را چلفان و دکنیان جل کوبند و خیس تر من غارت
 گویند سالی نر باشد و سالی ماده چنانکه انوری گفته است و در
 چون ز غایت می نماید موزی نبات چون ز غن تا چند سالی مادی
 سالی نری نه غن را با غراب دشمنی بود و می سبب که بیرون
 می آورد و او صید نمیکند بلکه میرماید و در میان پریدان ساکن
 میشود چنانکه بر مای وی رکت نمیکند گویند بهترین مرغ است
 حق است چنانکه اگر از کرسنگی میرد و صد که و تخم که در نزد
 وی باشد نمیکند بکایت شعور است که در زمان سیکمان بخت
 علیه السلام موشکی بطریق باز و بگری صید مرغان میکرد و چون
 پیشان علیه السلام دعا فرموده که خدا یا مرا اعلی ده که بگوید
 من کسی را نباشد چون صید کردن موشکی از جمله آن طلب بوده
 بعد از فوت سلیمان بر طرف شد که گوشت او هیچ مزه اهیست
 حرامست و در حدیث آمده که حضرت رسول علیه السلام امر
 بکشتن وی فرموده اند هر چند آن شخص احرام حج بسته باشد
 از حیث بعضی علای عامه کشتن وی واجب است اندامی شریف
 گفته اند که سنت است کشتن او حکایت خون وی چون با اندک

بشکست کل را خط کنند و بیاشامند و سودمند است و هر چه در دل و صفت
النفس و جان او را بسوزانند و خاکستر آن با آب بیاشامند و نفس
را باغی که در مهره وی چون خشک کنند در سایه کسی را که جانی
سودنی چون مار و عقرب کزیده بود با آب حل کنند و سهیل از آن
در چشمش کشند نافع بود اما اگر زخم از طرف راست بود و چپ در چپ
چپ کشند و اگر زخم در طرف چپ بود این را در چشم راست کشند و اگر در
را در خانه بیاورند و در آن خانه مار کزدم در نیاید و رانی بسیار
خرد را از گوشه کش که بند و به زنگی اینک بد کنی که در دهان نوری رود
هر آواز تر گوشه شقی تر سنده صبور است و عرب مردم را در صبر او
بسته کرده گویند امیر سرج مار یکبار برای که رفت دیگر بداند راه
تواند رفت اگر بالای بلند می باشد که شیر را به غنای او نماند
و او از شیر نشود خود را از ترس شیر بزرگ از دانا و او را کشند
سال عمر مثل ازبیل زیاده نبود گوشت و شیر او بعد بسبب مایه طلب
مک و دست و بند بیشتر فنی و صفتی و منبلی رام است کزدم کزیده
چون از گوشت بر خورشید و خر روان شود الم شکین باید و اگر در
گوشه خر گوید که مرا کزدم کزیده در و ساکن بود و اگر در اول
سال هر وع پوست پشانی و پیرا با خود نگاه دارد تا یکسال از صبح
ایمن باشد و چون سال نانشود پوست پشانی دیگری بکشد و با خود
نگاه دارد چرخ گوشش وی اگر بخورد که وی دهند که بسیار کرد
منع کریمین کند اگر چشم او آفتاب می سازند و کسی که زحمات جمع
داشت باشد با خود دارد دفع رساند آب سر کین تازه اش اگر دینی
کسی که خون از دماغش می رود چکانند منع خون رفتن کند و چون
سر که بر سر کین خراشتند و بوبند همین عمل کنند و دندانش در زیر
بالین نهند و از آن رو سبزی بچوبه مسلول را در دهان او

بهی فرا میرسد و بفارسی خرگور و به ترکی قولان خوانند درینجا
 و او بالوان بسیار میباشد از آنجمله تره رگه است عمرش بیش از
 اهل تاریخ نرمان که عمر وی ده و بیست سال می باشد و بعضی گفته اند
 که تا هشتصد میرسد چنانچه در افواه است که خرگور به اربع هزار
 و سی و پنج سال زنده دیده اند و این سخن در تاریخ ابن خلکان است
 حضرت ابیات عوام نیست و هشتصد سال بودن عمر او در کتب
 تغیب نیز نیست این سخن عوام است اصل او از کسی آمده
 بوده که بکینه بکلی رفته و اینها از روی شواهد اند و علم حیات
 نداشت از قیاس اندازید چنانکه خانی شود و دانش گیرد و خود
 گوشت وی در درخت مفصل نفع رساند و هر وی موی بخت
 دور بازده چنانکه هر وی اگر یک رگه در جامه خواند باشد
 کند به هندی آن میکند نظر کردن در چشم کو رخ روشنی چشم زیبا
 کند و منع زول آب کند از چشم آب زهره دور اگر در چشم نشاند
 چشم را روشن و تیز کند و از زول آب نگاه دارد و بیشک
 که ده دور اگر بارو عن زلف طلا کنند بهی را دور کنند و چشم را
 چون بخوراند خاکستر آن روشنی چشم دهد و منع خون رفتن از
 چشم کند و نگاه داشتن کفش خون و صبح را از ایل کند و عریض
 را و در اصل لغت طلاق میکنند بر هر مرغی که طوق داشته
 باشد چون قمری و فاخته و کبوتر اما حال بهی معروف عامه مردم
 مخصوص است کبوتر و کبوتر را ترکاچ که کرچین خوانند و بومی
 کبوتر نیز گویند و مرغی تیز راه دانست و از لبت است
 که خامه و آسمان خود را میطلبد و اگر طبع هزار فرسنگ دورفته
 باشد و ده سال گذشته و بعضی از اصحاب تاریخ نقل کرده اند
 که کبوتر در یک روز سه هزار فرسنگ را قطع کرده از سطوی

حکیم گفت کہ کبوتر ہزار سال می شود و زو مادہ ناپاکی و جودہ ہوا
 ملائکت نمایند و بوسہ زنند و منقار در ہم برند و از این چنان
 کہ موجب ہیجان شہوت می شود و بطور می آید از این سبب اگر مردم
 در خانہ کہ عورات باشند کبوتر نگاہ نمایند و کسی را کہ قصدی
 در شہوت باشد غنا سبب دیدن ایشان و در حدیث آمده کہ
 شخصی از تنہائی پیش رسول علیہ السلام شکایت کرد و حق تعالی فرمود
 کہ کیفت کبوتر نگاہ دار و حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام فرمود
 اندید رستی کہ بانگ جناح کبوتر و در میکند شیاطین استغوا است
 کہ ہم کسی پیش ابو جعفر علیہ السلام آمد و از جن شکایت کرد کہ او را
 در خانہ انش شورش مید و انداخت حضرت فرمودند کہ سقط علی
 و در اہفت درع کینہ و در اطراف خانہ کبوتر نگاہ دار و آن جن
 میگوید چنان کردم کہ آنحضرت فرمودند دیگر ہم کہ از خانہ خود از
 جن مرفوی ندیدم و مشہور است کہ حضرت نوح علیہ السلام غرق
 فرسارہ بودند کہ جز آب بیاد و را و بر د از خود ان شغول شد
 و را آمدن تا خیر نمود حضرت نوح ند کبوتر از دنبال او فرستاد
 کبوتر رفت و پیش از غروب خبر آورد حضرت نوح دعا فرمود کہ
 خدا تعالی او را طوفی بدہد کہ میراث بر بچہ ہای او برسد سبب علی
 نوح خدا تعالی او را طوفی داد و ملائکت کوشش کبوتر جمیع
 وجاہ است گاہ ہر شش او بچہ تخم و بچہ و مکتوبی ستاد و این
 بدان اما باری کرد و بر ایندن و شرط بستن بکشتن و در بر
 پیش اما میرا است و شیخ الاسلام کہ از اہل سنت است گفتہ کہ کبوتر
 باری پیش جمیع علما مکروہ است و سفیان ثوری کہ کبوتر بازی
 عمل قوم لوط است و کواہی کبوتر باز پیش امامیہ و ابو حنیفہ و مالک
 درست نیست اما نزد مشائخ بزرگ این کواہی روئے بہ ان کرد

و پیش اهل سنت گوشت جمیع اقسام ماهی حلال است و غیره
اما میوه و ادویه پاکست و از نهب کافعی بلید است اگر جگر ماهی را
خسک کنند و ساینده بر معوی که خون میرفت باشد به شستن و زخم
خون کند اگر مقدار یک جبه از زهره ماهی در بینی محسوس گردد
نافع باشد و در ابقا کسی مار گویند و ترکی تیلان بدنی سبب
اورا افروغ بسیار است کیسوع از و مصلحت است و آن را
که بر خطوط سفید دارد و درازی او سدا کند تا باشد آن بر
که بگذرد بسوزاند چنانکه مدتها در آن زمین گیاه و زهره و از دست
یک پیرانه از راه آدمی فوج او را بصفه و او از بخت و هر کس را
و چشم بروی افتد میرد و هر کس که نزدیک شخص باشد که در
نظر بران مار افتد و مرد او نیز میرد اگر چه مار اندک باشد
یا چو اقیانوس و اجزای بدن او که اخته شود هر مرغی که در محل پیران
مخافوی مسکن او برسد از بالا بریزد و کیسوع دیگر از فیه است که
از در و رست و فیه و کیسوع دیگر تیر مار است و عرب از ادویه
میگوید آن مار است که آدمی را که دور رود و نبال میکند از زمین
بر حسته بطریق تیر خود را بر او میزند و باک میکند و مار بر عدد
اصطلاح خود سی میزند و بیفته مار بر نملهای مختلف میباشد
و سیاه و خالسترنگ و خالدار و سبب اختلاف رنگ سیفه او
نیست و زبان مار در شق است چنانچه بعضی گمان برده اند که دو
زبان دارد و مار هر سال یکوبت پوست میزد و و یک نطفه
بر قشایش طاهر شود و عدد فقط اعدا سال عمر او باشد و عمر
او در از می باشد میگویند هزار سال میرسد و هر مار که از صد
سال گذشته او را از دبا خوانند و چشم مار در سر او نمیکرد
بطریق بی جان و از آن بلکه همچو که میخی در جانی که غنیمت او در

محکم است ما را برین آتش مایه است و بشراب شیرین میل بسیار دارد و
 گاه است که در بسیاری میل القدرش آب بخورد که از منی هلاک
 میکند و از عذاب احوال مبرا است که بعد گوشت جانور زنده
 بخورد و از طعام برنیم آتفا میکند و باب میل ندارد چون در کتاب
 بصیرت روید و چگونگی را برزور بیرون تواند آمد و اگر کردم
 و اگر که از خوردن آنکه از رسانی و برنماک حسبه صحت یافت
 و اگر نکند از رسانی نکند کرد و مار از فواسق نیست که حضرت
 رسالت مآب علی الصلوٰۃ والسلام امر بکشتن ایشان فرموده
 که حرام است گوشت او پیش امامیه و حنفی و شافعی و حنبلی و مکره است
 و تر یا قبی که گوشت مارد داشته باشد حرام است
 و کسی که از آن در آشفته باشد گوشت مارد شفا یا بد بوش
 و در فیه سوخته حق کرده سبیل و در چینم برده پیشا منشی در
 یاون شود بر برص بالند زایل کند که دندان مارد زرنکی بر
 کند و بر صاحب تیج بندند نفخ رسانند بکاستن در سینه
 که در خانه های مدینه بکنوج از پریان و بنیان مسلمانند که بصورت
 طایر میشود و برگاه که از ایشان دیده شود سه روز محلت دهند
 و ایشان را بترسانند و تعرض نرسانند اگر بعد از سه روز دیده
 نشد و بکشد ایشان را بعضی از علما این حدیث را خاصه مدینه
 اند اما نزد بیشتر علما در همه شهرها چنین است پس ماران خانگی را
 سه روز محلت میداد و طریق امان داد و چون چشم گشاید
 که بگوید افسس که باشد که بلاهت الذی اخذ علیکم نفوس و سبلان
 علیها السلام ان لا تدون ولا تؤذینا یعنی سو کند سیدم شمارا
 بعدی که مستایند از شما فوج و سبلان که بر ما طاهر نشوید و ما را
 ایزان کند و غایطان او را بفاسی فرستد و پرستو

و بترکی قرقنق و بدکنی فراستوگر مرغی سیاه کوچک است رسته است بر یک
بعد و تابستان باز آید از بوی و گل مشکانه سانس و در آشیانه خود
برک و آب نهند تا جرأت بخشد و بخت بخارد و شب برک شمرن بوی
و قصد بوی بنیاد را از جود دفع مصرت او برک گرفتار آورده و در آشیانه
نند و شب برک جای که بوی گرفتاری آید و در دو جوان آید از بوی
بیکریز و جانچه بردن نزد یک میرسد و در نظر مردم با آید و چنانست
از عجایب احوال او که اگر چشمش بکند بنظر آید که در بعضی مرصع سنگ
یرقان را با سبطین بدست می گرداند که بوی او را بر بوی آید و در می کشند
و در آشیانه اش می بیند او تصور آنکه بچه اش یرقان بد اگر در می
دو سنگ یرقان آورده و در آشیانه می نهد و از آنجا بر می آید
حکم گوشت وی مکر و حمت گرامت شد و بدو پدید آید و آب
خفی و مالک حلاست و در مذہب شافعی دو قول است اول آنکه
گرامت و منی القلمست و ماغ پرستوگ با لحنی باریکی چشم
نزدان کند اگر دلش با شراب بخورند قوه باه با فراط دهد خوردن
که بیشتر روشنی چشم دهد اگر خوشن از رانجوزانند چنانکه انداختن
بر و در چنانچه از محبت مرد منتظر باشد چون سر دو پرستوگ یکی زوی می
بگیرند و بسوزانند و در شراب اندازند هر کس از آن شراب خورد
مست شود سرکین وی چون در چشم کشند سفیدی بر داکر زهره
در پهن کسی چکانند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و
دندان نیر سیاه کند اگر خواهند که دندان سیاه نشود پیش از سیاه
بر از شیر تازه کنند سرکین وی بزهره کا و بیامیزند و بر موی سیاه
طلا کنند پس کام سفید شود و بخت با بختی شب برک گویند و
بترکی نیر و بدکنی بیشتر مرغی بول است و دشمن آفتاب است
و بعد از غروب آفتاب بایران کند و بیشتر که ممانند کن خورد

از روی او ننگ گوشت و دندان و پستان و مفقار و خضیه اردو
 موی و پیر ندارد و بینی بر می خورد و ماده وی در عیص میگردد و
 بجز راسخ میباید و بول یکین و میخ و چون آکوبان و نمودار
 دارد و بعضی نملک اند خفاش خلق کرد و عیسی علیه السلام
 از آنجه صورت مرغان دیگرند و دیگر حراست افغان
 چون نور از دخت در آید و نیزند و از آنکه و دیگر نیاید
 سینه در میان بالش نه هر کس بر بران بند و از احوال
 بشرط آنکه آن شخص نداند که در بالش او سر خفاش هست اگر نه
 بر آدمی بند نشود و جماع را قوت دهد اگر خوش نهد از آنکه
 باغ زینده باشد مالند موی بر خار دفاکت و ی روشتن
 زیادت که اگر زنی بد شواری زاید هر که و برادرش آن
 در مالند و جمال بر آید اگر سر او را در سوراخ موش بند
 بعد از آنکه سر وی در برج کور نهان کند هر چ که بوز که
 پشند از آنجا نروید و الفت که در سر کین او را با انگشت
 داخل کند و در موضعی که مورد باشد پشند نماید و نه موی بر
 و اگر آن بکار بر دهر نر بر نماید و بسیار در پخال شتر کتان
 بر و سینه در مینه غلیظه سازد و یک چراغ از روغن سرشت
 بر کند و غلیظه بکند و بسوزد بوقت شب و یک کانه خام بیاورد
 و دود او بستر آنجا کند که کسی نباشد و دود مذکور را در
 بوقت حاجت بر جاسد هر که بآله مطیع و دیوانه او شود
 بد آنکه چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی علیه السلام
 بمعرفه جانوری خواست صورت به شکل و هیت شب پره
 بر حاجت و دم در آن دمید پس انصورت مرغی شد بفرمان
 خدا تعالی و بر او از نو و آیه کریمه داد خلق من الطین

الطیر باذنی فصفی منها فتلون طیرا باذنی استبراسد بر این صفت
 منزه بر افکار سعی خاک گویند و بزرگی رونق و در بد کنی سرگشته
 ترین جانور است و در قوه مجامعت زیاده است از هر صنفه
 و در صغیر فی الطیر زیاده و با ماد رسفاه کند و چنان بن با یک ماده
 در مضمر هم شوه را شد و زانند ترین جو انان است و در شش
 هست و میزد و جفت میوز ماده شش غایب در ششها و اگر یکدیگر
 و گاهی در چهار ماهی شش یکی بجز میاید یکدیگر و در بعضی یکی
 نوشته که هست بجز میاید و جوان با زده سال شود دیگر می زاید
 فاسپان ماده شش را خاک میزد و شش را اگر از خون و فیل از
 خاک که زیان است و در عجایب المخلوقات نوشته که اگر خاک
 با خر مجامعت کند و در آن حال خر بول افکند خاک در حال بمیرد
 و در بعضی رسائل گفته اند که اگر خاک را بر پیشانی فرجهای محرم
 ببینند و خر بول کند خاک بمیرد چون چهار کرد و خر چنگ خورد
 صحت یابد و اگر سه روز چیزی نخورد و کرسنه گردد و بعد از آن
 دو روز چیزی نخورد و فریاد در ترسایان در روم و خاک را چنین
 فریه میکنند و اگر یک چشم او را بکنند بمیرد و حرام است نوشتن
 جمیع مذاهب حکمت زهره اش بوسیر را مفید است پیدا و
 اگر بر خنایز رود و بل طلا کند صحت بخشد جگرش در گردن بار
 و زردم و زنبور رفع رسا نذ استخوان سوخت او را جانی نه
 ناسور شده باشد بیفتانند مغیر باشد اگر سر کین خاک زیر
 درخت سیب خاک کند سیب بسیار و سرخ دهد و طبل افکار
 اسب بزرگی است و بد کنی کوره گویند و او بهترین حیوانات
 بحسب صورت و سیرت و بهمه رنگ میباشد و از جمیع حیوانات
 اهلی فرخنده است و بیشتر است از همه تیز و تر و شتاب و در

در پیش روی آدمی را با تشبیه کرده گوید اسمع من الفرس
 اخلاق پیدا در دوجن فرغان بر داری و زبانی و احتمال
 مجامع و ریاضت و در شرف او همین کیفیت خدا تعالی
 در کلام محیی سواد کرده بهسانی که هومنان برین باقی
 جنت میکند و حضرت سادات بنی محمدی فرموده که انظر معقود بنی
 الخیل الی زیم القیمه یعنی بنویس بسند شده بموی پشانی و بیان
 نماز و قیامت و نیز حضرت رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده
 است که ملائکه در او و بار حق حاضر میشوند که وقت باقی کردن
 مردان از آن خود در وقت است و او ایند و نیز انداختن
 و بعضی از علماء بر آنند که آفرینش است پیشتر از آدمیت و گفته اند
 که اول کسی که است سوار شد اسماعیل علیه السلام است پس از او هاب
 و بعد از هابان می گویند و سخن کسی نمی شنید و بجهل التواریخ گفته
 که اسب را در هندستان توالمیت و این سخن غلط است و
 در بعضی تاریخ گفته که کثرت اسب در ترک است و غلبه قبیله
 در عرب و اسب در هیچ ولایت این عزت ندارد و در
 هندوستان هیچ جا و را این نوع تربیت نمیکند و در آن
 جماعتی هستند که ایشان را اجابک سوار میگویند ایشان با
 برتبه خوب تعلیم میکنند و می آموزند که مرسی بران متصویریت
 و جمله اسبان که ایشان تعلیم کرده اند چنانست که درین
 دویدن که او را چنان بازیانه زده اند بی فکره الجاش نشینند
 بحد صورت و آوازی او را استاد می سازند باید دان
 که عمل چنین آورده اند و تعیین میدان اسب ناخن که میدان
 اسب شکم و زویره و میان کشیده مقدار یک فرسنگ است
 و اسب شکم کشیده و میان نا کشیده و یک فرسنگ حدیث

آمده که حدیثی بر علیه الصلوة والسلام مکرر شده است
که شکان باشد در نفس شکان خلافت جمهور عثمانی است
در دست و پای اسپغندی داشته باشد و می بیند
بعضی گفته اند مراد اسپغیک نشانست و بعضی علما گفته اند
کردند که دو دست و پای وی سفید باشد اما اگر پیشانی سفید
که است ندارد و آنچه در حدیث آمده در سه چیز است
اسپغ غانه وزن اختلاف کرده اند و تاویل آنرا بعضی
بظاهر گرفته اند که حق تعالی این سه را سبب ضرر میسازد
آنست که از ایشان مفارقت کنند و آن یعنی در نماز افتادن
طاق دهند و از آن سرای بجای دیگر روند و سب را بفرستند
و عایشه سیکوید این سخن جود آنست انکس که این حدیث را در حدیث
که در اول حدیث میاورد و حدیث چنین است که نبی
علیه و آله وسلم فرموده که شکان کند خدا تعالی با یهودان که می
گویند شامت در سه چیز است و بعضی علما این حدیث را چنین
تأویل میکنند که شامت آنست که نه از یاد باز نماند یا
نماند یا کاین که آن در شامت باشد و شامت برای
آنکه تنگ باشد یا همسایه بد داشته باشد شامت سبب آنکه
جهاد بروی کند یا تنگ رو باشد و بد راه و کند از دیوار
شوند و حلال است گوشت و شیر و بدهب اما میوه و نان
و حبیبی و ابو یوسف و محمد که از اصحاب ابو حنیفه اند و در نزد
مالک اولی آنکه بخورند و نزدیک بخرامست پیش ابو حنیفه اما
حالی و در مذهب حنفی ثقی بر آنست که گوشت و شیر اسبی
نوان خورد است اگر دندان اسب بکودک بند و دندان
زود بر آینه بی الم اگر موی و موش در خانه بیاورند و

در آینه یاب اگر شمش در خانه دفن کنند موش از آنجا بگریزد
اگر موش در زنگار بکشد مانند موی برون نیاید و بکشد
سوزاند و بار و غنایت ختم کرده در خانه بر مانند شمع
و اگر زنی بدشویاری نماید سر کین است بر او در زیر او دوید
کند خلاصی باید اگر خون است در کفش بکشد در زیر پا
و در آب با قاسی خرد بر کف او و بدین
که بر چاه ذری بر شکم انداخته است پاک و و پلنگ دشمنی
دارد و در آب بر گسترده در تعلیم گرفتن اما فرمان برداری
معدود و پلنگ بکشد بر جفت و زدن بسیار هر چه است
و باقی و انور چندانها و برند با میخورند بخورد و هم چنین هر چه
که آدمی خورده از میوه یا میخورد و در زایشان هیچ بسیاری
کشد شکار بعضی از عالمکان برده اند که خاک را در دهان میزدند
و چون بیدار شود و اعضا می کشد برایش در هم رفته بود و او را شش
جذایی از این زبان بلیند از اعضا شش پیدا شود و کبابی
که سینه میزد و دست و پای خود میزد و فریاد میزد و در میان
زمستان نترسد و کم میاید و از پنجم و هر خطه بجهت آبکوشه
همی بر دست گوشت او حرامست بدهد آب و شافعی و غنی
و معنی از اصحاب احمد صبل یک و آیت احمد صبل و بقول اعلی
سلام است از هر چشم خرس در گمان بار بسته به صفت
ربع در او نرند شفا یابد زهره اش با غلغل حل کرده بر داء
الاصحاب طلا کنند موی بر و یاند دندان پیش او را اگر در شیر
نهد از دندان شیر را به جگر دهنه باستانی دندان برارد
و بیه او بسیار شفقت دارد از جمله اگر او را بر برص طلا
کنند دفع کند و همچنین نامور را دفع کند اما اگر به او آب بکشد

دیوانه کرد و اگر خون او را در چشم کشند موهای زیاده را بر بیاض و سر
و بر اسیان روی بچپه بدخو آویزند بدخوئی ترک کنند خون زهر خونی
با غسل و آب را در دانه در چشم کشند چشم را بر او من کنند و اگر
فایده سی بود گویند و برتری و بدلی تیر و درج گویند مشیه از یار بود
کبک کور خوانند مرغی بیدار بود است و گوشتی بجا است خوش
دارد و در هوای خوش و باد ششمان می برد و در پستانها و جگر
و امن گویند سنان می باشد و مسموم در زیاده عیب گویند و درج
خود این کلمات گویند که بالکشد و قوم است و بعضی گویند صدق
و صدیق گویند و بعضی هم گویند سیخ و کباب طبع گویند و بعضی گویند
سفره و نان و نمک گویند هرگاه مرغ شکاری خواهد بود و اگر
خود را در زیر درخت خاکی اندازد و در بن خار را محکم بکشد
و امن نماید و در جمیع مذاهب گوشت وی حلال است و مرغ
گوشتش غده و طبع و تیزی فهم و بصیرت دارد و منی را زیاد است
و شکم بندد و پیه او را اگر بکشد از زنده و در گوشتی که در دانه بکشد
شکلی و در دانه را غلبه صفیانی در کتاب محاضرات
آورده که جالینوس طبیب مرض این مبتلا بود و روزی پسری
در پس عایطی با او بمیاشت مشغول بود ناگاه دراجی بر پد پسر
جالینوس را که از شته متوجه گرفت درج شد جالینوس آن
هموز جگر خود را گرفته بود و بسبب دراج از مقصود خود جدا
ماند او را با دراج عداوتی تمام شد و در انحال از لطمه
دعوی و کله راج کافینه یعنی بکشد از پد را با دراج بد شک و
میزانم او را پس از آن روز هر کس در آن شهر مریض شد او را
درج میفرمود تا باندک و مفتی در آن یک دراج گانند و درج
از آن روز طعام معتزله مریضی شد و در آن را افکار می بیند

مرغ خانگی گویند و شرکان قیخ گویند و دکنی کلری گویند جانوری
 پرشویست اگر خروس نیاید در خاک بقطعه و از آن غلطیدن
 در روز و شب و کجاست حاصل شود اما طبعش بد بود و بجز راغشاید
 و اگر پیش از خانه نرود خروس برود و آن پهنای نیز نیکو شود
 و اگر بدست انگیر سر را به خفته بود او از رعد شغوفتای پهنای
 پرنایان آورد و بجای را از شغال همان هر اسب است که گویند
 از گرسنگی گوشت را به سینه اهب حلاست است اگر گوشت
 مرغ خانگی را بسیار زود بکنج مهر آورد و بخورند قوه باه بفرایند
 بر خوریدن گوشت او و بکیمش او است که نفوس و بد است
 شود و بیهوش بطلایان کلف سرخ و شقاق را ببرد و زهر را
 کرد و چشم اند منفع نزول آب کند اگر سرکین مرغ سیاه بر کرد
 خانه کسی مالند و را سخا به خصوص افتد اگر مرغ را بکشد و آن
 فریه کنند و آورده روز و بعد از آن بکشند و به وی بیرون
 آورند و بر کسی که ماخلوبای سودا می داشته باشد به خوب
 بیانی طلاء کنند بغایت نافع بود و اگر مخدوم بر اعضای خود مالند
 بغایت مفید بود و پهنای در میان کاه و مالینان
 در میان سبوس بسیار ماند و را بفارسی و ترکی خروس بگویند
 به بدکی مرغ و معروف اوقات زیرک ترین مرغ است و انجاب
 کار او آنکه وقت نماز می اند و اگر شب دیدار و کوماه شود غلط
 نکلند و بعضی از علمای شافعی گفته اند که بر آنک خروس اعتماد تو را کند
 چون تجربه کرده باشند او را چند نوبت و در کتاب مکارم الله
 آورده که آن در خبر به سالت پناهی نقل کرده که الدیلاک
 مدینه و مدینه و مدینه یعنی دس سفید دوست منست و دس
 و سمرقند و حضرت امام رضا علیه التحیة و الشافعی فرموده اند

که فی الدنیا خمس خصال من خصال الانبیاء معروف است اوقات الصلوة
 والغيرة والشجاعة وکثرة الطرود یعنی در هر راس پنج خصلت
 از خصال انبیاء یکی شجاعت اوقات نمازها و در هر مرتبه چهار راس
 دیگر میان باکیان او آیتها و از نزد و بیرون کند قرار نمیکند و
 سیوم شجاعت چهارم شجاعت پنجم بسیاری رفتن بر پشت اوست
 و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که چون خردوسل آنک
 کند از فضل خدا اینست که چیزی سوان کند به خردوسل ملکی بی بند و
 بانگ کند و از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که این آیه بقا
 خلق و یکما تحت العرش لم جناحان لو نشاء جاوزا و از دایره مشرق المشرق
 فاذا کان آخر المیل نشر جناحه و حقق بها و صرخ بالنبی یقول
 سبحان الملك القدوس فاذا فعل ذلک سجدت اليه کما یجاء
 و فعلت مثل فعله خفتت اجتمعا و اخذت فی الصراخ و اوزا
 در غایت داده آثار عظیم است خردوسل در عمر خود یک بجهت کند
 هم گریست او حال است و جنگ انداختن او بهد هب اما حرام
 و در نه هب اهل سنت مکرده و خصی کردن بهد هب خبیث است
 اما بعضی علمای شافعی حدیثی در اینتی کرده اند که حضرت رسول الله
 صلعم منع فرموده اند از خصی کردن خردوسل و گویند که و است
 حکایت اگر تاج خردوسل شک کرده و ستوده بپسی و هر که در خرد
 می باشد دفع کند و دیوانه را بهوشیار سازد خون ویرانی که
 سفیدی چشم داشته باشد در چشم کشد نافع بود و اگر خونش در
 طعانی کنند و بخورد قومی دهد در میان ایشان خصوصیت افتد
 هر که زهره خردوسل از وزنی که آب تن نشود بخورد حاطه شود
 و رفته اند از باب رافقاسی مکرر می بیند و بر یکی حسن و بد یکی
 مکن جانوری بخوبی از است بی شرم عرب گوید بود و بر راجع که باب

از غفلت هوا و زمین در ساعت پیدا میگرد و بعد از آن با
 یکه یک جهت میگردند و او را از خط نیست و نورش او بشه بود به
 این سبب پیشه را و از پنهان بود چه مکتب تا هو اگر می شود خواند
 برید از بر بند هیچ جانوری بسز زبان آب بخورد و مگر مکتب و مکتب
 الهی در یک چشم است که چشم را از غبار نگاه دارد و چون این
 خوردنی قدر نیک ندانم و دایما بدست ایشان میکنند و در جبهه
 آمده که چون مکتب در کاشته نماید افتد و او را و برید در آتش باشد
 که در آن کاشته شده در یکسال وی شفاست اهل تجربه گفته
 که بال حیات اول فروری برود و در حدیث آمده که هر کس در
 شبانه روز است و هر مکتب که هست در آتش است و هر کس
 غسل و از عجایب او آنکه آفتند و وی بر سبب و سفید است و بر
 سفید بسیار و مکتب را اصف است و مکتب و سنگ مکتب و مشی مکتب
 و اسب کس همه در خاصیت یکسانند و حرام است اما اگر در یک
 آتش افتد و جوشیده شود و کم گردد آتش حلال است و اگر مکتب
 بر آن کرده بخورد سنگ مانند خورده کرده بریزد و در مکتب
 پدید کشند و در جای که زنبور گردیده باشد مالند و در بنشان اگر کس
 در ظرفی کشند و در بالائی آتش نهند تا بسوزد بعدد او را سوزد
 با عسل خلط کرده بردارد و اشغال طلا کنند موی رویانند اگر در دهان
 در قی که و بسوزند مکتب دور شود و شفاست آورده اند که ابو جعفر
 دو انقی از نبی علما را که در حکمت در خلق مکتب است آن آتش
 جواب داد که تا محض تشکر آن ظاهر گردد و از خواص رسالت
 علیه السلام است که مکتب بر جسد مبارک آنحضرت نمی نشسته و
 در افکار سی کرک و یکی نورت و بد کنی لاند که یکو پند کرک
 جانوری شر و سوخ چشم دلیر است ماده اش از زهر بدتر بود و اند

جانوری چون آبی را بپند پس رو کند که گشتن آید که اول چشم
 آدمی بزرگ افتد فیروزی آدمی باشد و اگر اول چشم کوچک
 بر آدمی افتد ظفر کرک بود و کرک کوسفند را بیشتر بوقت سحر
 بر دکنسک در خواب است و بدند ان پس سر کوسفند بکشد و دم
 او را میراند تا از کله بر دیشکنش را بدرد و دهر سال کرک را یکبار
 سحان شوت شود و چون با دهن جفت شود داده در زیر استخوان
 از شک در خود گیرد چنانکه اگر در آن حال هر دور انگشت از هم جدا
 نشوند و اگر کرک خورونی نیاید به نیشیم هوا قنار نماید از خواب
 او آنکه چون در خواب شود یک چشم وی باز ماند و بوی در صحرای
 باشد فریاد بیاورد بکند و اگر او را بکشد سر حد خوب بخت بیاورد
 پاره پاره کند فریاد بکند و از یک فریاد بوی مرد از می شنود و
 حرام است که در شب و شامی و صبح و عصر و هر وقت که بخت
 سر کرک را چون در کبوتر خانه بیاورند که بر نه و مانند آن انجام
 نیاید و اگر در جای کوسفندان دفن کنند عمر بکشد و بکشد بکشد
 اگر چشمش ز گردن اسب بند بسیار دو و چشم استش چون
 باخود دارند از هیچ چیز در شب ترسند چشمش بخواهی از در هر
 اگر زن بخود بر گیرد آتش شود و چون وی بار و عن جوز مخلوط کرده
 در گوشش بچکاند گری ببرد و خایه اش بر آید کرده بخورد و قوت باه و
 بر پوشش خفتن قولنج بر و چون از پوست می طبل سازند و
 در میان طبلها بزنند طبلها پاره شود و پی وی در رحمت
 موی رفتن نافع است کرک به سجده با دمی انس بکشد و گویند
 اءالی بچه کرکی را بشیر کوسفند برورش داده بود و چون بزرگ
 شد آن کوسفند را بدرد و برفت و آنجا شیخ سعدی علیه الرحمه
 گفته عاقبت کرک زاده کرک شود و کرک با کرکی بزرگ شود

مشغول است به معنی ... و زراعت به زبان عام وی همین
 کارزار است که در دست کوه تا به پاوسه و کردنش نشانه ماند
 شاخ وی مانند شاخ کاه و دست و پایش پای کاه ماند
 پوشش به پند و روش چون دم آهو و در پاهای او زانویت
 بلکه در دستهای و پست چون راه میزد و پای چپ پیشتر از
 پای راست بر میزد و بخلاف جاکو در آن دیگر بعضی گفته اند
 در شتر و گاو وحشی متولد می شود و در همه حرام است
 و بعضی از علما ای شافعی گفته اند حرام است اما حلال است و در نزد
 مالک و فتوی در مذاهب شافعی بر آنست که حلال است و در نزد
 حنفی فصل صریح در باب گوشت وی دیده نشد شیخ الاسلام
 اصول مذاهب حنفی تفصیلاً آن میکند که حلال باشد که ظاهر
 وی اگر در حیثی که منع زوال آب کند و در سرطان را
 بفارسی خرچنگ و بترکی ایلانج و بدگنی بگوید خوانند جاکو
 که سر ندارد جنبش بر کشف است و درین در شک و پای دارد و به
 پهلور و دو در سالی سه نوبت پوستی اندازد و خانه خود را دو
 و بی ساز و کی بطرف آب و کی بطرف خشکی و چون پوستی اندازد
 دری که بطرف آب دارد محکم میکند و دری که بطرف خشکی است
 باز میکند تا خشک شود اگر او را در سورخ مرده و در پشت
 و تمام پند علامت امنی است در آن ولایت که بهر آب
 و حنفی و مالک و حنبلی حرام است بقول شافعی حلال است حکمت اگر
 خرچنگ را از درخت ماویز میوه هفتسبب شود و از اوین
 باشد جنبش را اگر بر کوه و کجکان بیاویزند بچه خوش خوی شود
 گوشت وی در زحمات و ترافع رساند و در افکاری
 شک نیست و در سبب و کشف نیز گویند و بترکی نوبه و

بد کنی کجوه درختی و آب بر دو می باشد و در خواص می و جوی
 یکسانست چون هم کند بظن کردن روی بجه برون می آورد و
 شکم وی محکم است و کرمی ندارد و حکم حرامست بذهب اما صافی
 مالک جنبل و حلالست بیکر و آیه در مذمت شافعی حکم چون با داده
 جسی کیم دکیاهی در دهان کرده نزدیک یاد شود از آمدن کوا
 اگر در احوال آن گیاه را از دست بماند و با خود دارد و بعد از آید
 و چون او را بکند و بر پشت اندازند چنانچه شکم وی بر پای بطاعت
 آسمان باشد آموختند اسر با ضرر رساند و چون در زخم متصل
 نیک است بایش بر پای سی که نفوس در رشته باشد بدهد و در نشاء
 است بر راست و چپ بر چپ همه زبان بکشد و در حلق
 جانور است که از پوست او پوستین بسیارند و بطرف ترکستان
 می باشد حرامست بذهب اما صافی و حلالست زوشافعی و
 مالک و نزد ابو حنیفه و شافعی و سنی که از پوست او می سازند
 پاک است گوشت وی جنوز از ایل کند و امراض سودا می
 بر داند و با فاری کرب و بتری پوشک بد کنی می گویند جانوری
 طامع است و زرد الفات می کنند بآدمی بوقت غضب چنان
 در خشم شود که از خود خبر ندارد ازین سبب ملاحظه فرمایند
 بگوشت کرب پرورش او نماندی تا رضم پرورش نماند و او را
 انواع باشد خانگی و وحاشی و از بچه کرب زیاد کرب و جحر است
 دم دراز دارد و موی وی بسیار است و زرد رنگ است مانند بوباشد
 و این جنس کرب در زمیں هند و زیر باومی باشد و در میان
 ران او آنکه زاست زیر خضیه و آنکه با ده است زیر فرج
 می باشد و از آن شکاف چیزی زرد رنگ بطریق حرکت کوشش
 می آید خوشبو و آنرا زباد میگویند آن پاکست حکم حرام است

که در گیاه را بکند و در سوزن بکشد و در
 حلق از کرمی و بایست که در زخم حرامست
 طامع است و زرد الفات می کنند بآدمی
 در خشم شود که از خود خبر ندارد ازین سبب
 بگوشت کرب پرورش او نماندی تا رضم پرورش
 انواع باشد خانگی و وحاشی و از بچه کرب زیاد
 دم دراز دارد و موی وی بسیار است و زرد رنگ
 و این جنس کرب در زمیں هند و زیر باومی باشد

و ساند و در حلق کرب بایز معاینه کند هیچ غایت
 و ساند و در حلق کرب بایز معاینه کند هیچ غایت

[illegible]

و نیز یکی که امین و بدکنی کمون پره جانوزی زبریک در آنکست
 چنانکه سالش تا صد بر صد عرب اورا یکو شمار دات بخود و بهیم
 و خنکی نیز بدو در چیل روز یکقطره بول کند و هفت و بیست و نه روزی
 بدو ذکر و ماه و دو فرج دارد و در حدیث آمده که سوسمار زنا
 فصیح بنیوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کو ایوانه
 در است در مذبح امامیه و الوخیفه و علامت نزد شافعی و جبل
 و اهل سنت حدیثی نقل میکنند که در مجلسی که رسول خدا صلی الله
 السلام سوسمار خوردند و آنحضرت منع نفرمودند آنحضرت فرمود
 تم من قریش است و قوم نیز از طبع من از آن نماند و دارد و
 سوسمار در جذب منفعت و دفع مضرت جملهاست اگر چنان
 پای مرد برون رود و قوه باه بنشانند چنانکه در آنروز نفوذ شود
 هر که دلش بخورد اندوه خفقان بر دوزدن سپهرش از در کبر
 غنیه بدو خوش بآرد جو بردمانند زایل کند و روشن چشم بفرماید
 اگر کند دست اورا از پیش روی اسب بیاورد و نه هیچ اسب
 در و دیدن بآن اسب نرسد و از ایشان بگذرد و بدستش در
 دسته تیغ پوشند شجاعت فراید سرکین ویرا اگر بر برض و گفت
 طلا کنند زایل کند و اگر در چشم کشند سینه می که در چشم بد است
 دفع کند و افقاری و ترکی گفتار گویند و بدنی با سر گویند
 جانوزی بلکه کون است بگفتار آدمی فریفته شود و تا شکر
 و او بر شکر کل است است الت نری و مادگی دارد و هر سال چنان
 یکالتش بود و گفتار را با سگ دشمنی بود و بدی که اگر سایه گفتار
 سگ افتد سگ نزد و دیدن بازماند تا گفتار بوی رسد و دیگر
 و بعضی گفته اند اگر سگی در ماه تاب بر بام بازماند و سایه او بر زمین
 افتاده باشد و گفتار بر سایه آن سگ بگذرد فی الحقیقه است

بهش او بر زمین انداخته حرام است درند بسیار مایه و ابو حنیفه و علقا
 درند بسیار و مالک اگر اندک اجزای کفار در روی کوفت
 و روغن آن را بر آن روغن در اعضای که از سردی درو کشیده
 نفیض آید و اگر زهره وی در چشم کشیده دهد و در چشم حله اگر سر
 او را در کوفت خانه دهن کشیده بود از آنجا بسیار شود و اگر خون وی کوفت
 و او را دور کند پیدا و اگر در او مالند در چشم مرد و چشم
 و چشم زن و چشم اگر بر کسی بندد که تب دارد و تب زیاد
 و دیگر که بخندد او را در او را مردان دوست دارد اگر کسی
 چشم در دست باشد کفار بگریزد و در دست طاعت و حسن را عباد
 فارسی و تنگی نام وی یک است و او را بپندی نور گویند و در
 میان مرغان مانند اسب است میان جانوران در حسن و عزت
 خوش رنگ ترین مرغانست هر پیش چند رنگ است از مرغ و مرغ
 و سبز و سیاه و لا جوردی و غیر آن و در سه سالگی بروی پاهای
 میرسد و او وی تخم میدهد اما سالی یکبار دو آرد و تخم پاکتر
 میکند و پاکتر یکبار بازی می کشد و تخم را می شکند و از تخم
 تخم میرا در زیر مایان می نهند لیکن زیاده آرد و تخم غلیظ
 و اگر زیاده آرد و تخم نهند کند میشود و بچه طاعت و حسن می آرد
 خوب میشود و حسن وی نیز کمتر میباشد و از عجایب وی آنکه پاکتر
 جنت میکند و و بلکه جوان هنگام برشکال میشود و روح مست میکند
 و برض درمی آید و در چشم وی اشکی پیدا میکند و و ماده آرد
 میخورد و بدین قدر تخم میکند و بچه پروان می آرد و باین حسن
 غریب نگاه است و در خانه سارنگ نمیکرد و بپیش این تواند
 کشید طار از بهشت بر دو آدم ازین سبب از بهشت پروان

و غایت عمرش بیست و پنج سال باشد حکم حرامست در مذیسا مایه
و مذیسا لک حلال است و در مذیسا شافعی و قول استیسی
حلیست و یکی حریت اما قوی بر آنکه حرام است مگر چون در طحا
نیز بر باشد و طحا و سنی آنرا بجز قص نماید و فرماید که این عزیبت
اگر مغضط اوس باشد این غسل بخورند و آنچه ارفع کند و در وجه
بر در زهره اش و انکی با سنجیدن و آب گرم و زحمت حکم منع بر
و زبان بسته باشد که شستن قوی باه بیزاید و در زانو بر و در
و نایبی را باغاریسی آهو گویند و بزرگی کبک و بزرگی بر این گویند
و بر این زخمی و صفت کنند و او از همه جا نوران و حقیقت است
انواعی باشد یکی از آنها است که مشک از نافه و پیر و پیر
رنگ او سیاه باشد و بزرگی از آهوی و لایتهاست و او را و
و ندان سفید باشد و برون آمده ماند دندان قبل و خاک مضارک
و جب زیاده و که باشد و خوش و سنبلی و کبابهای خوشبو
" جرم خونی که در ناف آن آهوج میشود مشک میکند و مشک
بهر از مشک آهوی بزرگ بود و مشهور در حقیقت مشک اگر
خویش است که در ناف آن آهوج میشود و در هر سال این و
یکبار در دم میکند او را بر جانی می مالد می افتد از بیست مردم
آن ولایت در بیابان و نجاشینها و جوبها فرو می برند تا آهوناف
خود را بر آن میچنایند و جوبها می مالد و خواجه نصیر الدین طوسی چنین
که چون آهوی را یکشنبه بدست شکم و اعضای و پیر میمالند تا خون
در ناف وی جمع گردد و چون آهوسر و کردد بداند که در خون
منی نماید نافه و پیر او را در و یکسال بپای ویزند هر خونی که پیش از
کشتن آهوی نافه رفته باشد خوب در زیر آن باشد و آنچه بعد از
کشتن رفته باشد پیرهای بزرگ باشد و بعضی بگویند نافه مشک

در مشرک

و شکری میباید مانند نیزه که در اندرون بر و است و
 بعضی گویند که آهوانه را پرونی اندازد و در شکم مانده
 مرغ هم خور و آهوانه را شکم جانی بهتر است و مانده اش بر کتک انگشت
 تباهی میریزد باشد و مشک تا از آن ولایت بر و نرسیده و
 هوای بکانه نه بید بوی خوب بید و علم حلال است و است
 همه او تمام آهوانه مذاهب مشک نیز با کتک حلال است
 خوردن مشک قوه دل و دماغ دهد و نشور طوایست کند
 و بسیار بکشد و با رنگ سرخ را از دکنه اگر شاخ آهوانه
 کند که نه بکشد و اگر نه هر دو در کوشش حکایت در در
 ات که در و در و غریب آنکه چون مشک را بسیار در طعم
 اندازند بوی دهن بد شود و سودمند ترین زهره باشد
 و روشنی چشم آهوانه است و از بلاد هند آهوانه
 که می باشد و آن آهوانه است و بزرگ که از پس سروی تا میر
 کشد خطی صبا کشیده و کردن و بال دهد و نقش صبا
 و در میان آن صبا ای و بیهای سفید تر است و شکم و بانی
 اعصابی او سفید است طریق حکما را و آنست که او را که
 بعد از آن گرفته و رام ساختند محلی که مست شد و بمانی از
 از بی می سازند و در هر دو شاخ او بسته از دو طرف کردن
 او که زنده بر سر کفش او انداخته در زیر شکم بر و دست
 حکم بسیار زنده و او را بصواب برده در میان کله آهوانه ازند
 آهوانی بزرگ در میان کله آهوانه باشد می آید که این را از کتک
 کنند میان ایشان جنگ شود و آلفه جنگ میکنند که شاخ آن
 آهوانه در میان که کفتم که مکرر دو بند میشود بعد از این آهوانه
 آهوانی ضربه او را نگاه میدارند تا محلی که صبا برسد و او را که

و این فقیر مکرر تماشای شما را آموخی آموخه کردی و چون به این
 بفارسی آنکه گویند و بترکی کی و بدگنی نیز عقاب خوانند مرغی بسیار
 قوت صاحب شوکت تعلیم پذیر نیز نظر است و ب اورا سید و مقام
 میگویند و در سرزمینی مردم را با تشبیه کرده میگویند و البته مرغی است
 و در کلمات مختلف دارد و تیر بر است بر تیر که باشد که در عراق جزئی
 میخورد و شام در یمن شسته و نم پخته نمیکند و در شبلی روز و چو پرو
 می آرد و بر بالای بلند آشیانه سازد و بر جایی که اگر تیر اش حرکت
 کند سلطان نیز بر افتد و بچه اش را بدو خورد مرغی اینقدر حسن دارد
 که سکون بر حرکت میکند و چون بجزر آرد و دوتا بجزر آرد و دیگر را
 پذیرا کند حق تعالی مرغی دیگر را که شکند و اسخوان از این بسیار
 تا آن بجزر اکلان کند و از غریب و می آنکه بولان ببرد و بگوید
 بچکان اورا بر میدارند و می پرند آنجا چشمه است و آنجا اورا
 غوطه میدهند بعد از آن در آفتاب میدارند تا بر پای و می پرند
 و بر پای تو پرونی آرد و در روشن میکند و دیگر آنکه جلور و را
 چون تصور پیدا شود جلور و باد و خرگوش میخورد و تنگ میشود و در
 عجایب المخلوقات گفته که پرو را بام زغن عقاب و عقاب زغن پرو
 و در تاریخ مغرب آمده که در کنار نیل عقاب است در کمان سیاه
 باب فرو میرود و ماهی را میگیرد و پرونی می آورد از اعقاب
 انیل خوانند که حرام است گوشت او پیش امام و پادشاه است
 مگر مالک که پیش او مکر و هست مکر زهره وی چون در چشم کشند
 تا یکی چشم ببرد و اگر بر بستان زنی که از شیر درد کرده شده
 باید غلط گفته شفا یابد و اگر پرو را بسوزانند و بر جانی کلفت
 شده باشد مالند و در کینه آزار و سرکین و بر ابرخا زیر مالند
 نفع رسانند و اورا بفارسی عکله گویند و بترکی ساعتی است

اور ایستادی و حیانت و غرور و شکاری و صف میکنند چون تخم بکند
 در در بر بکند و خشان پنهان بسیار در جهت لنگه اگر بشیر و زود
 تخم می رود گفته کرد و وقت خود را نیز پنهان میکند مظهر است
 که آردی و عسل و هوش و مورچه قوه خود را پنهان بسیار کند
 حلال است در مذبح حیث و مالک در مذبح شافع و قول است
 فتوی بر آنکه حرام است اگر دماغ و پیرا با غایب حلق کنند
 بقوه و فایز را معید است اگر دماغ و پیرا بر پهلوانند و بر سر
 زخم زنده بماند بر باستانی پروان آید و در ابعاد ریشخنگ
 و کجک و کجک و چوک خوانند و در تنگی سرخ و سبزه و حوائط
 و بد کنی جری گویند و او انواع باشد از عیاب آن انگه گوشت خورد
 چون سیاه لیک و خن در نده ندارد و مرغی ضعیف است و جماع
 بسیار میکنند این سبب عمر او کوتاه است و بعضی گفته اند چهار
 ساله میشود در زیر سقف خانه از بیم در جا نور آن است و سیاه
 و از مردم دوری میکند تا بمرتب که اگر جلای وطن کند کجک و کجک
 همراه برود و چون معاودت نمایند باز آید و او را با مار دگنی
 است چینه مار را بلسا و آورد و بنظر زبانه جراحت میرساند
 و مار نیز بچکان او را هر جا باید میخورد حلال است گوشت او
 به جمع مذاهب که گوشتش قوه باده دهد و باد بانش از غرض
 قوه باده و افراط در و کتاب دینی یا ملک سنگ مشاهیر را در کند
 اگر دماغ و بی با عسل بر نهان بخورند نوحهت بود کسیر و انامع بود
 و کجک خاکی بسیار شکم او پاره کند و آب منی خود را در و
 و شکم او بدوزد و کراسی نو که آب نرسیده باشد کجک و کجک
 در آن اندازد و دیگر ای دیگر مالای او بدارد و در کند در زیر
 و پیرا در و پیرا در و پیرا در و پیرا در و پیرا در و پیرا در

این سوخته شود بیارد قنفل و مشک و دیگر این بامیز و خود
 کدولی بپزند و هر کس را خوردن دهد مطیع او شود و اگر کسی
 صید پر لاجزنده جوان بود از پرنده مانند جفونک و کبوتر
 بعد از گرفتن برود و از او کند و است از او بوزر صحنای
 عنه نقل کرده اند که او حکمان جفونک میبرد و سر میدهد اما قنفل
 در مذہب است فنی بر آنکه این فعل روا نیست مطلقا و بر قول دوم
 روا باشد بشرط آنکه در وقت سردادن مباح گرداند بر هر کس
 بکیرد و اگر کسی چرنده اهل را چون اسب شسته و کوفته و کلاه و
 صحرای سرد و روایت با تفاف علماء و کتاه کار است و در
 مردم گویند بفارسی و بر ترکی حیان و بد کنی چپ و گویند زشت این
 سوزی زین حش است هشت بانی دارد و خوشتر بر شکم بود و بسیار
 بچمی از دور نکهای مختلف دارد و بدترین انواع او سیاه است
 بعضی از علماء گفته اند بچه از پشتش سر و ن آید اما این قول صحیح نیست
 قول درست آنکه از زبان میراید و بچوی مانند لیک است و
 از عجب است آنکه مرده را نکند و و بچیند که در خواب باشد مادام
 حرکت نکند او را نکند و اگر افعی را بکزد بمیرد و اگر حواهد را
 از سوراخ بیرون آرند ملخی بر سر جوب کند از سوراخ خود بیرون
 آید جریصل است بر خوردن ملخ و در شهر محصل زوالات عرب کذا
 زنده و نیماند هر چند از جای دیگر بیایند و بکاشان میکنند از
 عقرب سیاهی باشد که کاشی الاصل را که گریه هلاک میکند و
 اگر از پیکر میکند و عقرب چون روان شود بر جای سرش می
 بد و نمیش زند نقاست که عقرب را سر بر سنگ خارا انداخته اند
 سنگ بزبان حال باد و گفت از این نمیش تو مرا ضربی نمیرسد
 می بود و هر ایکنی جواب و میدادیم ما طبیعت خود ترک نتواند

و در بعضی گفته اند که اگر چه خبر باشد زخم کردم کار کرد از
 این سخن خود بگویند و در آن زمان که در میان است باقی
 هیچ عیال و اقربا ندارد و بجهت مار و کرم و است بشرط آنکه از
 قرآن و دعا و شری که از حضرت رسول علیه السلام نقل کرده اند
 و چون که معنی آن در این روایت جداست جداست که در آن جمله
 کردم یکی اینست که آنکه هر کس در اول شب گوید اخذت زبان
 العزیز و لسان الحیة ویدار سایر قی محولی است و این را از
 آنست که رسول الله از بشر میفرمود و در آن خلاص شود
 از آفت و از بیک در شب بخوابد بگوید اعوذ بکلمات الله العظام
 من شر ما خلق یا بکونیا سلام علی نوح فی العالمین یا کذک
 تجزی الحسین من عبادنا المومنین از شر کرم ایمن سرد
 و اگر عقیق در کوزه کند و سر و بر آن کند و در تفران
 نیند خاکستر شود و نیم و آنک را آن خاکستر خور و شوی او بیک
 سنگ شبانه داشته باشد دفع رسا و آن خاکستر را بر و عن
 بر هر جانند موی رویاند اگر عقیق بگزیند و در خانه و در کند
 عقیق از آنجا بگذراند و بعضی گویند که عقیق بای و کرم و آنجا
 جمع شوند و اگر بر زمین بپاشد و در و در کند و در میان بگذراند
 و اگر کند و سپاه طغیان کرده بایند و بر جانیک برص باشد
 دور کند و آنرا در آب و در افارسی کلان گویند و بتری فرقه
 و بد کنی گوید و او را نوح می باشد یک صفت کلان پش و یک صفت
 می باشد سرخ مقدار سفید بال و سفید پای و یکو عید بکشد
 و طبع همه اصناف او بیک بگذرد یکست جانوری در یاز سفر و دراز
 عمر بود و ماده اش جهان با هم تهرمان باشند که هیچ طلب بعد از
 بیکدیگر با جنت بگذرد و در جنت شدن او از خلق بیست

چنانچه بعضی علما میگویند که غفلت نمیشود و بعضی گفته اند که باید
 جمع شود و دیگر غفلت نمیشود چون کج بر آرد و پیش منجم و در ماه و
 بسجده کج بر آید کند حق تعالی بیشتر از ایشان که در این کتاب ایشان
 کرده تا نموی سفید برود و در سیاه بر آورد و اما در پیش منجم کج بر آید
 او را تیماردارد و در عرب غراب است و شوم میبرد و تا آنکه در و تا آنکه
 شوم است اگر سه بانگ میکند خوب باشد و نه بانگ میباید که
 و سیاه که در کوهها حیات و مرد زنجور است و در است و در
 زن که از از اغ کویند و خاکستر رنگ خاکستری و بدست
 حلال است آن جنین غراب که دانه میخورد و در نجاست میخورد و بقول
 ابو یوسف اگر دانه و نجاست میخورد و هم حلال است اما آن است
 که نجاست تنها میخورد حرام است با اتفاق و در مذاهب شافعی
 غراب سیاه و کمان و شب که در کوه میباید حرام است و غراب
 خور و سیاه و خاکسترون و در آن خلافت و زواج که در این
 و الا است و بدست لک اصناف او حلال است اگر خیم
 ز اغ و بوم در میان جمعی میوزانند و شمشیری آید و اگر خشک
 بسایند و بخورند شکلی نباشد آنگاه او و بیار و بشم رنگین
 بدست کسی که سرزد داشته باشد و هند را بل کند و آنگاه غراب
 دفع خنایر کند اما فاخته را باغی میگویند که کوه و بزرگ
 گویند و بدست کسی شمشیر و بعضی از عربان او را حمامه المطوقه و صلی
 وصل نیز خوانند با آدمی با طبع انس بسیار دارد و در خانه
 سازه مار از او این بکشد و در حلال است که شمشیر و بدست
 اهل سنت و بدست شمشیر مکرر است اگر خون فاخته
 با خون کبوتر و زرافه و قطران میوزند هر کس که بویش میشود
 اصلا در آن شبانه روز خواب نکند و اگر خون میوزند

و غراب و سیاه و کمان و شب که در کوه میباید حرام است و غراب
 خور و سیاه و خاکسترون و در آن خلافت و زواج که در این
 و الا است و بدست لک اصناف او حلال است اگر خیم
 ز اغ و بوم در میان جمعی میوزانند و شمشیری آید و اگر خشک
 بسایند و بخورند شکلی نباشد آنگاه او و بیار و بشم رنگین
 بدست کسی که سرزد داشته باشد و هند را بل کند و آنگاه غراب
 دفع خنایر کند اما فاخته را باغی میگویند که کوه و بزرگ
 گویند و بدست کسی شمشیر و بعضی از عربان او را حمامه المطوقه و صلی
 وصل نیز خوانند با آدمی با طبع انس بسیار دارد و در خانه
 سازه مار از او این بکشد و در حلال است که شمشیر و بدست
 اهل سنت و بدست شمشیر مکرر است اگر خون فاخته
 با خون کبوتر و زرافه و قطران میوزند هر کس که بویش میشود
 اصلا در آن شبانه روز خواب نکند و اگر خون میوزند

اگر تر رفت و قطران بسوزند بر کس که بویش شود و اصل او در آن
 نماند و خواست که اگر خوش بوی بخون بود تر سیاه بر سرش
 طلا کنند رنگ وی تغییر کند و خوردن گوشتش علاج بارور میبند
 است و منی میفریزد اما دفع را معیبه بود و مضرات و نسیان آورد
 و دفع مضراتش سیر که انکور و شغیر نازده کنند و در باغاری میوش
 بشوی خنقان و در کانی جود خوانند شتر و حیوان و دزد است و او را در
 انواع خیال و جذب منفعت و دفع مضرت و دستا نه است خاصه جان
 آدمی و جنس بر کسی که سبک دیوانه او را از زید باشد خاک بزد
 و بر کسی که پلنگ زده بود بول ناز و در تالاک شوند از جنس با
 هیچ چیز یا دمی را نمیشد از از نقصان میسر است که موشش در جگر آمده
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شدند دیدند
 که موشی قنبله جراحی را گرفته بطرف آنحضرت میکشد که آنرا از حضرت
 اندازند و در بعضی روایت آمده که بر مصلائی آنحضرت انداخت
 چنانچه مقداری سوخت آنحضرت او را بکشت و حلال ساخت کشتن
 زیرا از بخت امر فرموده در خانه که آتش است آنجا خواب نکند
 نه است انامیه و خفی و شافعی و جنلی موشها کفر حرام است و در
 مالک مکره است اگر بکشد موش را بر کاه کند و در خانه بیاورد
 موشان بگریزند و چنین اگر آنگاه که کرم یا سگ دود کند موش بگریزد
 و اگر دم موش را ببرد و در میان خانه دفن کنند موشان بگریزند
 اگر چشم موش را در کلاه دوزند هر کس آنکلاه بپوشد از راه پیاورده
 رفتن آسان شود و اگر بصاحبش آویزند تب را بر او میگذارد
 موی زاید بر یک چشم آدمی را آید باشد آنرا بکشد و در آن موضع خود
 موش مالند دیگر بر نیاید و در باغاری بوز و بر کانی فارس و بانی
 چینه خوانند جانوری تند خوی بسیار خنثی بر چای شکا و کنده است

و قضايت تعليم و تربيت دارد ماده شش از نيز تر و كرد كيرنده است
و كلان وي را در قراقرط ميگرداند از خود و وي چون بر شود و در صيد
كردن بلند اند خود را بگالاي جوالي ميپسانند كه صيد ميكنند و در صيد او
طبع بخور و ماده در سه سال يكبار البش نشود و در عجايب الخوقات
گفته كه هرگاه شير و بنگ با هم جفت شود نوزاد اي شود همچنانچه از
است نوزاد است و خودي را كيد اول سبي كه يوزر بر افتاي سپست و
برشكاري بر ديزيدن معاديه عليه اللعنه و العذاب اليها و ببلو و
اگر بخور شود و سبي بگردد شقايد و او را با و از دشمن موانست است
و در ايت سر و برادوست دارد و گيراست بديب اماير و اهل است
كازيد بديب مالك مكرود است ليكن در وقت و با جارت و اد اكله
نيكا ركند بديب اهل سنت رواست كند زهره اش با عسل
خلط كرده بر جانت نه صحت بخشد خوردن كوشش قوت تن دهد
و ذهني را تيز كند اند افكنده و بدل او هر جا كه بر يزد موش مگر يزد
بسمس الايمر علواني گفته كه يوزر اجه خصلت است كه سر او را
داشت كه هر غلطي از او فرمايد و اكله هرگاه خواهد صيد را كيد
كئين كند تا بمرتي كه بر و طاهر شود كه كرفق عيب باساني او را است
و در ازان او را كند كيد و اكله چون ميداند كه صاحبش در شكار كند
با و محتاجت خود را خوار و دليل كرد اينده مثل شكاري دنبال
صاحب خود نميرود تا صاحبش را ضرر ميشود كه او را با خود سوار
كرده ميرود و ميگردد او بمن محتاجت من چرا خود را خوار و دليل كرد
و همچون شكاري در بين ميشه بگران تا جند خون جوي و دوي
بر ديگران اكله هرگاه بخواند او را تعليم دهند كه از كشت
شكاري بخورد و اكله شك در حضور او ميزند و تعليم ميكنند
از افسان تعليم ميگردد و متب ميشود و ترك خوردن شكاري ميكنند

آن نیز دو که او را باید از چهار به لکه مرد از خور و از صاحب
 گوشت یک طلبیم بلکه دنبال صید باقی گوشت نهاده است گوشت
 یخچال رسید را گرفت گوشت و کوزه بازرگانه دو سیکل قیمت
 و هلاک خود از برای غیر مناسب نیست پس در این باره سعی میکنیم
 و او را برتری همین است هندی هندی و کوزه انداز که از آن
 برسی بزرگتر و بزرگ تر است و با وجود صحن معتدله و آنگاه
 دست یابد در مسکه به حرکت است و چون قدر بسیار بلند و
 گردان او کوتاه است خداوند با او را از انحراف می داند و از
 گوشت بی استخوان دوران همچنان قوی خلق کرده که بدان
 کاری تواند کرد و از آن خرطوم آینه علت همین میساید
 زبان کوتاه دارد و برگشته بندویان گویند اگر زبان مثل عقده
 بنودی سخن گفتی گویند بعد از پنج سالگی همچنان شوش باشد و
 از هفت سالگی بچه ار دین غیر بسیار دارد و میان کبیر و
 رشتنی است و مار نیز دین فایست و فصل جوان بچو شود و مار خور
 صحت یابد و آنگاه در بعضی اندک گفته اند که قبل برهنه اند و اندک
 چرخ است گوشت بد بهب امامیه و ابو حنیفه و شافعی و حنبلی
 پس مالک و ابو حنیفه الله قوی که از اصحاب شافعیست طلال
 و فروغی و خزینان فیلر و است بد بهب امامیه و اهل سنت و
 استخوان او را که علاج میگویند و از آن شانه و دست کار
 و بر آن بسیار دین پاکست بد بهب امامیه و اهل سنت و استخوان
 که علاج میگویند و از آن شانه و دست کار و در آن بسیار
 بد بهب امامیه و ابو حنیفه امامیه و شافعی فتوی بر آنست که
 استخوان او بلیه است مگر او را سر بریده باشند و برقی ابو حنیفه
 پوست او بداعت یک میگرد و شافعی پوست او بلیه است

در نخست بزرگیت هر چند او را سر برده باشند و اگر ازین کین
 فیل با التین بخورد و بر کینه است باشد از کربار و از دندان فیل
 برشته سیاه بر گردن کا و بندد از و با و میکی این شود و بمرکتب
 محلی که و بادریان کا و با افتاد شاخ ایشان را سوراخ کرد و با چو
 دندان فیل در آن نهشته تا این بانند جالند من صمیم گوید هر که و
 بهفت روز هر روز بخورد به فیل خرد و به کرد و اگر ناخن فیل
 بر صاحب سوار است روز و دو کند به شود اگر کسی چرک گوش و
 آب بخورد بهفت روز در غایب بانند نهفته ویران روز و
 علاج کنند زایلی کرد اند اگر چشم کسی سفیدی پیدا شد و با نه
 فیل و التین سفیدی بآید به نشسته شفا یابد و این مجرب است
 از و بکسوفات را و نارسی کبی و بوزنه و میمون گویند و بهتر کین
 نه اند و بکینی بند و جانوری نیز هم شیرین چرک است و است
 میان جانور آن با و می مشابست بسیار دارد و خنده میگرد و طریقه
 و طلق میزند و جز با بدست میگیرد و اگر کسی چشم کرد و سنگ بوی نهند
 و صنعت را از و دی آموزد و حرمت بخد میاید و خفی و شافی
 نه منجلی و حلال است به زب مالک و چشمش با خود و استن بخودی
 و او را خوشتر و در مرض جذام فسخ را انداختن هر که گرم خورد و با
 کنگک کرد و در چشم مردم زشت نماید اگر از پوستش غریابی
 سازند بان کندم و جو و باقی دانهها به بیزند و بکار و همان نزع از
 طخ و باقی اقامت این باشد و است روایت کرده اند که در زمان
 مشوخی خلیفه در بغداد بوزینه در ری و زک بود و در زمان حضرت
 فردوس مکانی شاه اسمعیل حسینی و الی کجاست بوزینه شرطی بود
 تحفه هدایا بجهت آنحضرت فرستاده بود و از آن بوزینه حکایتی غریب
 منقولست گویند که از اکابر اربع حضرت شاه دین پناه روزی بان

سحر
 سحرچی

بوزینه شایع می باشد است چون بانی بوزینه خال لب شده حضرت شاه
 پیاده از بساط شطرنج بر داشت بر سر او نوده اند و بتی دیگر که با
 بوزینه بآن مرتبه رسانید که حریف را مات سازد پیش از آنکه بانی
 از ترس آنکه حضرت شاه مبادا او را بزنند بالشی بر او مشت میزد
 ساخته بخت بازی کرده حریف را مات ساخت و این حکایت را
 فقیر از مردمان فصح القریا شنیده و در مرغیت مشهور و بهر زبان
 نام او میست او از بی خوش از آواز او حشرات الارض مثل کرم
 و خنجر کرم جملی بگریزند اگر سینه در زیر قری نهند و سینه قری در زیر
 داخل شوند و در قری بر آزند خوش رنگ از غریب احوال او
 که چون قری زمیر داده وی بگریخت و وقت نشود و نه بکند
 میرد و خلاصت شمع از لب آتش می خورد و مثل کنگر می
 زباج و از بیج آورده اند و نه از مفا و هند برای سلطان محمود و می
 بر شکل قری بدیده فرستاده بود که چون طحالی که در آن شهر بود
 میباید لشکر از چشم آن عبور روازیت و بر شکل شکمی است و
 خاصیت آن شک آن بود که جان او را می تراشیدند و بر جرحه
 می نهادند جرح را فراه می آورد و کور را بفارسی خوانست
 بترکی گری و بدگنی سارسن خوان جانوری درشت و قدر است
 و بخوردن مار و افی میل تمام دارد و در مار را بگری و در خود
 کشد تا مار خود را چندان بر وی زند که بخرج و سسیر که در بد
 اندان او را بکشد و اگر انگی او را بکشد سسیر خود را نیک شود
 حلال است بر دشمنی و احمد و مالک و حرام است نه و اما بگوید
 گوشت وی در رحمت خداست میباید است که خون وی بر
 یک دیو اندک زید و مالک نافه بود زهره وی و مومنی که وی
 کشته باشند مالک دیو بر نیاید اگر در چشم نشد سفید می رایل

که کردن همه زبان همین نام دارد و چنانکه
 بلاهندی باشد از طایفه بزرگتر است و از قبل که چنانکه
 و منی است قبل دارد و بر پشت منی یک شاخ بزرگ دارد و چنانکه
 آن شاخ منی است و از آن شاخ یک شاخ دیگر جدا شده و یک شاخ
 و بسیار تیزی باشد مثل یک شاخ که او با فیل جنگ میکند و چنانکه
 میزند و فیل را بر میدارد و چون شاخ منی را شکست فیل رفته میماند
 که فیل را بر میزند و خود و فیل هر دو می میرند و اگر کدن بغیر از کدن
 منور دوش شاخ و بر این شاخ اندرون آن منقش است نقشهای
 پادشاهان چین از شاخ و منی که میزند و آن که پیش ایشان عزیز
 که آن بهاست در عجایب المخلوقات گفته عمر او هفتصد سال میباشد
 و همچنان شورش بعد از پنجاه سال و چون جامه شود ده سال
 در میان طلیت و حرمت وی روایتی در هیچ مدب بطور عامه
 منقش است از طایفه طاهر است که حلال باشد چه علف میوز و دانه
 دارد که طم فیل داشته باشد چه آنست جنگ در بدن دارد و اسلیم
 که بر بد آنکه آن شعله که از شاخ او جدا شده مانند شاخ درخت از
 خاصیت او آنست که هر عقده و کسبی که داشته باشد بوی باز شود
 چنانکه اگر کسی قوی لعل داشته باشد بدست گیرد خلاص یابد و اگر کسی
 بچه در بگیرد بچه بیدارد و اگر سیاه شده بصر و مفلح و کسی که
 تشنه داشته باشد دهند شفا یابد و اگر از اسهال سائید و
 بر او دهنش با خاک بر آید و آن خاک بر جمیع خفگیان پاشند
 شبانه روز خفته باشد و اگر بر خیزند باز بیفتند و اگر طعانی بدهند
 باشد آن شاخ در آن نهند قوت آن زهر باطل کند و بغم کاف
 اول و کس که کاف نانی را بفارسی و کس که کسک بزرگی در شاخ
 جانوری مشهور است و یک کسک تنها جای نمی باشد و بجای می نهد

منقش است از طایفه طاهر است که حلال باشد چه علف میوز و دانه
 دارد که طم فیل داشته باشد چه آنست جنگ در بدن دارد و اسلیم
 که بر بد آنکه آن شعله که از شاخ او جدا شده مانند شاخ درخت از
 خاصیت او آنست که هر عقده و کسبی که داشته باشد بوی باز شود
 چنانکه اگر کسی قوی لعل داشته باشد بدست گیرد خلاص یابد و اگر کسی
 بچه در بگیرد بچه بیدارد و اگر سیاه شده بصر و مفلح و کسی که
 تشنه داشته باشد دهند شفا یابد و اگر از اسهال سائید و
 بر او دهنش با خاک بر آید و آن خاک بر جمیع خفگیان پاشند
 شبانه روز خفته باشد و اگر بر خیزند باز بیفتند و اگر طعانی بدهند
 باشد آن شاخ در آن نهند قوت آن زهر باطل کند و بغم کاف
 اول و کس که کاف نانی را بفارسی و کس که کسک بزرگی در شاخ
 جانوری مشهور است و یک کسک تنها جای نمی باشد و بجای می نهد

انزلی

انزلی

و چون کسی باشد که میباید بداند و اینست که او باید
 میباید و شب بجا میاید که در یکی یابد و از ایشان بپوشد
 میباید و در پیش داشتن بر یکپای ایستاده باشد تا اگر
 بر و غالی شود و زود است یار گردد و از صفات پسندیده او
 آنست که هرگاه مادرش بر شود و راضی بماند آنکه بکلمات
 طبعی بگوید و مادر را هر چه را میبرد و در صحن او را
 در میگذارد و بر تنکت بجا میآید تعریف کرده اند بسبب
 یکپای راه میرود و دومی ترست که اگر هر دو پای بر زمین نهد
 زمین فرو رود و دیگر آنکه هرگاه خواهند او را بر جانور از
 در یکطرف ایستاده نشاند و او را بر پاشا و جمع که ایستاده اند
 در طرفی دیگر دست را بر هم زنند او در هوا از آنطرف رسیده
 بطرفی رود که در آن طرف جانور که هر چند است اندک رفتار شود
 در حال است گوشت او بخت نماند است و گوشتش گرم و خشک
 است و خوش طعم فواید باه و بفراید اگر چشمت سائیده و در چشم
 بخوابی آورده چون زهره اش تا مرز کوشش خلط کرده و دیگر
 بدایب اند و تا هفت روز او را بر دوششانی نه برند و در تاریکی
 نگاه دارند شفا یابد و همچنین در بچشم را مفید است و هر که بزهره
 کلک باخورد و در دل بر شود و اگر دماغ او را با روغن زعفران
 در دماغ بچکاند چیزی که زامهش کرده باشد باید آید
 جانور است که در دکن میباشد تخصیص در ولایت ملکانه بسیار
 رنگ صورت او مثل کلک است اما بد و بزرگی کلک بلکه زیاده
 میشود و منقار و پاها بیش سرست و بیشتر در میان حوضهای آب
 میبایند و آنجا بچشمی آرد و بگری که دلیر و نامدار است
 بسکیر و این فخر که رختاشی شکار او کرده و در یکروز پنج

در این کتاب
 در بیان بعضی از صفات
 در بیان بعضی از صفات

در بیان بعضی از صفات

شش تا از و بگویم اینها نواب کامیاب سیلانی خلیفه الرشید علیهم السلام
 ملک و سلطان گرفته اند که حاکم است که شرف و اوج و جمع مذکور است
 شرف و طو و علامتهای طاعت در دست است که با بقا و سی سنگ و
 تیرگی است و بدگفتی گفته اند و اگر چه بخش و خندیش بر حیوانات است
 اما چند خلعت مستحسن در دست و فاداری و قناعت و نبوری
 بر شدت و سختی و کمر سنگ و کم خوابی و ملاقات برد و اما صاحب درد
 و بدخ و دشمن او مشغول گشتن در غفلت و حضور و در محافلت جان مال
 صاحب گوشتیدن و اگر از صاحب از آری رسد با نقد و نعمت تمام
 و از پیش نگذرد از ملازمت و دور نگردد و و منعم بر از نزدیک صاحب
 و صاحب را از از رساند و از جمله صفات است که کاشکی یکی از صفات
 در بعضی از این آدمی صورتان بسیار است که بشود به وفاسی
 و خرس و طمع و متهم و لی نعمت آید و شفاعت و مباحثه اند و بهی
 حرام است و بخش و بیع مذاهب و کمر پیش مالک که گوشتش کمر و
 و خودش پاک و جایز است که با داشتن او به صید کردن و کما
 ابی و احمد جنبل صید کرد و مالک سیاه جایزند و شسته و اول کسی
 جده کاهانی کما به شسته حضرت نوح است علیه السلام و کما درین
 سبک که با سیاهی و صید بکند جایز نیست و سبک دیوانه را از این
 خمس شمرده اند و واجب الفتن اند و از جمله خواص و از الملک
 کلکند که متع سلطنت و شکار نواب کامیاب سیلانی بهما یون
 اعظم قطب شاه است است که نواب کامیاب امر نموده اند که
 یکیک فرسخ راه از به طرف آن شهر نکلند از آنکه کسی سبک شتر ببرد
 و اگر نه کسی سبک نایزند او را از از میمانند و امانت میرسانند
 و در حدیث آمده که ملائکه در خانه که سبک می باشند یا
 سبک با غیره کشیده باشند در می آید و بعضی علما گفته اند که این حدیث

و از دست در حق سگی که بد و حاجت باشد و بعضی علما گفته اند که این
 حدیث وارد است و است که هیچ مکانی که چشم سگ سیاه
 هر جا در آن افتد و موضع خراب شود زبان سگ اگر کسی نهد که
 سگ زیاده از نرید و باشد ناله است و اگر بیجه بنده در آن نش
 باسانی بر آید و اگر حدش بخورد کسی بزند که او را سگ در آن
 نرید و باشد شفا یابد هر کس و بدان سگ با خود همراه دارد که
 بر و سگ نرید اگر غایبی که در میان شایسته روز چهارشنبه غایب
 شد و بر کسی که شب در آن باشد و خلاص یابد بعد از آن که
 در پیشتر علما بر آنند که سگ محبوب کف میخورد و در پیش
 نیکو میگویند و در آن اقل را با فاسی و به ترکی و دکنی همین
 لک لک گویند و در آن ترکی و صف میکنند و بیشتر در هوای سرد
 مایل بحر است سیاهند و در هر دو یا که تغیر در هوای آن پیدا شد
 از آن و دیار که کینه بد یار و میرو و در خراسان در ولایت های
 سرد و سیر قریب بادل فصل بهار پدید می شود و تا هوا معتدل
 و گرم است آنجا می باشد و بکمی از آن بعد از آنکه قریب فصل
 شده از آنجا میآید بجا میزند و بکمی آید و فصل ج را که او ببرد
 در آنجا می باشد و از آنجا که قریب در شکالست باز از آنجا
 که کینه بخراسان میرو و در آنجا میزند و بکمی از آنجا
 میان لک لک و مار و نم می بسیار است میان مارا گرفته بر هوا
 می برد و از آنجا بر زمین میزند تا بالاک میشود و بعد از آن
 خود و بچکان میآید و مار نیز قصد میزند و بکمی او میکند از نیت
 بر جاییهای بلند مثل سرنارها و بالایی کشند تا آشیانه بسیار
 و چون میزند و از زمین میپرد خود غایب میشود و اهل خراسان
 در آنجا و از آنجا که لک لک و نم می و حرمتی میکنند که آن

و بعضی
 در آنجا
 و بعضی
 در آنجا

بها راست است و خلاست در مذاهب حنفی و در مذاهب سنی و در
روایت بیشتر علمای شافعی بر آنند که حرام است چرا که مادر
میخورد و در مذاهب امامیه و ابنی مسیح و حلیت و غیره است و
بنظر نیاید اما آن نیز در طایفه در جانور آن حلال گفته اند بعضی
دارد و اما علم اگر کبوتر و پر بکشد و بر بخورد و میند
نافع است بفقده او به این دو نوعی خصایص است و از غریب
و آنکه بعضی از حکما گفته اند اگر کسی نمی درشته باشد استخوان
کباب را در غش لایل کرد و در غش ترانده چنانکه او هر کس که
درشته باشد در آب غرق نشود و هر چند شنا و بلند
مالک البحرین را بفارسی بویمار و بترتی اخا رو بد کنی بگوید
خوانند و این نام محبت آن یافته که با وجود آنکه بر کنار درین
پیوسته نشسته میباشد آنکه بخاطرش میرسد که اگر ازین استخوان
کم میگرد و موجب تشویش خلایق میشود و گوشت او بنایب
ایست سنت حلال است و اگر چه در مذاهب امامیه حلیت و حرمت
صحیح بنظر نیاید اما بعضی شرط حلیت دارد هر که گوشت
بسیار خورد و بوی کسیر پیدا کند و در بعضی از علماء
نورانی و دکنی که کس خنکند و او را عوی عرب خوانند و مسیده
نیز میگویند بلکه بعضی کباب را این از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نقل کرده اند و مشهور میان مردم آنست که مقابله
مرغانست و اگر کس در از عمرید ش چنانچه بعضی میگویند هزار
سال میزند و تیز چشم است چنانکه میگویند از چهار صد فرسخ راه
می بیند و همچنین بوی مزه اری و و در می یابد و اگر بوی خوش
رسید بیمار میگرد و بعضی یافته اند سیمه و طعمه بسیار بخورد که
چنانکه چون سیر شود او را باسانی توان گرفت و ناگه آتش می

شود و بخت بخداش بد آب نبرد و فلکند نرم شود اگر در دریا اول
تابستان یا آخر بهار بکیرند و سپه او را در جای تنه افشانند از آب بکیرند
اگر عقب بکیرند راهی او بگذرانند و در موضع خیمه محراب بایستند
زایل کند و در افشار می پلنگ بترکی قیلان و بد کنی بوری خور
جانوری قمار می شکند بر قوه نبرد و خوش صورتی و از دهنش
خوش می آید بخلاف مشهور که کثرت بختش در غایت سستی است چنانکه
باندک المی شکسته گردد و او بدترین مسباح است چون سیر کرد در
شبان روز خواب کند و صید کرده جانوران دیگر غور و غصبت
دارد و در حدیث ضعیف آورده که از جمله کسانی که نزد خداوند تعالی
اند کسی که غضب کند و قتل کسی خلاف حکم خداوند تعالی میکند چنانچه
پلنگ حمایتش خود غضب میکند و چون خسته شود و پیش نور و شرف
یابد و او با مار دوستی تمام دارد و با دیو حیوانات دشمنی دارد
و اگر گرام است گوشت وی در جمیع مذاهب مکروه است بلکه
مکروه است حکم بر پلنگ هر جا دفن کنند بموشان بر آن می
شوند زیرا که او اگر در چینه کشند و منعی خیمه زیاده کند منع
نزول آب کند بیهوش و نافع ترین چیزهاست در زحمت فالج و درد
رجم و در جراحت کهنه و بر پوست خسته بپاشد و اسیر را بیدار
را افشار می مورچه و بترکی قارچ و بد کنی چینی خوانند از جمله
پر حیلک تراست در طلب زوج و حریص بود در ذخیره نهادن
بر تبه که اگر به داند که عمرش یکسال باشد بخورد و غذای چند
سال جمع کند و آنها بدو نیم کند تا سیر کند و در شیرین آب بپاشد
کند چرا که اگر بدو نیم کند سیر گردد و از ترس آید و آنها سیر
کنده نشود از خانه بیرون می آید و با قناری بکند و بسیار
با وجود این حص بعضی از علمای گفته اند که حیوانات از خوردن می

بسیار و نه از دوسوی دانه قناعت میکند و بعد از فروتنی و در
نهایت تیراکی که اگر موری که از نکتة صریح سازد و مستحق
بوی که حرام و چون از آن برد و ضرر رسانند آگاه جایز است چنین
و در آتش آتش انداختن و سوختن خانه و بی پروا نیست که اگر بم
موردی که در بر بعل و بیعتی که با بلیغ نشده باشد
دلا بینه موی بر نیاورد و اگر چه موردی که از ندها اهل آن
نار متفرق شود و اگر کو که در خانه بود بریزند و اگر بود
در روی غنیمت و آنان و غنیمت قطره در کوشش او از
میکند بجا نماند و آنان و غنیمت قطره در کوشش او از
ترکان در شش او غنیمت میگویند و ماده آتش او غنیمت می
بهندی و او را جلی میگویند و مانند کالو است بر سر سال
شاخ بقیه و در شش بار و در شش بود و هر جا که مار و در شش
پند بخور و در شش به جیب مذاهب حلال است اگر شاخ
بر روی و دم مار را بسوزانند و خاکستر آن در کف پای مالند
از بسیار رفتن الم نرسد و به آنکه فاد و به از بر کوهی
حاصل میشود و از این طریق فاد و طبعی خوانند و آن را شش
بود و در زکری باشد در می طبقات دارد و میان آن
خریست که کو یا مضر نیست و آن جیب مخلصه یا دانه آن باشد
و آن در شیر و آن بر کوهی میباش و بخت نیست چون با شیر رسنگ
بساند سرخ رنگ شود و آنچه بدو و سبز رنگی گویند غده ای
بسیار از مار و مخلصه نباشد و بهترین آن بود که در کوهستان
انگار حاصل شود و از آنجا با طراف بر ندها میزند
و ولایت تلنگاه و شیر و آن را اهل نیز میباش و بر یک تصویر
مشابه هجرت و در خاصیت نیز نزد یک است و مصنوع نیز

می باشد استخراج می آید که سوزنی را با آن سرخ کنند و در
فرو برد اگر مصنوع بود و دودی بسیار بیرون آید و اگر چنانچه
باشد و دودی نرود بیرون آید که نوک سوزن نرود و کند چنانچه
نرود بر آب آید و از آن بسیار و برگزندی مار طالع کند در حال
بیش نرود از مردن این مرغ سودمند بود و جهت گریزی که جانور
وزیرهای پستی و حیوانی و معدوم خوردن و طلاء کردن نهضت
و بدین قوه با دبعایت نافه او در شریقی جهت گریزی که جانور
نرم یاد و از روی او آنکه شریقی جهت ضعف و قوت اعصاب
پیدا آنکس بود و هرگز آنکه سوزن از آن سرخ افتاد و
این باشد و سودمند بود و محروم مزاج را نیز بسبب آنکه او چسبیت
عمل میکند نه طبیعت طبیعت وی بقا است گرم بود و اگر بدین
رسد حضرت رسالت از آن نوعی باید خورد که بدین این رسد
هر چه در این همه زبان همین نام است و او مرغی خوش صورت
کوچک است اما بوی ناخوش دارد و آید و در زیر زمین می بیند
از جهت دلیلیا سلیمان علیه السلام بوده و در ضمن الامامیه نور
است که عوج بن عنق کوهی برداشت تا بر حضرت موسی علیه السلام
و قومش نهد و ملاکشان کرد اند بفرمان حق تعالی بدین را
سوراج کرد و در کردن عوج افتاد و عوج بر آن ملاک شد
در اسلک در مواسلت سلیمان علیه السلام اما بقیس ملکه شبنام
بدین در دنیا نکه در کلام مجید مذکور است که در است گفت
او بعد از آنکه و خلا است در نه بابا و حیفه و بیک و آید از
شافعی بر آنکه حرام است از جهت آنکه از وی بوی بدی آید و حرام
رسالت پناهی از گشتن وی منع فرموده اند هر چه که در
هیچ از یک هوام ارض قرار گیرد و چشمش در زیر بالین هر کس

حیات درود و از پیش رکبه بندند و موش آورد و اگر بخورد
دانش زیاده است هر که در دانش خود دارد و سخن در نظر
نیاید دانش با خود و پیش قوه باقه و دانت گوشت او در تحت
و پنج نافع بود و اگر یابید از او را برسی که آثار رحمت جدام
روید باشد یا باشد این مادی که او بخورده باشد و موش را اگر
و این گشت و دو کس با هم بخورند از تحت یکدیگر تا شکیب شوند
بصاحب افتد و انداج مانند او را سه روز در جای تاریک
بر انداخته باید و بالی رسته و در زیر سر خفته باشد و بیدار شود
از دو و بروی کند با بریزد اگر خون آبی و چشم کند و بیدار
که عارض شده باشد برود مغز او را از سر بر کوبند و ده
گذاشتن بر آب آبی از جانور آن و راسن باشند از هر دو از آن
در خانه بیاورند اهل آن خانه را از سر ضرر رسد چنانکه
سخته و سوخته در شربت بز بپزند و بنویسند و آب باشد
که حمله شود و در این کار سی چند کوف و بترکی با بنویسند
به شندی اجفت گویند و چند آنکه از او از سر برسد از آن از سر
بجیرند و از نیمت در بصر آن مغز و از سر او در آن سر او از آن
نویسند از سر حرام است بکج مذاهب
بر بوم را بنار سی خوش و شتی و موش دو نه و یک گویند و بترکی
باغ گویند و حقان بگویند در محو با باشد یا بنمای در از آن
و موشهای کوتاه در رنگ نزدیک به رنگ او بره بوشند
است که در آید و صنفی و حلال است نزد منافعی و صنفی پاک
از موی زیا رتی که در چشم پیدا شده باشد بکشد و خون
در آب بنمایانند و دیگر پروان بنمایند منت هذا الكتاب سال الصید
موش تا در آن سر و در موشان را از سر موشان از سر موشان از سر

کونہ و غنہ و قرآن و کلام و سائر امور
 و یک فرض از روز و شب و از کتب و غیره

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with entries numbered 1 through 10. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular mark in the center.

